

تشکیل حزب کارگر

سوسیال دموکرات روسیه

پیدایش فرآکسیون

بلشویک‌ها و منشویک‌ها

در داخل حزب

سخنی از ویراستار

gorgin.p@gmail.com

«مورد حمله دشمن قرار گرفتن امر خوبیست.» زیرا شدت حمله دشمن شدت نفوذ ما در بین توده‌ها و کاربری انقلابی ما را میرساند. امروزه سه شخصیت بزرگ پرولتری؛ لنین، مائو و استالین، مورد حملات وحشیانه بورژوازی اروپا، آمریکا، و دیگر کشورهای امپریالیستی، جاسوسان قد و نیم قدشان، عوامل رسمی و یا ایدئولوژیک امپریالیسم به ویژه امپریالیسم آمریکا و صیهیونیست‌های اسرائیلی و هم چنین مبارزین گیجی که انتقاد درون جنبش کمونیستی را از فحاشی‌های امپریالیستی تمیز نمی‌دهند، قرار دارند (نمونه استالین). در مرکز این حملات، لنین ایستاده است. زیرا لنین خطرناک‌ترین اسلحه علیه امپریالیسم و کلاً بورژوازی را در دستان پرولتاریای بین‌المللی نهاده است. او مختصات حزب طراز نوین، حزب کمونیست را ترسیم نمود، آن را بنا کرد و با موفقیت به کار برد. طبقه کارگر چین نیز این ابزار را به کار گرفت و با سرنگون کردن بورژوازی، سوسیالیسم را در پهناوری وسیعی از جهان استوار نمود. کتاب «چه باید کرد؟» لنین دقیقاً در مورد ضرورت، ساختمان و معیارهای درونی حزب پیش قراول پرولتاریا، نوشته شده است.

با فروپاشی سوسیالیسم در جهان، پرولتاریای کشورهای مختلف نیز از این ابزار محروم مانده‌اند. در ایران نیز وضع چنین است. لذا من کتاب «چه باید کرد؟» را از اوراق کاغذ (منتخبات آثار - جلد اول - قسم اول) به صورت کتاب باز اینترنتی درآوردم تا انقلابیون کمونیست فارسی زبان بتوانند به آن رجوع کنند و از تجربیات گرانقدر آن سود جوینند.

كتابي که اکنون در دسترس شماست، کپی «چه باید کرد؟» جلد اول آثار منتخب است. من هیچ گونه تغییری در نوع ترجمه و جمله بندی‌ها نداده‌ام. به نظر من تغییرات جزئی دلبخواهی جهت سلیس کردن جمله‌ها امر خطرناکی است. زیرا این تغییرات می‌توانند منطبق با ترجمه دقیق مفاهیمی که لنین در نظر داشته است نباشند. بسیار ارزنده خواهد بود که مترجمی توانا این اثر را از نو ترجمه نماید تا کاستی‌های ترجمه‌های حاضر نیز برطرف گرددند.

غلامرضا پرتوى

۲۰۱۲ مه ۳۰

چه باید کرد

مسائل حاد جنبش ما

«... مبارزه حزبی به حزب نیرو و حیات می‌بخشد.
بزرگترین دلیل ضعف حزب پراکندگی و ابهام
حدود صریحاً مشخص است. حزب با تصفیه
خویش استحکام می‌یابد...»

(از نامه لاسال به مارکس مورخه ۲۴ ژوئن سال
(۱۸۵۲)

پیشگفتار

رساله‌ای که از نظر خوانندگان می‌گذرد بر حسب طرح اولیه نویسنده می‌باشتی به شرح و بسط تفصیلی افکاری اختصاص داده می‌شد که در مقاله «از چه باید شروع کرد؟» (ایسکرا، شماره ۴ ماه مه سال ۱۹۰۱)^۱ بیان شده است. پیش از هر چیز باید از خوانندگان به واسطه تأخیر در ایفای وعده‌ای که در آن مقاله داده بودیم (و در پاسخ به پرسش‌ها و نامه‌های متعدد خصوصی تکرار شده است) پوزش بخواهیم. یکی از علل این تأخیر کوششی بود که برای

۱- رجوع شود به کلیات، جلد پنجم - چاپ چهارم روسی صفحه ۱۲۰۱ هـ.

متحد ساختن کلیه سازمان‌های سوسیال دموکرات مقیم خارجه در ماه ژوئن سال گذشته (۱۹۰۱) به عمل آمد. طبعاً لازم بود در انتظار نتایج این کوشش باشیم، زیرا در صورت کامیابی چه بسا لازم می‌آمد نظریات تشکیلاتی «ایسکرا» تا اندازه‌ای طور دیگر تشریح گردد و در صورت حصول یک چنین کامیابی ممکن بود سریعاً به وجود دو جریان در سوسیال دموکراسی روس خاتمه داده شود. چنان که خواننده می‌داند این کوشش به عدم موفقیت منتهی گردید و به طوری که ذیلا در اثبات آن سعی خواهیم کرد پس از گرایش جدیدی که مجله «رابوجیه دلو» در شماره ۱۰ (۱) به اکونومیسم ابراز داشت نمی‌توانست هم به عدم موفقیت منتهی نگردد. معلوم شد که بدون چون و چرا باید علیه این خط مشی بی سر و ته و مبههم، ولی در عوض به همان نسبت پایدارتری که قادر است به شکل‌های گوناگونی تجدید حیات کند، به مبارزه قطعی اقدام نمود. نظر به این اصل بود که طرح اولیه این رساله تغییر شکل یافت و به میران قابل توجهی به آن بسط داده شد.

مبحت اصلی این رساله می‌بایستی عبارت از سه مسئله‌ای باشد که در مقاله «از چه باید شروع کرد؟» مطرح شده بود. یعنی: مسئله خصلت و مضمون عمده تبلیغات سیاسی ما، مسئله وظایف تشکیلاتی ما و مسئله نقشه بنیان گذاری یک تشکیلات مبارز برای سراسر روسیه – در آن واحد در نقاط مختلف. این مسائل دیرگاهیست که مورد توجه نویسنده بود و سعی داشت آن‌ها را در روزنامه «رابوچایا گازتا» (۲) هنگامی که کوشش خالی از موفقیتی برای تجدید انتشار آن می‌کرد (رجوع شود به فصل پنجم) – طرح کند. فرض اول این بود که در رساله فقط به تحلیل این سه مسئله اکتفا شده و نظریات حتی‌المقدور به شکل مثبتی تشریح گردد ولی بعداً معلوم شد که انجام این کار بدون توسل یا تقریباً بدون توسل به جر و بحث به دو علت زیر به هیچ وجه میسر نیست. از طرفی اکونومیسم به مراتب پیش از آن چه ما تصور می‌کردیم خود را سخت جان نشان داد (ما کلمه اکونومیسم را به معنای وسیع آن استعمال می‌نمائیم یعنی همانطور که این کلمه در شماره ۱۲ «ایسکرا» در ماه دسامبر سال ۱۹۰۱ در مقاله «مصطفی با مدافعين اکونومیسم» که به اصطلاح رئوس مطالب رساله‌ای را که از نظر خوانندگان می‌گذرد تشکیل می‌داد، توضیح داده شده است). مسلم شد که علت وجود نظریات مختلف در حل این سه مسئله، در قسمت اعظم، مربوط به تضاد عمیقی است که بین دو جریان در سوسیال دموکراسی روسیه وجود دارد، نه اختلاف در جزئیات. و از طرف

دیگر ناتوانی اکونومیست‌ها در مورد تشریح واقعی نظریات ما در صفحات «ایسکرا» با وضوح تمام نشان داد که ما اغلب کاملاً به زبان‌های مختلف حرف می‌زنیم و بدین جهت هر گاه از ab ovo شروع نکنیم به هیچ وجه نمی‌توانیم با هم کنار آئیم و باید کوشش کنیم کلیه نکات مورد اختلاف را برای کلیه اکونومیست‌ها با بیانی حتی‌المقدور ساده‌تر و با آوردن امثله‌ء متعدد و مشخصی به طور منظم «توضیح» دهیم. این بود که من مصمم شدم برای این «توضیح» یک چنین کوششی را بنمایم در حالی که کاملاً می‌دانستم که انجام این کار بر صفحات رساله به مراتب افزوده و طبع آنرا به تأخیر خواهد انداخت، ولی در عین حال برای ایفای وعده‌ای که در مقاله «از چه باید شروع کرد؟» داده بودم هیچ چاره‌ای جیز‌این نداشتم. علاوه بر عذر تأخیر، باید از لحاظ نقایص بسیاری هم که در طرز انشاء این رساله موجود است پوزش بطلیم: من مجبور بودم با نهایت عجله و در حالی کار کنم که کارهای گوناگون دیگر مرا به خود مشغول ساخته بود.

تحلیل سه مسئله نامبردهء بالا کما فی‌السابق موضوع اصلی رساله را تشکیل می‌دهد ولی من مجبور شدم ابتدا از دو مسئله زیر که جنبهء عمومی‌تری دارد شروع کنم یکی این که چرا یک چنین شعار «طبیعی» و «معصومی» مانند شعار - «آزادی انتقاد» برای ما یک آژیر حقیقی نبرد است؟ و دیگر این که چرا نمی‌توانیم حتی در مورد مسئلهء اساسی مربوط به نقش سوسیال دموکراسی نسبت به جنبش توده‌ای خود به خودی با یکدیگر کنار بیائیم؟ علاوه بر این - تشریح نظریات مربوط به صفت و مضمون تبلیغات سیاسی به توضیح تفاوت بین سیاست ترددیونیونی و سیاست سوسیال دموکراتیک تبدیل گردید و تشریح نظریات مربوط به وظایف تشکیلاتی هم - به توضیح تفاوت موجوده بین خرده کاری که اکونومیست‌ها را اقناع می‌نماید و متشکل ساختن انقلابیون که به نظر ما یک امر ضروریست تبدیل شد. از این که بگذریم پافشاری من در قسمت «نقشهء» تشکیل روزنامهء سیاسی برای سراسر روسیه به همان اندازه که اعتراضات بر ضد آن بی اساس‌تر بوده و به همان اندازه که در پاسخ به پرسش من در مقاله «از چه باید شروع کرد؟» حاکی از این که چگونه باید بتوانیم در آن واحد در تمام نقاط اقدام به تأسیس تشکیلات مورد لزوم خود نمائیم بیشتر مسامحه شده است، زیادتر خواهد بود. سرانجام در خاتمه رساله امیدوارم مدلل سازم که ما

آن چه از دستمان بر می‌آمد انجام دادیم تا از گسیختگی قطعی با اکونومیست‌ها که معذالک امر اجتناب ناپذیری گردید، جلوگیری نمائیم؛ و نیز مدلل سازم که مجله «رابوچیه دلو» اهمیت در حقیقت «تاریخی» مخصوصی به خود گرفته است زیرا آن چه که از همه کامل‌تر و برجسته‌تر در آن منعکس گشت یک اکونومیسم پیگیر نبود بلکه آن تفرقه و تزلزلاتی بود که صفت ممیزه یک مرحله تام تاریخ سوسیال دموکراسی روسیه را تشکیل می‌داد و به این مناسبت جر و بحث با مجله «رابوچیه دلو» نیز، که در نظر اول یک جر و بحث بی اندازه مفصل به نظر می‌آید، کسب اهمیت می‌نماید. زیرا اگر ما این مرحله را به طور قطعی از میان نبریم نمی‌توانیم پیش برویم

ن. لنین

۱۹۰۲ فوریه سال

د گماتیسم و «آزادی انتقاد»

الف- «آزادی انتقاد» یعنی چه؟

«آزادی انتقاد» بی شک یکی از مدترين شعارهای امروزی است که در مباحثات بین سوسیالیستها و دموکراتهای تمام کشورها بیش از همه ورد زبانهاست. در نظر اول مشکل بتوان چیزی عجیبتر از این استنادات پر طمطراقی که یکی از طرفین مباحثه به آزادی انتقاد می‌کند تصور نمود. آیا به راستی این از میان احزاب پیشرو است که علیه قانون مشروطیت اکثریت کشورهای اروپا، که آزادی علم و تحقیقات علمی را تأمین می‌نماید، سرو صدا بلند شده است؟ هر شخص بیگانه‌ای که این شعار مد شده را، که در سر هر گذری تکرار می‌شود، بشنود و هنوز به کنه اختلاف موجوده بین مباحثه کنندگان پی نبرده باشد باید به خود بگوید که «مطلوب نباید به این سادگی‌ها باش!» - «این شعار ظاهراً از جمله آن الفاظ شرطیست که مثل القاب در اثر کثرت استعمال رسمیت یافته و تقریباً اسم عام می‌شوند».

در واقع این مطلب بر هیچ کس پوشیده نیست که فعلاً دو جریان در سوسیال دموکراسی بین‌المللی^۱ معاصر تشکیل شده است که آتش مبارزه بین آن‌ها گاهی برافروخته و با شعله پر

۱- ضمناً ناگفته نماند که در تاریخ سوسیالیسم نوین این تقریباً یک پدیده منحصر به فرد و در نوع خود بی‌اندازه امیدبخش است که کشمکش بین جریانات مختلف موجوده در درون سوسیالیسم برای نخستین بار از دایره‌های ملی خارج و مبدل به یک جریان بین‌المللی گردیده است. در زمان‌های پیشین مباحثات بین لاسالین‌ها و ایزناخیست‌ها (۳) بین گدیست‌ها و پسیبیلیست‌ها (۴)، بین فایبن‌ها (۵) و سوسیال دموکرات‌ها، بین ناردوولتسی‌ها و سوسیال دموکرات‌ها در دایره مباحثات صرفاً ملی دور زده و خصوصیات صرفاً ملی را منعکس می‌نمود و به اصطلاح در سطح‌های گوناگونی روی می‌داد. در حال حاضر (اکنون این قضیه با وضوح تمام دیده می‌شود) فایبن‌های انگلیس و مینیستریالیست‌های فرانسه، برنشتینی‌های آلمانی و ناقدین روسی (۶) - همه از یک قماشند، همه یکدیگر را می‌ستایند، از یکدیگر چیز یاد می‌کیرند و مشترکاً بر ضد مارکسیسم «د گماتیک» لشگر آرائی می‌کنند. شاید سوسیال دموکراسی بین‌المللی انقلابی در این نخستین زد و خورد حقیقتاً بین‌المللی علیه اپورتونیسم سوسیالیستی به حدی مستحکم گردد که به ارجاع سیاسی که دیر زمانیست در اروپا فرمانروائی می‌کند پایان بخشد؟

فروغی مشتعل می‌گردد و گاه خاموش گشته و در زیر خاکستر «قطعنامه‌ها»ی وزین «درباره مtarکه» نهفته می‌شود. چگونگی جریان «نوین» را که به مارکسیسم «کهنه و دگماتیک» با نظر «تنقید» می‌نگرد، برنشتین با صراحة کافی بیان نموده و میلان آنرا نشان داده است.

سوسیال دموکراسی باید از حالت یک حزب انقلاب اجتماعی خارج شده به یک حزب دموکرات اصلاحات اجتماعی بدل گردد. برنشتین این خواست سیاسی را با آتشبار کاملی از دلائل و نظریات «نوین» که دارای توافقی به قدر کافی موزون می‌باشد، احاطه نموده است. امکان استدلال علمی سوسیالیسم و اثبات لزوم و ناگزیری آن از نقطه نظر درک مادی تاریخ انکار شده است؛ واقعیت فقر و فاقه روز افزون و پرولتار شدن و تشديد تضادهای سرمایه‌داری انکار شده است؛ حتی خود مفهوم «هدف نهائی» نیز بی‌پایه و اساس قلمداد شده و ایده دیکتاتوری پرولتاریا بدون چون چرا رد شده است؛ تباین اصولی میان لیبرالیسم و سوسیالیسم انکار شده است؛ تئوری مبارزه طبقاتی نیز که گویا با یک جامعه دقیقاً دموکراتیکی، که بر طبق اراده اکثریت اداره می‌شود، تطبیق ناپذیر است – رد شده است و قس علیهذا.

بدینطريق مطالبه برگشت قطعی از سوسیال دموکراسی انقلابی و روی آوردن به سوسیال رفرمیسم بورژوازی با برگشتی بهمین اندازه قطعی به تنقید بورژوا مآبانه از همه ایده‌های اساسی مارکسیسم – توأم شده است و چون تنقید اخیر مدت‌ها بود علیه مارکسیسم چه از تربیون سیاسی، چه از کرسی دانشگاه و چه در رساله‌های متعدد و یک رشته مباحث علمی انجام می‌گرفت و چون تمام نسل جوان طبقات تحصیل کرده طی ده‌ها سال مرتبا با این تنقید پرورش یافته است، لذا جای شگفتی نیست که این جریان «انتقادی نو» در سوسیال دموکراسی دفعتاً به شکل کاملاً حاضر و آمده‌ای همانگونه که میترو از مغز ژوپیتر به وجود آمد، ظاهر گردید. این جریان از حیث مضمون خود احتیاجی به ترکیب و تکامل نداشت زیرا مستقیماً از نوشه‌های بورژوازی به سوسیالیستی انتقال داده شده بود.

و اماً بعد. اگر انتقاد تئوریک برنشتین و تمایلات حریصانه سیاسی او هنوز برای کسی مجھول هم مانده بود، فرانسوی‌ها بذل همت نموده این «شیوه نوین» را آشکارا به معرض نمایش گذارند. فرانسه این بار هم حیثیت کهن سال خود را به عنوان «کشوری که در تاریخ آن

مبارزه طبقات بیش از هر جا به نتیجهٔ قطعی رسیده است» (انگلس مستخرجه از دیباچه تألیف مارکس؛ «Der 18 Brumaire») محفوظ داشت. سوسياليست‌های فرانسه به تئوری بافی نپرداختند بلکه مستقیماً به عمل اقدام نمودند؛ شرایط سیاسی فرانسه، که از حیث دموکراسی بیشتر تکامل یافته بود، به آنان اجازه داد فوراً به «مکتب عملی برنشتین» با تمام عواقب آن داخل گردند. میلان نمونهٔ درخشانی از این مکتب عملی برنشتین را به دست داد، بی‌خود نبود که برنشتین و فلمار هر دو با این همه حرارت از میلان پشتیبانی کرده و او را می‌ستودند! در حقیقت هم: اگر سوسيال دموکراسی در ماهیت امر فقط یک حزب اصلاح طلب است و باید جرأت داشته باشد که آشکارا به این موضوع عتراف کند، در این صورت فرد سوسياليست نه تنها حق دارد به کابینهٔ بورژوازی داخل شود بلکه باید برای رسیدن به آن همیشه کوشش هم داشته باشد. اگر دموکراسی در ماهیت امر به معنای محو سیادت طبقاتی است - پس چرا وزیر سوسياليست نباید تمام دنیا بورژوازی را با نطق‌های حاکی از همکاری طبقاتی فریفته سازد؟ چرا نباید، حتی بعد از این که کشتار کارگران به دست ژاندارم‌ها برای صدمین و هزارمین بار ماهیت حقیقی همکاری دموکراتیک طبقات را نشان داده است، در کابینهٔ باقی بماند؟ چرا شخصاً در تهنيت تزار، که سوسياليست‌های فرانسه او را جز قهرمان دار و تازیانه و تبعید (knouteur pendeur et deportateur) به نام دیگری نمی‌خوانند، شرکت نکند؟ آن وقت به پاداش این تحکیر بی پایان و مفتضح ساختن سوسياليسم در برابر جهانیان، به پاداش مشوب نمودن ذهن سوسياليستی توده‌های کارگر یعنی این یگانه پایه‌ای که می‌توان پیروزی ما را تضمین نماید طرح‌های پر طمطراق یک مشت اصلاحات ناچیز را به ما می‌دهند که آن قدر ناچیزند که حتی از حکومت‌های بورژوازی بیش از آن ممکن بود به دست آورد!

کسی که عمداً دیدگان خود را فرو نبند نمی‌تواند نبیند که این جریان «انتقادی» نوین در سوسياليسم شکل جدیدیست از اپورتونیسم و هر گاه دربارهٔ اشخاص از روی جامه مجللی که خود را با آن آراسته‌اند و القاب پر آب و تابی که به خود بسته‌اند قضاوت نکنیم بلکه از روی رفتارشان و این که در عمل چه چیزی را ترویج می‌کنند قضاوت نمائیم آن وقت معلوم خواهد شد که «آزادی انتقاد» عبارتست از آزادی جریان اپورتونیستی در سوسيال دموکراسی،

آزادی تبدیل سوسيال دموکراسی به حزب دموکرات اصلاح طلب، آزادی رسوخ ایده‌های بورژوازی و عناصر بورژوازی در سوسياليسیم.

آزادی - کلمه بزرگیست، ولی در سایه پرچم آزادی صنایع، یغماگرانه‌ترین جنگ‌ها برپا شده است و در سایه پرچم آزادی کار، زحمتکشان را چپاول نموده‌اند. استعمال امروزی کلمه‌ء «آزادی انتقاد» نیز همین گونه تقلب باطنی را در خود نهفته دارد. اشخاصی که حقیقتاً معتقدند علم را به جلو سوق داده‌اند، نباید خواستار آزادی نظریات نوین در کنار نظریات کهن باشند بلکه باید اولی را جایگزین دومی سازند و اما فریادهای «زنده باد آزادی انتقاد!» که امروز کشیده می‌شود خیلی قصه طبل توخالی را به یاد می‌آورد.

ما به شکل گروه فشرده کوچکی در راهی پر از پرتگاه و دشوار دست یکدیگر را محکم گرفته و به پیش می‌رویم. دشمنان از هر طرف ما را در محاصره گرفته‌اند و تقریباً همیشه باید از زیر آتش آن‌ها بگذریم. اتحاد ما بنابر تصمیم آزادانه ما است. تصمیمی که همانا برای آن گرفته‌ایم که با دشمنان پیکار کنیم و در منجلاب مجاورمان در نغلطیم که سکنه‌اش از همان آغاز ما را به علت این که به صورت دسته خاصی مجزا شده نه طریق مصالحه بل طریق مبارزه را برگزیده‌ایم سرزنش نموده‌اند. و حالا از میان ما بعضی‌ها فریاد می‌کشند: به این منجلاب برویم! وقتی هم که آن‌ها را سرزنش می‌کنند به حالت اعتراض می‌گویند: شما عجب مردمان عقب مانده‌ای هستید! خجالت نمی‌کشید که آزادی ما را برای دعوت شما به راه بهتری نفی می‌کنید! آری، آقایان، شما آزادید نه تنها دعوت کنید بلکه هر کجا هم دلتان می‌خواهد بروید ولو آنکه منجلاب باشد؛ ما معتقدیم که جای حقیقی شما هم همان منجلاب است و برای نقل مکان شما به آن جا حاضریم در حدود توانائی خود کمک نمائیم. ولی در این صورت اقلاً دست از ما بردارید و به ما نچسبید و کلمه بزرگ آزادی را ملوث نکنید، زیرا که آخر ما هم «آزادیم» هر کجا می‌خواهیم برویم و آزادیم نه فقط علیه منجلاب بلکه با هر کس هم که راه را به سوی منجلاب کج می‌کند مبارزه نمائیم.

ب- مدافعن جدید «آزادی انتقاد»

همین شعار («آزادی انتقاد») است که در همین اواخر مجله «رابوچیه دلو» (شماره ۱۰) ارگان «اتحادیه سوسيال دموکرات‌های روس» مقیم خارجه با بدبه تمام آنرا پیش کشیده است و آن هم نه به عنوان یک اصل تئوریک بلکه به منزله یک خواست سیاسی و به منزله پاسخ به این پرسش: «آیا اتحاد سازمان‌های سوسيال دموکرات روس که در خارجه مشغول کارند ممکن است؟» - «برای اتحاد استوار، آزادی انتقاد لازم است» (ص ۳۶) از این بیان دو نتیجه کاملاً صریح بیرون می‌آید: ۱- «رابوچیه دلو» جریان اپورتونیستی را در سوسيال دموکراسی بین‌المللی به طور کلی، تحت حمایت خود می‌گیرد؛ ۲- «رابوچیه دلو» خواستار آزادی اپورتونیسم در سوسيال دموکراسی روس است. حال این دو نتیجه را مورد بررسی قرار دهیم.

«رابوچیه دلو» «به ویژه» از «تمایل «ایسکرا» و «زاریا»» (۷) به پیشگوئی قطع رابطه بین مونتانیار و ژیرونندن سوسيال دموکراسی بین‌المللی^۱ بدهش می‌آید^۱

ب. کریچفسکی سردبیر مجله «رابوچیه دلو» می‌نویسد «اصولاً بنظر ما گفتگو درباره مونتانیار و ژیرونندن در صفوف سوسيال دموکراسی یک مقایسه تاریخی سطحی بوده و تراوش آن از قلم یک فرد مارکسیست عجیب است: مونتانیار و ژیرونندن، آن طوری که ممکن است به نظر ایدئولوگ‌های مورخ بیاید دو مزاج مختلف یا دو جریان فکری مختلف نبوده بلکه طبقات یا قشرهای مختلف، یعنی از یک طرف بورژوازی متوسط و از طرف دیگر خرده بورژوازی و پرولتاریا بودند ولی در جنبش سوسيالیستی

۱- در سرمهقاله شماره دوم «ایسکرا» (فوریه سال ۱۹۰۱) دو جریان موجود در میان پرولتاریای انقلابی (جریان انقلابی و اپورتونیستی) با دو جریان موجود در انقلاب بورژوازی سده ۱۸ (ژاکوبین‌های «مونتانیار» و ژیرونندن‌ها) مقایسه شده است. نگارنده این مقاله پلخانف است. گفتگو درباره «ژاکوبینیسم» در سوسيال دموکراسی روسهنوز هم بار طبع کادتها و «بزرگ‌آکلاویستها» (۸) و منشوهایها است. ولی در این باره که پلخانف نخستین بار به چه طرزی این مفهوم را علیه جناح راست سوسيال دموکراسی پیش کشید اکنون ترجیح می‌دهند سکوت اختیار نموده یا... آنرا فراموش نمایند. (تبصره لینین برای چاپ سال ۱۹۰۷ م. ت.)

کنونی تصادم منافع طبقاتی وجود ندارد. این جنبش کلاً با تمام (تکیه از ب. گریچفسکی است) تنوعات خود، که دو آتشه‌ترین برنشتینی‌ها نیز از آن جمله‌اند، از منافع طبقاتی پرولتاریا و مبارزه طبقاتی وی در راه آزادی سیاسی و اقتصادی پیروی می‌نماید.» (ص ۳۲ - ۳۳)

ادعای جسورانه‌ایست! آیا ب. گریچفسکی واقعیتی را که مدت‌هاست دیده می‌شود و حاکی از اینست که همانا شرکت وسیع قشر «آکادمیسین‌ها» در جنبش سوسیالیستی سال‌های اخیر یک چنین انتشار سریع برنشتینیسم را تأمین نموده - نشنیده است؟ ولی عمدۀ مطلب این است که آیا نویسنده ما عقیده خود را مبنی بر این که «دو آتشه‌ترین برنشتینی‌ها» هم از مبارزه طبقاتی برای آزادی سیاسی و اقتصادی پرولتاریا پیروی می‌نمایند، بر روی چه اصلی استدلال می‌نماید؟ این معلوم نیست. دفاع قطعی از دو آتشه‌ترین برنشتینی‌ها هیچ گونه دلیل و یا برهانی در تأیید خود ندارد. لابد نویسنده خیال می‌کند همین که او آن چه را که دو آتشه‌ترین برنشتینی‌ها راجع به خود می‌گویند تکرار نماید دیگر ادعای او احتیاجی به اثبات ندارد. ولی آیا «سطحی» تراز این هم چیزی ممکن است تصور نمود که انسان درباره یک جریان کامل از روی آن چه که خود نمایندگان این جریان درباره خود می‌گویند قضاوت کند؟ آیا ممکن است چیزی سطحی‌تر از آن «نتیجه معنوی» که بعداً راجع به دو تیپ یا دو راه تکامل حزبی که با یکدیگر متفاونند و حتی کاملاً متضادند گرفته می‌شود (صفحه ۳۴ - ۳۵ «رابوچیه دلو») تصور نمود؟ ملاحظه می‌کنید که سوسیال دموکرات‌های آلمانی، آزادی کامل انتقاد را قبول دارند اما فرانسوی‌ها نه و همین رفتار آنان است که «مضرت ناشکیبائی» را کاملاً نشان می‌دهد.

پاسخ ما به این نکته اینست که - همانا نمونه ب. گریچفسکی نشان می‌دهد که چگونه گاهی کسانی که تاریخ را «از دریچه چشم ایلووایسکی» (۹) می‌نگرند خود را مارکسیست می‌نامند. معلوم می‌شود برای توضیح وحدت حزب سوسیالیست آلمان و پراکندگی حزب فرانسه لزومی ندارد در خصوصیات تاریخی این دو کشور کاوش نمائیم، شرایط نیمه استبداد نظامی و پارلمانتاریسم جمهوریت را با یک دیگر مقایسه نمائیم، عواقب کمون و قانون فوق العاده بر ضد سوسیالیست‌ها (۱۰) را مورد بررسی قرار دهیم، حیات و تکامل اقتصادی را مقایسه نمائیم، بیاد آوریم که چگونه «رشد بی نظیر سوسیال دموکراسی آلمان» با یک

مبارزه از حیث انرژی در تاریخ سوسيالیسم بی نظیری توأم بود که نه فقط علیه اشتباهات تئوریک (مولبرگ، دورینگ^۱، سوسيالیست‌های کرسی نشین) بلکه علیه اشتباهات تاکتیکی (لاسال) و غیره و نیز انجام می‌گرفت. خیر همه این‌ها زائد است! فرانسوی‌ها اهل جدالند زیرا شکیبائی ندارند، آلمانی‌ها متهدند زیرا بچه‌های مؤدبی هستند.

ملاحظه می‌فرمایید که به وسیله این ژرف اندیشی بی نظیر آن واقعیتی که دفاع از برنشتینی‌ها را کاملاً باطل می‌سازد «کنار زده می‌شود». این مسئله که آیا آن‌ها از مبارزه طبقاتی پرولتاریا پیروی می‌نمایند یا نه فقط از روی تجربه تاریخ ممکن است به طور قطعی و نهایی حل و فصل شود. لذا در این مورد همانا نمونه فرانسه است که حائز نهایت اهمیت می‌باشد. چون یگانه کشوری است که در آن جا برنشتینی‌ها در صدد برآمدند با تأیید و موافقت صمیمانه هم قطاران آلمانی خود (و قسمتی از اپورتونیست‌های روس، رجوع شود به مجله «رابوچیه دلو» شماره ۲ - ۳ صفحه ۸۳ - ۸۴) مستقلانه سر پا بایستند. استناد به «آشتی ناپذیر بودن» فرانسوی‌ها - صرف نظر از جنبه «آشوب طلبانه و جنجال کننده» (به معنای نزدیکی) (۱۱) آن... فقط کوششی است برای استتار واقعیات بسیار ناگوار در زیر کلمات آمیخته با خشم.

و اما آلمان‌ها را هم ما ابداً در صدد نیستیم به ب. کریچفسکی و سایر مدافعين متعدد «آزادی انتقاد» هدیه کنیم. هر گاه وجود «دو آتشه‌ترین برنشتینی‌ها» هنوز در صفوف حزب آلمان قابل تحمل است این فقط تا آن جایی است که آن‌ها هم از قطعنامه هانور که «اصلاحات» برنشتین را رد کرده است تبیعت می‌نمایند و هم از قطعنامه لویک که (با وجود زبان کاملاً

۱- هنگامی که انگلیس به دورینگ حمله کرد عده زیادی از نمایندگان سوسيال دموکرات آلمان متمایل به نظریات دورینگ بودند و در کنگره حزب از هر طرف حتی علناً و آشکارا انگلیس را متهمن می‌ساختند که خشن و ناشکیا است و در مشاجره مراعات رفاقت را نمی‌کند و غیره و غیره. موست و رفقای او (در کنگره سال ۱۸۷۷) پیشنهاد کردند که مقالات انگلیس دیگر در جریده «Vorwärts» (به پیش «متراجم») چاپ نشود چون «برای اکثریت هنگفت خوانندگان جالب توجه نیست» و والتیخ (Vahlteich) اظهار داشت درج این مقالات زیان فراوانی به حزب وارد آورده و دورینگ هم به سوسيال دموکراسی خدمت کرده است و گفت: «ما باید از همه کس به نفع حزب استفاده کنیم و هر گاه پروفسورها مشاجره داشته باشند «Vorwärts» ابداً جای این گونه مشاجرات نیست» («Vorwärts» مورخه ششم ژوئن سال ۱۸۷۷ شماره ۶۵). چنان که ملاحظه می‌کنید این هم یک نمونه دفاع از «آزادی انتقاد» است و بد نبود اگر ناقدین علنی و اپورتونیست‌های غیر علنی ما، که این قدر دوست دارند آلمانی‌ها را سر مشق خود قرار دهند، قدری در اطراف این نمونه هم می‌اندیشیدند!

دیپلوماسی خود (متضمن اخطار صریح به برنشتین می‌باشد). در اینجا می‌توان درباره این قضیه که از نقطه نظر منافع حزب آلمان تا چه اندازه این زبان پیپلوماسی بجا بود و این که آیا در این مورد آشتبانی نا سالم از نزاع سالم بهتر بود حرف داشت. خلاصه می‌توان در ارزیابی این که کدام طرز رد برنشتینیسم صلاح است اختلاف نظر داشت ولی نمی‌شود این واقعیت را نادیده گرفت که حزب آلمان دو بار برنشتینیسم را رد نمود است. بدین جهت هر گاه خیال کنیم که مثال آلمانی‌ها این ادعا را که «دو آتشه‌ترین برنشتینی‌ها از مبارزه طبقاتی پرولتاپیا در راه آزادی اقتصادی و سیاسی وی پیروی می‌نمایند» تأیید می‌کند معناش عدم درک مطلق جریاناتی است که در جلو چشم همه روی می‌دهد.^۱

علاوه بر آن مجله «رابوچیه دلو»، چنان که متذکر شدیم، از سوسیال دموکراسی روس خواستار «آزادی انتقاد» بوده و از برنشتینیسم دفاع می‌نماید. ظاهراً برای او یقین حاصل شده است که «ناقدین» خودی و برنشتینی‌ها را در اینجا به ناحق رنجانده‌اند. ولی کدام یک را؟ کی را؟ چه وقت؟ و این عمل به نا حق چه بوده است؟ - در این خصوص «رابوچیه دلو» خاموش است و حتی یک بار هم از یک ناقد روس و برنشتینی نامی نمی‌برد! چیزی که برای ما باقی می‌ماند اینست که یکی از این دو حدس را بزنیم یا این که طرفی که به نا حق رنجانده شده است همان خود «رابوچیه دلو» است (تأکید این امر آنست که در هر دو مقاله شماره دهم فقط صحبت بر سر رنجش‌هایی است که از طرف «زاریا» و «ایسکرا» بر «رابوچیه دلو» وارد آمده است). در این صورت علت این رفتار شنگفت آمیز چیست که «رابوچیه دلو» با این که همواره با سر سختی از هر گونه همبستگی با برنشتینیسم استنکاف

۱- باید متذکر شد که «رابوچیه دلو» در مورد مسئله برنشتینیسم در حزب آلمان همیشه صرفاً به نقل قضایا اکتفا نموده و از اظهار نظر شخصی درباره آن‌ها به کلی «احتراز» داشته است. مثلاً به شماره ۲ - ۳ صفحه ۶۶ راجع به کنگره اشتوتگارد مراجعه کنید: اینجا همه اختلافات منجر به مسئله «تاتکیک» شده و فقط متذکر می‌گردد که اکثریت هنگفت نسبت به تاتکیک پیشین انقلابی وفادار است. یا شماره ۴ - ۵ صفحه ۲۵ و صفحه بعد را بگیریم - در آن جا فقط نطق‌هایی که در کنگره هانوفر ایراد شده نقل و قطعنامه ببل درج می‌گردد؛ بیان نظریات برنشتین و انتقاد از آن باز هم (مانند شماره ۲ - ۳) به «مقاله مخصوص» موكول شده است. عجیب این جاست که در صفحه ۳۳ شماره ۴ - ۵ می‌خوانیم: «...نظریاتی که از طرف ببل بیان شده است مورد قبول اکثریت هنگفت کنگره قرار گرفت» و قدری پائین‌تر نوشته شده که:... داوید از نظریات برنشتین دفاع می‌کرد... او قبل از همه می‌کوشید نشان دهد که... برنشتین و دوستان وی با وجود این (SAC!) پیرو مبارزه طبقاتی هستند»... این در ماه دسامبر سال ۱۸۹۹ نوشته شده است. اما در ماه سپتامبر سال ۱۹۰۱ از قرار معلوم «رابوچیه دلو» اعتمادش از حقانیت ببل سلب شده و اینست که نظریات داوید را به منزله نظریات خودش تکرار می‌کند!

نموده نتوانسته است از خود دفاع نماید و حتی یک کلمه نیز به نفع «دو آتشه‌ترین برنشتینی‌ها» و بر له آزادی انتقاد بر زبان نیاورده است؟ و یا این که کسانی که به نا حق رنجانده شده‌اند اشخاص ثالثی هستند. در این صورت سکوت درباره آن‌ها چه علی ممکن است داشته باشد؟

ما بدین طریق می‌بینیم که «رابوچیه دلو» همان بازی قایم باشک را که (چنان که بعداً نشان خواهیم داد) از اول پیدایش خود در پیش گرفته بود ارامه می‌دهد و سپس این را هم دقت نمائید که کار این «آزادی انتقاد» تعریفی در همان نخستین باری که عملاً به کار برده شد به کجا کشید. در عمل نه تنها فوراً منجر به فقدان هر گونه انتقاد بلکه به طور کلی منجر به فقدان هر گونه قضاوت مستقلی گشت. همان «رابوچیه دلو» که درباره برنشتینیسم روس، (بنا به قول صائب استاروور) نظیر یک مرض مخفی سکوت اختیار می‌نماید، پیشنهاد می‌کند که برای معالجه این بیماری همان آخرین نسخه آلمانی مربوط به مبارزه با اشکال گوناگون آلمانی این مرض، صف و ساده رونویس شود! به جای آزادی انتقاد - تقلید بندهوار... و از آن هم بدتر: میمونوار! اپورتونیسم بین‌المللی کنونی بر حسب خصوصیات ملی در شکل‌های گوناگونی نمودار می‌گردد ولی مضمون اجتماعی و سیاسی آن در همه حالات یکسانست. در یک کشور یک دسته از اپورتونیست‌ها از دیر زمان در زیر پرچم ویژه‌ای عرض اندام کردند، در کشور دیگر اپورتونیست‌ها نسبت به تئوری اعتنائی نداشته در عمل سیاست رادیکال سوسیالیست‌ها را اجرا نموده‌اند. در کشور سوم عده‌ای از اعضای حزب انقلابی به اردوگاه اپورتونیسم فرار کرده و کوشش‌شان این نیست که به وسیله مبارزه آشکار در راه اصول و تاکتیک نوین به مقصد برسند بلکه سعی دارند با فاسد نمودن حزب خود به طور تدریجی و نامرئی، چنان چه این اصطلاح جایز باشد، بی مكافات به مقصد خویش نائل گرددند. در کشور چهارم - همین قبیل فراریان، در ظلمت بندگی سیاسی و در شرایط وجود ارتباط متقابل کاملاً مخصوص به خودی بین فعالیت «علنی» و «غیر علنی»، عین همین شیوه‌ها را به کار می‌برند. و اماً مبادرت نمودن به سخن درباره آزادی انتقاد و برنشتینیسم و آنرا شرط متحد گشتن سوسیال دموکرات‌های روس دانستن و در عین حال تحلیل نکردن این که آیا برنشتینیسم روس در چه چیز به خصوصی نمودار شده و چه ثمرات خاصی به بار آورده است - معنایش آنست که لب به سخن بگشائی برای آن که هیچ نگوئی.

حال سعی کنیم خودمان، ولو در چند کلمه هم باشد، آن چیزی را که «رابوچیه دلو» نخواسته است بگوید (یا شاید حتی نتوانسته است آنرا بفهمد) بگوئیم.

ج) انتقاد در روسيه

خصوصیت اساسی روسيه از لحاظ موضوع مورد بحث عبارت از آنست که جنبش خود به خودی کارگری از یک طرف و چرخش افکار عمومی پیشرو به سوی مارکسیسم از طرف دیگر، از همان ابتدای خود به صورت تجمع عناصر علناً ناهمگون در زیر یک لوای عمومی و برای مبارزه با دشمن مشترک (با جهان بینی کهنه اجتماعی و سیاسی) (۱۲) خود نمائی نموده است. منظور ما ماه عسل «مارکسیسم علنى» است. اين امر، عموماً يك پدیده نو ظهوري بود که حتی امكان وقوع آن را نيز در سالهای ۸۰ يا در آغاز سالهای ۹۰ کسى نمی توانست تصور کند. در يك کشور استبدائي، که مطبوعات در آن کاملاً در اسارت بودند، در يك دوران ارتجاع سبعانه سیاسي که کوچکترین نهال عدم رضایت و اعتراض سیاسي را از ريشه می کنند - تئوري مارکسیسم انقلابي با زبان ازوپ، ولی به هر جهت مورد فهم کليه «علاقمندان» ناگهان در نشريات تحت سانسور راه می يابد. حکومت عادت کرده بود که فقط تئوري (انقلابي) نارودنایا ولیا را خطرناک بداند بدون اين که به تکامل تدریجي درونی تئوري مذکور پی برد و به اين جهت از هر گونه تنقیدی که عليه آن متوجه بود مسرور می شد. تا حکومت به خود آمد و تا ارتش سنگين سانسورچیها و ژاندارمها به خود جنبيد و به تجسس دشمن تازه پرداخت و آنرا یافت و بر وي تاخت، زمان درازى (به حساب روسي ما) گذشت. در اين مدت کتب مارکسیستي يكى پس از ديگري از چاپ بيرون مى آمد، مجلات و روزنامه هاي مارکسیستي داير مى شد، همه از دم مارکسیست مى شدند، از مارکسیستها تملق مى گفتند، مارکسیستها را نوازش مى كردند، ناشرين از گرمى فوق العاده بازار فروش کتب مارکسیستي اظهار شادمانی مى نمودند. کاملاً بدیهی است که در بين مارکسیستهاي تازه به دوران رسیده که از اين گرد و غبار احاطه شده بودند نظاير «نويسندهاى که خود را گم کرده است» (۱۳) کم نبودند...

اکنون با آرامش خاطر می‌توان گفت که این دوره سپری شده است. بر هیچ کس پوشیده نیست که شکفتگی موقعت مارکسیسم بر زمینه سطحی نشریات ما معلوم اتحاد اشخاص افراطی با افراد بسیار معتدل بود. اشخاص اخیر در ماهیت امر دموکرات‌های بورژوا مأب بودند و این استنتاج (که تکامل «تنقیدی» بعدی این اشخاص با وضوح کامل آنرا تأیید کرد) در همان موقعی که این «اتحاد» هنوز یک پارچه و دست نخورده بود به فکر بعضی اشخاص خطور می‌کرد.^۱

ولی اگر مطلب از این قرار است آن وقت آیا بیشتر مسئولیت «آشوبی» که بعدها روی داد همانا به گردن سوسیال دموکرات‌های انقلابی که با «ناقدین» آینده وارد این اتحاد شدند نمی‌افتد؟ این پرسش را، با پاسخ مثبت به آن، گاهی اوقات از اشخاصی میشنویم که با نظری فوق‌العاده یک جانبه به قضیه می‌نگرند. اماً این اشخاص به هیچ وجه محق نیستند. فقط کسی از اتحاد موقتی، ولو با اشخاص نامطمئن می‌ترسد که به خودش اعتماد نداشته باشد و هیچ حزب سیاسی بدون این قبیل اتحادها نمی‌توانست وجود داشته باشد. متفق شدن با مارکسیست‌های علنی هم یک نوع اتحاد اولیه حقیقتاً سیاسی سوسیال دموکراسی روس بود. در نتیجه این اتحاد بود که غلبه بر نارومنیک‌ها با سرعت شگفتی میسر گردید و ایده‌های مارکسیسم (گرچه به شکل عامیانه و مبتذل) رواج سطحی عظیمی یافت. ضمناً این اتحاد کاملاً هم بدون «قید و شرط» منعقد نشده بود. دلیل مثبته آن هم - مجموعه مارکسیستی «مدارک مربوط به مسئله تکامل اقتصادی روسیه» است که از طرف سانسور در سال ۱۸۹۵ سوزانده شد. اگر تشبيه سازش مطبوعاتی با مارکسیست‌های علنی به اتحاد سیاسی جایز باشد، تشبيه کتاب نامبرده هم به قرار داد سیاسی جایز است.

علت گسیختگی البته این نبود که «متفقین» دموکرات‌های بورژوا مأب از آب درآمدند، برعکس، تا جائی که سخن بر سر آن وظایف دموکراتیک سوسیال دموکراسی است که اوضاع حاضره روسیه آنرا در درجه‌ء اول اهمیت قرار می‌دهد، نمایندگاه دموکراسی بورژوازی، متفقین طبیعی و مطلوب سوسیال دموکراسی هستند. لیکن شرط لازم چنین اتحادی این است که سوسیالیست‌ها کاملاً امکان داشته باشند تضاد خصومت آمیزی را که بین منافع

۱- در اینجا منظور مقاله ک. تولین (۱۴) علیه استرووه است (رجوع شود به جلد اول کلیات صفحه ۳۱۵ - ۴۸۴ چاپ چهارم روسی. ۵. ت). که از روی مستخرجهای تحت عنوان «انعکاس مارکسیسم در ادبیات بورژوازی» تنظیم شده است. (تبصره نویسنده برای چاپ سال ۱۹۰۷ ۵. ت).

طبقه کارگر و منافع بورژوازی وجود دارد برای طبقه کارگر فاش سازد. و حال آن که آن برنشتینیسم و آن خط مشی «انتقادی» که اکثریت مارکسیست‌های علنی دسته جمعی به آن روی آور شدند با خوار داشتن مارکسیسم و با موعظه تئوری کاستن از حد تضادهای اجتماعی و اعلام این که نظریه ایده انقلاب اجتماعی و دیکتاتوری پرولتاپیا باطل است و با تنزل جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی به سطح تردیونیونیسم محدود و یک مبارزه «رأیستی» برای نیل با اصلاحات تدریجی ناچیز - این امکان را سلب می‌کرد و خود آگاهی سوسيالیستی را فاسد می‌نمود. این کاملاً مثل آن بود که دموکراسی بورژوازی منکر حق استقلال سوسيالیسم و بالنتیجه حق موجودیت آن بشود: معنی این در عمل، کوششی بود برای این که جنبش آغاز شده کارگری به دنباله و زائد لیبرال‌ها مبدل شود.

طبعی است که در چنین شرایطی قطع رابطه ضرور بود. ولی خصیصه «ویژه» روسیه بدین شکل ابراز وجود کرد که این قطع رابطه به طور ساده موجب دور شدن سوسيال دمکرات‌ها از مطبوعات «علنی» شد، مطبوعاتی که بیش از همه در دسترس عموم بوده و انتشار وسیع داشت. در این مطبوعات «مارکسیست‌های سابق» که «با شعار انتقاد» قیام نموده و «دشنام» به مارکسیسم را تقریباً منحصر به خود کرده‌اند جایگزین گشتند. فریادهای «مرده باد ارتدکس‌ها» و «زنده باد آزادی انتقاد» (که اکنون «رابوچیه دلو» تکرار می‌کند) یک باره جزو الفاظ مد شد و این که سانسورچی‌ها و ژاندارم‌ها هم در مقابل این مد ایستادگی نکردند از این قضیه پیداست که کتاب برنشتین مشهور (مشهور به طرز هرسترات) سه بار به زبان روسی طبع شد و یا این که زوباتف (۱۵) خواندن کتاب‌های برنشتین و آقای پروکوپوویچ و سایرین را توصیه می‌نمود («ایسکرا» شماره ۱۰) در مقابل سوسيال دمکرات‌ها اکنون وظیفه‌ای قرار گرفته بود که به خودی خود دشوار و در اثر موانع صرفاً خارجی هم به طور غیر قابل تصوری دشوارتر شده بود و آن مبارزه با جریان نوین بود. جریان مذکور هم به رشته مطبوعات محدود نبود. برگشت به سوی «تنقید» با کشش متمایل سوسيال دمکرات‌های پراتیسین به سوی «اکونومیسم» همراه بود.

این که رابطه و وابستگی متقابل میان انتقاد علنی و اکونومیسم غیر علنی چگونه پیدا شد و رشد نمود موضوع جالب توجهیست که می‌تواند موضوع مقاله مخصوصی گردد. در این جا

برای ما کافیست که وجود بی شک و شبهه این رابطه را متذکر شویم. «Credo»^۱ کذا بی برای همین هم این قدر به جا شهرت یافت که رابطه مذکور را آشکارا بیان نمود و اساس تمایل سیاسی «اکونومیسم» را بدون قصد فاش ساخت: بگذار کارگران مشغول مبارزه اقتصادی باشند (صحیح‌تر بود بگوئیم: مبارزه تردیونیونی زیرا این مبارزه سیاست صرفاً کارگری را هم در بر می‌گیرد) و روشنفکران مارکسیست هم برای «مبارزه» سیاسی با لیبرال‌ها مخلوط گردند. فعالیت تردیونیونی «در میان توده» اجرای نیمه اول و انتقاد علنی - اجرای نیمه دوم وظیفه گردید. این اظهار، چنان اسلحه خوبی علیه اکونومیسم بود که اگر «Credo» نمیشد - جا داشت آنرا اختراع کرد.

«Credo» اختراع نشد. لیکن مستقل از اراده سازندگان آن و حتی شاید علی‌رغم اراده آن‌ها منتشر شد. به هر حال نویسنده این سطور که در آفتابی کردن «برنامه جدید»^۲ شرکت کرده است گاهی شکایت‌ها و ملامت‌هایی شنیده است حاکی از این که چرا خلاصه‌ای که از طرف ناطقین درباره نظریات آن‌ها تهیه شده بود به شکل رونوشت پخش شد و مارک «Credo» به خود گرفت و حتی، توأم با اعتراض، در مطبوعات چاپ شد! این ماجرا را بدین سبب یاد آور می‌شویم که یکی از خصائیل بسیار عجیب اکونومیسم را، که ترس از بر ملا شدن است، آشکار می‌سازد. این، خصلت اکونومیسم به طور کلی است، نه این که تنها خصلت نویسنده‌گان «Credo»: این خصلت را، هم «رابوچیه میسل» که شریفترین و صدیق‌ترین طرفدار اکونومیسم است و هم «رابوچیه دلو» (که از انتشار اسناد «اکونومیستی» در (۱۷) «Vademecum»^۳ خشمگین است و هم کمیته کیف که قریب دو سال پیش از این نخواست اجازه بدهد (۱۸)^۴» وی با تکذیب نامه‌ای که علیه آن نوشته

۱- اصول دین، برنامه، شرح جهان بینی. مترجم.

۲- منظور اعتراض^{۱۷} نفری علیه «Credo» است. نویسنده این سطور در تنظیم این اعتراض (۱۶) (آخر سال ۱۸۹۹) شرکت نموده است. اعتراض توأمًا با «Credo» در خارجه در بهار سال ۱۹۰۰ به چاپ رسید. (به جلد ۴ کلیات، چاپ ۴ روسی صفحات ۱۴۹ - ۱۶۳ رجوع شود. ه. ت.). اکنون دیگر از مقاله بانو کوسکوا (گویا در مجله «سیلویه») معلوم شده است که نگارنده «Credo» خود او بوده و میان «اکونومیست‌های» مقیم خارجه آن زمان آقای پروکپوویچ بر جسته‌ترین نقش را بازی می‌کرده است (از ملاحظات مؤلف برای چاپ سال ۱۹۰۷ ه. ت).

۳- در «راهنما». مترجم.

۴- اصول دین، برنامه، شرح جهان بینی. مترجم.

شده بود به چاپ برسد^۱ و هم بسیار و بسیاری از نمایندگان جداگانه اکونومیسم از خود نشان داده‌اند.

این ترس از انتقاد که طرفداران آزادی انتقاد از خود نشان می‌دهند علتش تنها خدعاً و تزویر نیست (هر چند که بعضی اوقات مسلماً خالی از خدعاً و تزویر هم نیست زیرا نهال‌های نارس یک خط مشی نوین را در معرض حمله دشمن گذاشتند کاری است دور از حساب!). خیر، اکثریت اکونومیست‌ها با کمال صداقت به هر گونه مشاجرات تئوریک، اختلاف فراکسیونی، مسائل وسیع سیاسی، پژوهش‌های متشكل کردن انقلابیون و غیره با نظر نامطلوب می‌نگرند (و بنابر ماهیت اکونومیسم باید هم بنگرند). یکی از اکونومیست‌های بسیار پیگیر وقتی به من گفت: «خوبست همه این کارها را به خارجه واگذار کنیم!» او با این حرف خود یک نظریه بسیار شایعی (و باز هم صرفاً تردیونیونی) را ابراز داشت که حاکیست: کار ما - اشتغال به نهضت کارگری و سازمان‌های کارگری در اینجا یعنی در محل خودمان می‌باشد و بقیه چیزها من در آوردن اصول پرستان خشک و به قول نویسنده‌گان نامه مندرجه در شماره ۱۲ «ایسکرا»، که با شماره ۱۰ «رابوچیه دلو» هم آواز شدند «پر بها دادن به ایدئولوژی» است.

اکنون این پرسش به میان می‌آید که: با این خصوصیات «انتقاد» روس و برنشتینیسم روس آیا وظیفه کسانی که نه تنها در گفتار بلکه در کردار هم می‌خواهند مخالف اپورتونیسم باشند می‌باشند؟ اولاً می‌باشند! همت گماشت و آن فعالیت تئوریک را که همین چندی پیش در دوره مارکسیسم علنی شروع گشته و اکنون باز به دوش کارکنان غیر علنی افتاده است، تجدید نمود؛ بدون چنین فعالیتی رشد موفقیت آمیز جنبش غیر ممکن بود. دوم این که لازم بود فعالانه بر ضد «انتقاد» علنی که اذهان را به شدت مشوب مینمود به مبارزه بربخاست. سوم این که لازم بود علیه تفرقه و تزلزل در جنبش عملی فعالانه اقدام نمود و پرده از روی هر گونه تشبتات دانسته یا ندانسته‌ای که به منظور خوار ساختن برنامه و تاکتیک ما به عمل می‌آمد برداشت و آنرا رد نمود.

این که «رابوچیه دلو» نه اولی را انجام داد، نه دومی و نه سومی را امریست معلوم و بر ما لازم است که ذیلاً این حقیقت مسلم را از جوانب گوناگون آن به طور مفصل روشن سازیم.

۱- تا جائی که ما اطلاع داریم ترکیب اعضاء کمیته کیف از آن زمان به بعد تغییر کرده است.

ولی اکنون ما می‌خواهیم فقط نشان دهیم که چه تضاد فاحشی میان خواست «آزادی انتقاد» از یک طرف و خصوصیات انتقاد می‌بینی ما و اکونومیسم روس از طرف دیگر وجود دارد. واقعاً هم نظری به متن قطعنامه‌ای که «اتحادیه سوسيال دمکرات‌های روس مقیم خارجه»، نقطه نظر «رابوچیه دلو» را در آن تأیید نموده بیفکنید:

«به منظور تکامل مسلکی آتی سوسيال دموکراسی، ما آزادی انتقاد از تئوری سوسيال دموکراسی را در مطبوعات حزبی، در حدودی که انتقاد مزبور با جنبه طبقاتی و انقلابی این تئوری مغایرت نداشته باشد، بی‌شك ضروری میدانیم» («دو کنگره» ص ۱۰)

و اماً دلیل: قطعنامه «در قسمت نخست خود با قطعنامه کنگره حزبی لوبک که درباره برنشتین صادر شده مطابقت دارد»... «متافقین» در عالم سادگی نمی‌بینند که با این رونویس کردن چکونه *Testimonium paupertatis* (گواهینامه فقر) خود را امضا می‌کنند!.... «ولی... در قسمت دوم خود، آزادی انتقاد را از کنگره حزبی لوبک هم بیشتر محدود می‌سازد».

پس، قطعنامه این «اتحادیه» علیه برنشتین‌های روس متوجه است؟ در غیر این صورت استناد به کنگره‌ء حزبی لوبک کاملاً بی معنی می‌بود! ولی این که گفته می‌شود قطعنامه مذکور «آزادی انتقاد را بیشتر محدود می‌سازد» درست نیست. آلمانی‌ها در قطعنامه هانور خود درست همان اصطلاحی را که برنشتین پیشنهاد می‌کرد ماده به ماده رد کردند و در قطعنامه لوبک هم به شخصبرنشتین اخطار نموده نامش را در قطعنامه ذکر کردند و حال آنکه مقلدین «آزاد» ما درباره هیچیک از مظاهر «انتقاد» مخصوص روس و اکونومیسم روس كلمه‌ای هم اشاره نمی‌نمایند؛ با وجود چنین سکوتی، استناد خشک و خالی به جنبه طبقاتی و انقلابی تئوری به مراتب جای بیشتری برای تعبیر غلط باقی می‌گذارد. به ویژه هر گاه این «اتحادیه» نخواهد آن چه را که «اکونومیسم نامیده می‌شود» در ردیف اپورتونیسم قرار دهد («دو کنگره» ص ۸، ماده یک). باری، این حاشیه بود. عمدۀ مطلب آنست که روشی را که اپورتونیست‌ها نسبت به سوسيال دمکرات‌های انقلابی در پیش گرفته‌اند در آلمان و روسیه کاملاً با هم متباین است. در آلمان چنان که میدانیم، سوسيال دمکرات‌های انقلابی طرفدار نگاه داشتن آن چیزی می‌باشند که موجود است یعنی: طرفدار آن برنامه و تاکتیک قدیمی هستند که همه از آن مطلعند و تجربیات دهها ساله آنرا با تمام جزئیاتش

روشن ساخته است. ولی «ناقدين» می‌خواهند تغییراتی وارد کنند و چون این ناقدين اقلیتی ناچیز هستند و کوشش‌های رویزیونیستی ایشان خیلی خائنانه است، لذا می‌توان به علل این که چرا اکثریت به رد خشک و خالی «نوآوردها» اکتفا می‌نماید پی برد. در روسیه ما هم ناقدين و اکونومیستها طرفدار نگاه داشتن آن چیزی می‌باشند که موجود است: «ناقدين» می‌خواهند که باز هم آن‌ها را مارکسیست محسوب دارند و برایشان یک «آزادی انتقاد» را تأمین نمایند که از آن در تمام موارد استفاده نمایند (زیرا آن‌ها در ماهیت امر هیچ گونه انصباط و ارتباط حزبی را هیچ گاه قبول نداشتند^۱ و ما هم دارای یک همچو ارگان حزبی مورد قبول عموم نبودیم که ولو به توصیه هم باشد، بتواند آزادی انتقاد را «محدود» سازد): اکونومیستها می‌خواهند که انقلابیون «به جا و به مورد بودن کامل جنبش را در حال حاضر» («رابوچیه دلو» شماره ۱۰ ص ۲۵) یعنی «قانونی بودن» وجود آن چیزی را که موجود است تصدیق نمایند؛ آن‌ها می‌خواهند که «ایدئولوگ‌ها» برای «منحرف ساختن» جنبش از آن راهی که «به وسیله تأثیر متقابل عناصر مادی و محیط مادی معین می‌گردد» («نامه» در شماره ۱۲ «ایسکرا») کوشش نکنند؛ آن‌ها می‌خواهند مبارزه‌ای که «کارگران در شرایط فعلی می‌توانند دست به آن بزنند» مطلوب و آن مبارزه‌ای که «آن‌ها در واقع در این لحظه دست به آن زده‌اند» ممکن شناخته شود، («ضمیمه جداگانه رابوچایا میسل» ص ۱۴). بر عکس، ما سوسيال دمکرات‌های انقلابی از این سر فرود آوردن در برابر جریان خود به خودی، یعنی در برابر آن چیزی که «در لحظه حاضر» هست، ناراضی هستیم؛ ما خواهان تغییر تاکتیکی هستیم که در سال‌های اخیر حکمرانی داشته است، ما می‌گوییم «پیش از آن که متحد شویم و برای آن که متحد شویم ابتدا به طور قطع و صريح

۱- تنها همین فقدان ارتباط آشکار حزبی و سنت حزبی باعث آن چنان تمایز شدیدی میان روسیه و آلمان است که باید هر سوسيالیست فهمیده را از تقليد کورکورانه برحدز سازد. و اما این که «آزادی انتقاد» در روسیه کارش به کجا میرسد از نمونه ذیل معلوم می‌شود. آقای بولگاکف منقد روس، هرتس منقد اتریشی را سرزنش نموده می‌گوید: «هرتس، با آن همه استقلالی که در استنتاج‌هایش وجود دارد، ظاهراً باز هم در این ماده (درباره کوپراتیوها) زیاد وابسته به عقاید حزب خویش می‌باشد و با وجودی که در جزئیات مسئله اختلافاتی دارد ولی باز جرأت نمی‌کند از پرنسيپ عمومی جدا گردد» (سرمایه‌داری و زراعت) جلد ۲ صفحه ۲۸۷. تبعه‌یک دولتی که از حیث سیاسی در اسارت بوده و ۹۹۹/۱۰۰۰ سکنه‌اش در نتیجه بردگی سیاسی و عدم درک مطلق شرافت حزبی و ارتباط حزبی تا مغز استخوان فاسد شده اند - تبعه‌یک دولت مشروطه را، برای این که بی‌اندازه «وابسته به عقاید حزبی» می‌باشد، متکبرانه سرزنش می‌کند! برای سازمان‌های غیر علنی ما فقط همین باقی مانده است که به تنظیم قطعنامه درباره آزادی انتقاد بپردازنند...

لازم است خط فاصلی بین خود قرار دهیم» (اقتباس از آگهی مربوط به انتشار «ایسکرا»)؛^۱ خلاصه این که آلمانی‌ها در مقابل آنچه که موجود است باقی مانده تغییرات را رد می‌کنند؛ اما ما خواستار آنیم که آن چه موجود است تغییر یابد و سرفراود آوردن در برابر آن و سازش با آنرا رد می‌کنیم.

همین فرق «کوچک» است که رونویس کنندگان «آزاد» قطعنامه‌های آلمانی متوجه آن نشدند!

د) انگلს درباره اهمیت مبارزه تئوریک

«دگماتیسم، اصول پرستی خشک»، «جمود حزب که مكافات قهری کسانی است که اجباراً فکر را مقید کرده‌اند»، - این‌ها هستند آن دشمنانی که قهرمانان «آزادی انتقاد» در «رابوچیه دلو» بر ضد آن‌ها اسلحه به دست می‌گیرند. - ما از قرار گرفتن این مسئله در دستور روز بسیار خوشوقتیم و پیشنهاد ما فقط این است که این مسئله با سؤال دیگری تکمیل گردد: قضات کیانند؟

در جلوی ما دو آگهی راجع به نشریات قرار دارد. یکی - «برنامه «رابوچیه دلو» ارگان متناوب اتحادیه سوسیال دمکرات‌های روس» (کپیه از روی شماره اول «رابوچیه دلو»). دیگری - «آگهی راجع به تجدید نشریات گروه «آزادی کار». تاریخ هر دو آگهی سال ۱۸۹۹ است که در آن «بحران مارکسیسم» مدت‌ها بود در دستور روز قرار گرفته بود. ولی ما در آن‌ها چه می‌بینیم؟ اگر بخواهید در اثر نخستین اشاره‌ای به این پدیده و بیان صریحی درباره روشی که ارگان نو قصد دارد در این موضوع اتخاذ نماید بباید، جستجوی شما بیهوده است. درباره فعالیت تئوریک و وظایف عاجل آن در لحظه کنونی نه در این برنامه و نه در پیوست‌های آن که در سال ۱۹۰۱ به تصویب کنگره سوم «اتحادیه» رسیده است («دوکنگره» ص ۱۵ - ۱۸) یک کلمه هم گفته نشده است. در تمام این مدت، هیئت تحریریه مجله «رابوچیه دلو» مسائل تئوریک را، با وجود این که این مسائل هم موجب نگرانی سوسیال دمکرات‌های جهان بود، کنار گذاشته است.

۱- رجوع شود به جلد ۴ کلیات، چاپ چهارم روسی. صفحه ۳۲۹. ۵. ت.

آگهی دیگر، بر عکس، پیش از هر چیزی خاطر نشان می‌سازد که توجه نسبت به تئوری در سال‌های اخیر ضعیف گشته و مصراوه خواستار است که به «جنبه تئوریک جنبش انقلابی پرولتاریا توجه دقیق بشود» و دعوت می‌کند که در نهضت ما «تمایلات برنشتینیسم و دیگر تمایلات ضد انقلابی بی‌رحمانه مورد تنقید قرار گیرند». شماره‌های منتشره مجله «زاریا» نشان می‌دهند که چگونه این برنامه عملی می‌گشت.

بدین طریق ما می‌بینیم که جملات پر آب و تاب بر ضد جمود فکر و غیره پرده‌ایست که به روی لاقیدی و زبونی در تکامل دادن اندیشه تئوریک کشیده می‌شود. مثال سویاں دمکرات‌های روس با برجستگی مخصوصی پدیده‌ای را که در اروپا جنبه عمومی دارد (و مدت‌ها است که مارکسیت‌های آلمانی هم آنرا قید کرده‌اند) نشان می‌دهد، حاکی از این که معنای آزادی کذائی انتقاد تعویض یک تئوری با تئوری دیگر نبوده بلکه آزادی از قید هر گونه تئوری جامع و تعمیق شده و به عبارت دیگر اکلکتیسم و بی پرنسيپی است. هر کس ولو اندکی با اوضاع واقعی جنبش ما آشنا باشد نمی‌تواند نبیند که انتشار وسیع مارکسیسم با تنزلی در سطح تئوریک توأم بوده است. به خاطر اهمیت عملی و پیشرفت‌های عملی جنبش کسان زیادی به آن گرویده‌اند که از حیث تئوری بسیار کم و حتی هیچ آمادگی نداشتند. از این رو می‌توان قضاوت نمود که چقدر «رابوچیه دلو» عاری از حس سنجش است وقتی با حالت مظفرانه‌ای از مارکس شاهد مثال می‌آورد حاکی از این که «هر قدمی که جنبش عملی بر می‌دارد از یک دوجین برنامه مهم‌تر است». تکرار این سخنان در این دوره تشتت تئوریک به مثابه آنست که شخص هنگام تشییع جنازه فریاد بزند «خداؤند به کارتان برکت دهد و هر چه ببرید تمام نشود!» حال آن که این سخنان مارکس از نامه‌ای برداشته شده است که او درباره برنامه گتا نوشته و در آن اکلکتیسم را در طرز انشاء پرنسيپها سخت مورد سرزنش قرار می‌دهد. مارکس در این نامه به سران حزب نوشته بود که: اگر واقعاً متحد شدن را لازم دیده‌اید پس به خاطر برآوردن مقاصد عملی جنبش قراردادهای بیندید ولی پرنسيپ فروشی را روا ندارید و «گذشت‌های» تئوریک نکنید. این بود فکر مارکس در صورتی که در بین ما مردمانی پیدا می‌شوند که به نام مارکس می‌کوشند از اهمیت تئوری بکاهند!

بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد. در چنین موقعی که شیفت‌ههار به دنبال شکل‌های کاملاً محدود فعالیت عملی می‌روند و در عین حال هم آنرا با

موعظه مد شده اپورتونیسم هم آغوش می‌سازند، نمی‌توان به قدر کفايت روی این فکر پافشاری ننمود. و اما برای سوسيال دموکراسی روس بر اهمیت تئوری به علت وجود^۳ کیفیت دیگر افزووده می‌گردد که آنرا اغلب فراموش می‌نمایند: اول این که حزب ما فقط تازه دارد تشکیل می‌یابد، تازه سر و صورت می‌گیرد و هنوز حسابش را با سایر جریان‌های فکر انقلابی، که جنبش را به انحراف از راه راست تهدید می‌نمایند، تصفیه نکرده است. بر عکس، خصوصیت ایام اخیر (همان طور که اکسلرد مدت‌ها پیش به اکونومیست‌ها پیشگوئی می‌کرد) اینستکه در آن همانا جریان‌های انقلابی غیر سوسيال دمکرات‌یک احیاء می‌شوند. در این گونه شرایط خطای که در نظر اول «بی اهمیت» است می‌تواند موجب غم انگیزترین عواقب شود و تنها اشخاص کوتاه نظر می‌توانند مباحثات فراکسیونی و مشخص ساختن دقیق خرده اختلاف‌ها را بی موقع یا زائد بشمارد. آینده سوسيال دموکراسی روس برای سالیان دراز ممکنست به تحکیم این یا آن «خرده اختلاف» منوط و مربوط باشد.

دوم این که نهضت سوسيال دموکراسی بنابر ماهیت خود جنبه بین‌المللی دارد. معنای این نه تنها آنست که ما باید با شوینیسم ملی مبارزه کنیم بلکه این نیز هست که نهضتی که در یک کشور جوان آغاز می‌شود فقط در صورتی می‌تواند موفقیت حاصل نماید که تجربه ممالک دیگر را به کار بیندد. و برای این به کار بستن هم تنها آشنائی ساده با این تجربه و یا فقط رونویس کردن ساده‌آخرين قطعنامه‌ها کافی نیست. برای این کار باید توانست به تجربه مذکور با نظر انتقاد نگریست و آنرا مستقلأ بررسی نمود. هر کس اگر همین قدر در نظر خود مجسم کند که نهضت کارگری کنونی با چه عظمتی رشد نموده و شاخه دوانیده است پی خواهد برد که برای انجام این وظیفه چه قوای تئوریک و تجربه سیاسی (و هم چنین تجربه انقلابی) مورد لزوم می‌باشد.

سوم این که وظایف ملی سوسيال دموکراسی روس چنان است که تا کنون در مقابل هیچ یک از احزاب سوسيال دمکرات جهان چنین وظایفی قرار نگرفته است. پائین‌تر بر ما لازم می‌آید درباره آن تکالیف سیاسی و سازمانی که مسئله آزادی همه مردم از یوغ حکومت مطلقه بر عهده ما می‌گذارد سخن بگوئیم. ولی اکنون فقط می‌خواهیم این را خاطر نشان سازیم که نقش مبارز پیشرو را تنها جزیی می‌تواند بازی کند که تئوری پیشرو راهبر آن باشد. و اما برای این که، معنای این عبارت لاقل اندکی به طور مشخص مجسم شود بگذار

خواننده اشخاصی را از پیشینیان سوسيال دموکراسی روس مانند گرتسن، بلینسکی، چرنیشفسکی و سلاله پر افتخار انقلابیون سال‌های ۷۰ سده گذشته بیاد آورد؛ بگذار راجع به آن اهمیت جهانی که اکنون ادبیات روس به دست می‌آورد فکر کند؛ بگذار.... همین هم کافی است!

حال تذکرات انگلს را در مسئله مربوط به اهمیت تئوری در نهضت سوسيال دمکراتیک، که مربوط به سال ۱۸۷۴ است در اینجا نقل مینماییم. انگلس - برخلاف آن‌چه که در نزد ما مرسوم است - برای مبارزه عظیم سوسيال دموکراسی دو شکل (سیاسی و اقتصادی) قائل نشده، بلکه در ردیف آن‌ها مبارزه تئوریک را هم قرار داده سه شکل قائل می‌شود. دستور او به جنبش کارگری آلمان که از لحاظ عملی و سیاسی محکم گشته است به قدری از نقطه نظر مسائل و مباحثات زمان حاضر آموزنده است که امیدواریم هر گاه ما قسمتی طولانی از مقدمه رساله^۱ «Der deutsche Bauernkrieg» را که اکنون مدت‌ها است از بزرگترین نوادر بیبليوگرافی (كتاب شناسی) شده است، استخراج کنیم خواننده بر ما خرده نگیرد:

«کارگران آلمان بر سایر کارگران اروپا دارای دو برتری مهم‌اند. اول این که آن‌ها متعلق به مردمی هستند که از حیث تئوری از تمام اروپا جلوترند و آن استعداد تئوریکی، که طبقات باصطلاح «تحصیل کرده» آلمان تقریباً به کلی از دست داده‌اند، در آن‌ها محفوظ است. بدون فلسفه آلمانی پیش از سوسيالیسم علمی و به ویژه بدون فلسفه هگل هرگز سوسيالیسم علمی آلمان که یگانه سوسيالیسم علمی است و مانند آن پیش از این هیچ گاه نبوده به وجود نمی‌آمد. اگر در کارگران استعداد تئوریک وجود نداشت، این سوسيالیسم علمی هیچ گاه به این درجه‌ای که ما اکنون می‌بینیم در مغز استخوان آن‌ها رسوخ نمی‌نمود. و عظمت بی‌پایان این برتری را از یک طرف آن بی‌علاقگی انگلیس‌ها نسبت به هر گونه تئوری نشان می‌دهد که یکی از علل عمدۀ این موضوع است که چرا پیشرفت جنبش کارگری

1- Dritter Abdruck. Leipzig. 1875. Verlag der Genossenschafts -buchdruckerei (جنگ دهقانی در آلمان. لیپزیک. چاپ سوم سال ۱۸۷۵. مترجم)

انگلیس با وجود تشکیلات درخشنان بعضی از حرفه‌های آن این قدر کند است، - و از طرف دیگر این برتری را آشستگی و تزلزلی نشان می‌دهد که پرودنیسم تخم آنرا در شکل ابتدائیش در بین فرانسوی‌ها و بلژیکی‌ها و در شکل کاریکاتوریش، که باکوئین به آن بخشیده، در بین اسپانیائی‌ها و ایتالیائی‌ها کاشته است.

برتری دوم در این است که آلمانی‌ها تقریباً از همه دیرتر در نهضت کارگری شرکت کردند. همان طوری که سوسیالیسم تئوریک آلمانی هرگز فراموش نمی‌کند که بر دوش سن-سیمون، فوریه و آوئن - یعنی سه متفکری قرار دارد که با وجود تمام جنبه‌های واهی و تخیلی آموزش خود در زمرهٔ بزرگترین عقایی تمام زمان‌ها به شمار رفته و به طرز داهیانه‌ای از پیش به چنان حقایق بی‌شماری پی‌برده اند که درستی آنرا ما اکنون علنًا مدلل می‌سازیم، - همین طور هم نهضت عملی کارگران آلمانی هرگز نباید فراوش کند که بر دوش نهضت انگلیسی و فرانسوی نشو و نما یافته و امکان داشته است از تجربه‌ای که آن‌ها به بهای گرافی به دست آورده‌اند استفاده کند و اکنون از خطاهایی، که در آن زمان در اکثر موارد احتراز از آن‌ها ممکن نبود، احتراز نماید. هر گاه نمونهٔ تردیونیون‌های انگلیس و مبارزهٔ سیاسی کارگران فرانسه نمی‌بود، هر گاه آن تکان عظیمی که به ویژه کمون پاریس داد نمی‌بود ما حالا در کجا بودیم؟

باید به کارگران آلمانی انصاف داد که با یک زبر دستی نادری از مزایای موقعیت خود استفاده نمودند. از آن موقعی که نهضت کارگری وجود دارد این اولین بار است که مبارزه به طور منظم در هر سه مسیر متوافق و مرتبط خود جریان دارد: در مسیر تئوریک، در مسیر سیاسی و در مسیر اقتصادی عملی (مقاومت در برابر سرمایه‌داران). قدرت و شکست ناپذیری نهضت آلمان در همین به اصطلاح هجوم مرکز نهفته است.

کارگران آلمانی بر اثر این موقعیت ممتاز خود از یک طرف و در اثر خصوصیات جزیره‌ای نهضت انگلیس و سرکوب شدن جبری نهضت فرانسه

از طرف دیگر، در لحظهٔ فعلی در رأس مبارزه پرولتاریائی قرار دارند. حال جریان حوادث تا چه مدتی به آن‌ها اجازه خواهد داد که این مقام ارجمند را حفظ نمایند موضوعیست که پیشگوئی آن ممکن نیست. ولی مدام که آن‌ها این مقام را احراز می‌نمایند، باید امیدوار بود که وظایفی را که مقام مذکور بر ذمهٔ ایشان می‌گذارد به شایستگی انجام خواهند داد. برای این امر باید در رشته‌های مبارزه و تبلیغات مساعی را مضاعف نمود. وظیفه پیشوایان به ویژه عبارت از آن خواهد بود که در تمام مسائل تئوریک بیش از پیش ذهن خود را روشن سازند. بیش از زیر بار نفوذ عبارات سنتی متعلق به جهان بینی کهنه آزاد گردند و همیشه در نظر داشته باشند که سوسیالیسم از آن موقعی که به علم تبدیل شده است ایجاب می‌کند که با آن چون علم رفتار کنند یعنی آنرا مورد مطالعه قرار دهند. این خود آگاهی را که بدین طریق حاصل شده و به طور روز افزونی در حال ضیاء و روشنی است، باید در بین توده‌های کارگر با جدیتی هر چه تمام‌تر پراکنده نمود و سازمان حزب و سازمان اتحادیه‌ها را هر چه بیشتر فشرده و محکم ساخت... هرگاه کارگران آلمانی همین طور پیشروی کنند آنگاه آن‌ها دیگر کسانی نخواهند بود که در رأس جنبش گام بردارند... این امر ابداً به نفع جنبش نیست که کارگران یک ملت واحد در رأس آن گام بردارند - بلکه در صف مبارزان مقام ارجمندی را احراز خواهند نمود؛ و اگر ناکهان آزمایش‌های سخت و یا حادث عظیم از آن‌ها دلاوری بیشتری و عزم راسخ و انرژی بیشتری بخواهد آن‌ها همیشه حاضر السلاح خواهند بود.»

سخنان انگلیس سخنان پیشگویانه‌ای از کار درآمد. پس از چند سال کارگران آلمان ناگهان با صدور قانون فوق العاده بر ضد سوسیالیست‌ها، در معرض آزمایش‌های دشواری قرار گرفتند و کارگران آلمانی حقیقتاً آنرا حاضر السلاح استقبال نمودند و توانستند از آن آزمایش‌ها پیروزمند درآیند.

برای پرولتاریائی روس آزمایش‌های بی‌نهایت صعب‌تری در پیش است. مبارزه علیه هیولاًئی در پیش است که قانون فوق العاده در کشور مشروطه نسبت به آن در حکم مور است. تاریخ

اکنون در برابر ما نزدیک‌ترین وظیفه‌ای را قرار داده است که از تمام نیزدیک‌ترین وظایف پرولتاریای هر کشور دیگری به مراتب انقلابی‌تر است. انجام این وظیفه، یعنی انهدام تکیه گاه ارجاع، که نه فقط در اروپا بلکه (اکنون می‌توانیم بگوئیم) در آسیا نیز مقدرترین تکیه گاه است، پرولتاریای روس را پیش آهنگ پرولتاریای انقلابی بین‌المللی خواهد نمود. و ما حق داریم امید به دست آوردن آن منصب ارجمندی را که پیشینیان ما، یعنی انقلابیون سال‌های هفتاد، خود را سزاوار آن نشان داده‌اند داشته باشیم ولی به این شرط که بتوانیم جنبش خود را که هزار بار پهناورتر و ژرف‌تر است با همان عزم و انرژی بیدریغ مجهز سازیم.

حرکت خود به خودی توده‌ها و آگاهی سوسيال دموکراسی

گفتیم که جنبش ما را که نسبت به جنبش سال‌های ۷۰ وسیع‌تر و ژرف‌تر است باید با همان عزم و انرژی بی دریغ آن زمان مجهز نمود. در حقیقت امر هم تا کنون کسی گویا شکی نداشته است که نیروی جنبش امروزه، در بیداری توده‌ها (و به ویژه پرولتاریای صنعتی) و ضعف آن، در نارسائی آگاهی و روح ابتکار در رهبران انقلابی است.

لیکن در همین اواخر کشف محیرالعقلی شده است که تمام نظریاتی را که تا این زمان در مورد این مسئله حکم‌فرما بود تهدید به واژگون شدن می‌نماید. این کشف از طرف «رابوچیه دلو» به عمل آمده است که در ضمن جر و بحث با «ایسکرا» و «زاریا» به اعتراضات در جزء اکتفا نموده بلکه کوشیده است «اختلاف عمومی» را به ریشه عمیق‌تر یعنی به «اختلاف» در ارزیابی اهمیت نسبی عنصر خود به خودی و عنصر «منظمه آگاه» برساند. تز اتهامی «رابوچیه دلو» چنین حاکیست: «مبالغه در کاهش اهمیت عنصر ایزکتیف یا خود به خودی تکامل!»^۱ ما در مقابل آن می‌گوئیم: هر آینه جر و بحث «ایسکرا» و «زاریا» اصولاً هیچ نتیجه دیگری هم بجز این نتیجه که فکر «رابوچیه دلو» را به این «اختلاف عمومی» رسانده نمی‌داد، باز همین یک نتیجه هم ما را بسیار قانع می‌ساخت زیرا این تز پر معنی است و به بهترین طرزی تمام ماهیت اختلافات تئوریکی و سیاسی کنونی بین سوسيال دموکرات‌های روس را روشن می‌سازد.

به همین علت است که رابطه بین آگاهی و حرکت خود به خودی اهمیت عمومی عظیمی را کسب می‌نماید و در اطراف آن باید به طور مفصل غور و تأمل نمود.

۱- «رابوچیه دلو» شماره ۱۰، سپتامبر سال ۱۹۰۱، صفحه ۱۷ و ۱۸. تکیه روی کلمات از «رابوچیه دلو» است.

الف - آغاز غلیان جنبش خود به خودی

در فصل پیش ما شیفتگی همگانی جوانان تحصیل کرده روس را در نیمه سال های نود به تئوری مارکسیسم متذکر شدیم. مقارن همان زمان اعتصابات کارگری بعد از جنگ معروف صنعتی سال ۱۸۹۶ نیز که در پتربورگ رویداد، همین جنبه همگانی را به خود گرفته بود. شیوع این اعتصابات در تمام روسیه گواه آشکاری بود بر عمق جنبش توده ای که مجدداً رو به طغيان می نهاد و اگر بخواهيم درباره «عنصر خود به خودی» سخن گوئيم البته قبل از همه باید همین جنبش اعتسابی را جنبش خود به خودی دانست. لیکن حرکات خود به خودی با هم فرق دارند. در سال های هفتاد و در سال های شصت (و حتی در نیمه اول سده ۱۹) هم در روسیه اعتصاباتی روی داده که تخریب «خود به خودی» ماشین ها و غیره را همراه داشت. اعتصابات سال های نود را نسبت به این «عصیان ها» حتی می توان «آگاهانه» نامید - گامی که جنبش کارگری طی این مدت به جلو برداشته تا این درجه عظیم است. این امر به ما نشان می دهد که «عنصر خود به خودی» در واقع همان شکل جنینی آگاهی است.

عصیان های ابتدائی هم در این موقع دیگر تا اندازه ای مظهر بیدار شدن روح آگاهی بود: کارگران ایمان دیرین را به خلل ناپذیر بودن انتظاماتی که آن ها را تحت فشار قرار می داد از دست می دادند و رفته رفته لزوم مقاومت دسته جمعی را... نمی خواهم بگویم درک می کردند ولی حس می کردند و جداً از فرمانبرداری غلامانه در مقابل رؤسا سرپیچی می نمودند. ولی مع الوصف این به مراتب بیشتر جنبه ابراز یأس و انتقام داشت تا مبارزه. اعتصابات سال های نود تظاهرات آگاهی را به مراتب بیشتر به ما نشان می دهند؛ در این دوره خواسته های معینی به میان آورده می شود. از پیش لحظه مناسب در نظر گرفته می شود، وقایع و نمونه های معروف جاهای دیگر مورد شور قرار میگیرد و غیره و غیره. هرگاه عصیان ها صرفاً قیام مردمان ستمکش بود، در عوض اعتصابات متوالی نطفه های مبارزه طبقاتی بودند ولی فقط نطفه های آن. این اعتصابات به خودی خود هنوز مبارزه سوسيال دموکراتیک نبوده بلکه مبارزه ترديونيونی بود، اين علامت بیدار شدن خصومت آشتی ناپذير کارگران و کارفرمایان بود. اما کارگران در آن موقع به تضاد آشتی ناپذيری که بين منافع آنان و تمام رژیم سیاسي

و اجتماعی معاصر موجود است آگاهی نداشتند و نمی‌توانستند داشته باشند، به عبارت دیگر آن‌ها آگاهی سوسيال دموکراتیک نداشتند. از این لحاظ اعتصابات سال‌های نود، با وجود این که نسبت به «عصیان‌ها» پیشرفت بزرگی محسوب می‌شد معهذا باز دارای همان جنبه تماماً خود به خودی بود.

ما گفته‌یم که آگاهی سوسيال دموکراتیک در کارگران اصولاً نمی‌توانیست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می‌دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصراً می‌تواند آگاهی تردیونیونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، بر ضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره.^۱ ولی آموزش سوسيالیسم از آن تئوری‌های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تتابع نموده‌اند. خود مارکس و انگلیس موجدین سوسيالیسم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی خود در زمرة روشنفکران بورژوازی بودند. بهمین گونه در روسیه نیز آموزش تئوریک سوسيال دموکراسی کاملاً مستقل از رشد خود به خودی جنبش کارگری و به مثابه نتیجهٔ طبیعی و ناگزیر تکامل فکری روشنفکران انقلابی سوسيالیست به وجود آمده است. در آغاز دورهٔ مورد بحث ما، یعنی - آغاز نیمهٔ سال‌های نود این آموزش نه فقط یک برنامهٔ کاملاً سر و صورت یافته گروه «آزادی کار» بود بلکه اکثریت جوانان انقلابی روسیه را نیز به طرف خود جلب کرده بود.

بدن طریق در این موقع، هم بیداری خود به خودی توده‌های کارگر یعنی بیداری روح زندگی و مبارزهٔ آگاهانه وجود داشت و هم جوانانی انقلابی که به تئوری سوسيال دموکراسی مسلح بوده و به سوی کارگران روی آورده بودند. در این مورد یک واقعیت که اغلب فراموش می‌گردد (و کمتر از آن اطلاع دارند) به ویژه مهم است و آن این که نخستین سوسيال دموکرات‌های این دوره با حرارت به تبلیغات اقتصادی مشغول بودند - (و در این زمینه دستورات حقیقتاً مفید جزویه «راجع به تبلیغات» را، که در آن زمان هنوز دست نویس بود، کاملاً در مد نظر داشتند) - لیکن این تبلیغات اقتصادی را نه فقط یگانه وظیفهٔ خود حساب

۱- تردیونیونیسم، چنان که بعضی‌ها گمان می‌کنند، به هیچ وجه ناسخ و نافی هر گونه «سیاست» نیست. تردیونیون‌ها همیشه تا درجهٔ معینی تبلیغات سیاسی و مبارزهٔ سیاسی (لیکن نه مبارزهٔ سوسيال دموکراتیک) نموده‌اند. راجع به تفاوت بین سیاست تردیونیونیستی و سوسيال دموکراتیک در فصل آینده صحبت خواهیم نمود.

نمی‌کردند بلکه بر کس از همان ابتدا وسیع‌ترین وظایف تاریخی سوسیال دموکراسی روس را عموماً و سرنگون ساختن حکومت مطلقه را خصوصاً نیز به میان می‌کشیدند. مثلاً آن دسته از سوسیال دموکرات‌های پتربورگ که «اتحادیهء مبارزه در راه آزادی طبقهء کارگر» را تأسیس کرد، در همان پایان سال ۱۸۹۵ نخستین شمارهء مجله «رابوچیه دلو» را تنظیم نمود. این شماره را که کاملاً برای چاپ مهیا بود ژاندارم‌ها در موقع هجوم شبانهء شب نهم دسامبر سال ۱۸۹۵ نزد یکی از اعضای این گروه به نام آناتولی الکسیویچ وانیف^۱ کشف نمودند و بدین طریف «رابوچیه دلو» به شکل اولیه خود نتوانست روی انتشار به خود ببیند. سر مقالهء این روزنامه (که شاید مثلاً پس از سی سال یک «روسکایا استارینا»^۲ آنرا از بایگانی ادارهء شهربانی بیرون بکشد) وظایف تاریخی طبقهء کارگر را در روسیه توصیف می‌کرد و تحصیل آزادی سیاسی را در رأس این وظایف قرار داده بود. سپس مقاله‌ای تحت عنوان «وزراء ما چه فکر می‌کنند»^۳ درج شده بود که به مسئله قلع و قمع کمیته‌های آموزش بیسودان به دست پلیس اختصاص داده شده بود و علاوه بر این یک سلسله مراسلات در آن بود که تنها به پتربورگ اختصاص نداشته بلکه به نقاط دیگر روسیه هم مربوط بود (مثلاً راجع به ضرب و شتم کارگران در استان باروسلاول) بدین طریق، این روزنامه، که اگر اشتیاه نکنیم «نخستین آزمایش» سوسیال دموکرات‌های روس در سال‌های نود بود، جنبهٔ محدود محلی و به طریق اولی جنبهء «اقتصادی» نداشته بلکه کوشش می‌کرد مبارزهء اعتصابی را با نهضت انقلابی بر ضد حکومت مطلقه توأم سازد و کلیهء کسانی را که از سیاست جهالت پرستی ارتজاع ستم دیده‌اند به پشتیبانی سوسیال دموکراسی جلب نماید. و هر کس اندکی با وضع آن زمان نهضت آشنائی داشته باشد شباهه‌ای نخواهد داشت که چنین روزنامه‌ای با حسن علاقهء کاملی چه از طرف کارگران پایتخت و چه از طرف روشنفکران انقلابی استقبال می‌شد و به وسیع‌ترین طرزی انتشار می‌یافت. اما عدم موفقیت این اقدام فقط نشانهء آن است که سوسیال دموکرات‌های آن زمان بر اثر کمی تجربه انقلابی و عدم آمادگی عملی خود از عهده برآوردن احتیاجات مبرم آن زمان برنیامدند. راجع به «سان پطربورگسکی

۱- آ. آ. وانیف در سال ۱۸۹۹ در سیبری خاوری در نتیجهء مرض سل که در زندان انفرادی موقت بدان مبتلا شده بود وفات یافت. به همین جهت هم ما انتشار اطلاعات مذکوره در متن را ممکن دانستیم و صحت آنرا ضمانت می‌نماییم زیرا این اطلاعات را کسانی داده‌اند که آ. آ. وانیف را مستقیماً و از خیلی نزدیک می‌شناختند.

۲- رجوع شود به جلد ۲ کلیات، چاپ ۴ صفحه ۷۱-۷۶. ه.ت.

رابوچی لیستک» («ورقه کارگری سان پطربورگ») (۲۰) و به ویژه راجع به «رابوچایا گازتا» («روزنامه کارگری» و راجع به «مانیفست» حزب کارگری سوسيال دموکرات روسيه هم که در سال ۱۸۹۸ تشکيل یافته بود همین را باید گفت. بدیهی است که حتی به فکر ما هم خطور نمی‌کرد که تقصیر این عدم آمادگی را به گردن رهبران آن روزی بگذاریم. لیکن برای استفاده از تجربه نهضت و درس گرفتن از این تجربه، لازمست به علل و اهمیت فلان یا بهمان نقص کاملاً پی برد. به این جهت مسجل ساختن این موضوع بسیار مهم است که یک قسمت (شاید هم اکثریت) سوسيال دموکرات‌هایی که در سال‌های ۱۸۹۵ - ۱۸۹۸ مشغول فعالیت بودند در همان وقت یعنی در همان ابتداء جنبش «خود به خودی» کاملاً به حق و به جا ممکن می‌شمردند که با وسیع‌ترین برنامه و با یک تاکتیک مبارزی قدم به میدان عمل گذارده شود.^۱ عدم آمادگی اکثریت انقلابیون هم، که یک حادثه کاملاً طبیعی بود، نمی‌توانست موجب هیچگونه نگرانی مخصوصی باشد. چون طرز برداشت وظایف صحیح بود و چون برای کوشش مکرر در راه انجام این وظایف انرژی لازم وجود داشت. لذا ناکامی‌های موقتی نیمی از مصیبت بود. آزمودگی انقلابی و مهارت سازماندهی از خواص اکتسابی است. فقط باید میل و هوش پرورش اوصاف لازمه در خود شخص موجود باشد! فقط باید شعور درک نارسائی‌ها که در کار انقلابی برابر با بیش از نیم رفع نارسائی‌ها است، وجود داشته باشد.

اما همین که این شعور رو به افول رفت (در رهبران دسته‌های فوق‌الذکر این شعور خیلی قوی بود)، هنگامی که کسانی، و حتی ارگان‌های سوسيال دمکراتیکی پیدا شدند که حاضر بودند نارسائی‌ها را به درجهٔ فضیلت ارتقاء دهند و حتی می‌کوشیدند به یندگی و عبودیت خود

۱- اکonomیست‌ها در «نامه به ارگان‌های سوسيال دمکراتیک روس» چنین اظهار میدارند: - «ایسکرا» که به فعالیت سوسيال دمکرات‌های پایان سال‌های نود با نظر منفی می‌نگرد، این مسئله را نادیده می‌گیرد که در آن زمان جز برای مبارزه در راه خواسته‌های ناچیز برای کار دیگری شرایط لازمه موجود نبود» («ایسکرا» شماره ۱۲). مدارکی که در متن آورده شده است ثابت می‌کند که این ادعای «فقدان شرایط» به کلی با واقعیت مغایرت دارد. نه تنها در پایان سال‌های نود بلکه در نیمه آن نیز جز برای مبارزه در راه خواسته‌های ناچیز برای کارهای دیگر هم کلیه شرایط لازمه موجود بود و فقط رهبران بودند که آمادگی کامل نداشتند. و به جای آن که ما ایدئولوگ‌ها و رهبران به این عدم کفايت آمادگی اعتراف نمائیم، اکonomیست‌ها می‌خواهند تمام کاسه و کوزه را سر «فقدان شرایط» و آن تأثیر محیط مادی بشکنند که معین کننده راهی است که هیچ ایدئولوگی نباید جنبش را از آن منحرف سازد. آیا معنی این بجز اظهار عبودیت در برابر جنبش خود به خودی و بجز دلبستگی «ایدئولوگ‌ها» به نواقص خود چیز دیگری هم هست؟

در قیال حرکت خود به خودی محمل تئوریک بدھند، آن گاه آن مصیبت به مصیبیتی گران تبدیل گردید. وقت آن است که از این جریانی که مضمون آن به طرز بسیار نادقيقی با مفهوم «اکونومیسم» یعنی با مفهومی توصیف می‌گردد که برای بیان آن بسیار نارسا است، نتیجه‌گیری شود.

ب- سر فرود آوردن در مقابل حرکت خود به خودی «رابوچایا میسل»

پیش از آن که به تجلیات مطبوعاتی این سر فرود آوردن در مقابل جریان خود به خودی پیروزیم واقعیت ممیزه زیرین را (که از منبع فوق الذکر به ما اطلاع داده شده است) متذکر می‌گردیم. این واقعیت تا اندازه‌ای روشن می‌سازد که چگونه میان رفقائی که در پتربورگ کار می‌کردند اختلاف بین دو خط مشی آینده سوسیال دموکراسی روس پیدا شده و رشد نموده است. در آغاز سال ۱۸۹۷ برای آ.ا. وانیف و بعضی از رفقای وی، پیش از این که به تبعیدگاه اعزام شوند، چنین پیش آمد کرد که در یک جلسه خصوصی (۲۱)، که در آن جا اعضای «پیر» و «جوان» «اتحادیه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» با هم گرد آمده بودند، شرکت نمایند. قسمت عمده صحبت بر سر تشکیلات و به ویژه درباره همان «اساسنامه صندوق کارگری» بود که به شکل نهائی خود در شماره ۹ - ۱۰ «لیسنک رابوتیکا» (صفحه ۴۶) طبع و منتشر گردید. بین «پیران» (یا چنان که سوسیال دمکرات‌های پتربورگ در آن زمان به شوخی آنها را می‌نامیدند «دکابریست‌ها») و بعضی از «جوانان» (که بعدها از نزدیک در «رابوچایا میسل» شرکت داشتند) یک باره اختلاف فاحشی پیدا شد و جر و بحث پر حرارتی درگرفت. «جوانان» از مبانی اصولی اساسنامه به همان شکلی که چاپ شده است دفاع می‌کردند. «پیران» می‌گفتند که آن چه پیش از همه چیز برای ما لازمست به هیچ وجه این نبوده بلکه تحکیم «اتحادیه مبارزه» و تبدیل آن به سازمان انقلابیون است که باید تمام صندوق‌های کارگری و محافل مخصوص ترویج اصول در بین جوانان دانش آموز و غیره تابع آن باشند. بدیهیست که مباحثه کنندگان هنوز نمی‌توانستند در این اختلاف آغاز افراق را ببینند. بر عکس آنها آن را یک اختلاف منحصر

به فرد و تصادفی می‌شمردند ولی این واقعیت نشان می‌دهد که ظهور و شیوع «اکونومیسم» در روسیه نیز هرگز بدون مبارزه علیه سوسيال دمکرات‌های «پیر» انجام نمی‌یافته است. (این را اغلب اکونومیست‌های کنونی فراموش می‌کنند). اگر هم این مبارزه اکثراً آثار «مستندی» باقی نگذاشته است یگانه علت‌ش آن است که اعضاء مخالف‌های وارد در کار بسیار زود به زود عوض می‌شدند و هیچ گونه ادامه کاری وجود نداشت و بنابر این اختلافات نیز در هیچ سندی قید نمی‌گردید. ظهور «رابوچایا میسل» اکونومیسم را به منصه ظهور آورد ولی این هم یک باره انجام نگرفت. باید شرایط کار و کوتاهی عمر اکثریت مخالف‌های روس را مشخصاً در نظر گرفت (و این را هم فقط کسی می‌تواند مشخصاً در نظر گیرد که این جریان را دیده باشد) تا فهمید که در کامیابی یا ناکامی خط مشی نوین در شهراهای گوناگون چه چیزهای تصادفی زیادی وجود داشته و چگونه مدت‌های مديدة نه موافقین و نه مخالفین این خط مشی «نوین» هیچ کدام نمی‌توانستند و اصلاً هیچ وسیله‌ای در دست نداشتند این موضوع را معین کنند که آیا حقیقتاً هم این خط مشی مخصوصی است یا این که فقط نشانه‌ایست از عدم آمادگی برخی اشخاص. مثلاً از شماره های اول «رابوچایا میسل» که روی ژلاتین چاپ شده بود، اکثریت هنگفت سوسيال دمکرات‌ها حتی به هیچ وجه خبر هم نداشتند و اگر ما اکنون می‌توانیم به سر مقاله شماره اول آن استناد جوئیم فقط در سایهء آنست که این سر مقاله در مقاله و. ای. از نو چاپ شده بود («لیستک رابوتنيکا» شماره ۹ - ۱۰ صفحه ۴۷ و شماره بعد) و بدیهیست که نگارنده مقاله هم از این موضوع غافل نشد که با جدیت تمام - با جدیتی نا متناسب با خرد - از این روزنامه جدید، که با روزنامه‌ها و پروژه‌های روزنامه‌های نامبرده بالا فرق فاحشی داشت، تمجید کند.^۱ سر مقاله مذکور تمام روح «رابوچایا میسل» و عموماً اکونومیسم را به طرز چنان بارزی بیان کرده است که جا دارد آنرا مورد غور و بررسی قرار دهیم.

سر مقاله خاطر نشان می‌نماید که دست سر آستین کبود^۲ نخواهد توانست از تکامل نهضت

۱- ضمناً این تمجید از «رابوچیه میسل» در ماه نامبر سال ۱۸۹۸ یعنی در موقعی که اکونومیسم به ویژه در خارجه کاملاً مشخص شده بود نیز از قلم همان و. ای. که اندکی بعد یکی از رداکتورهای «رابوچیه دلو» شد تراوش کرده بود. و حال آن که «رابوچیه دلو» هنوز وجود دو خط مشی را در سوسيال دموکراسی روس انکار می‌کرد چنان چه اکنون هم انکار می‌کند!

۲- ژاندارم‌های تزار دارای لباس کبود رنگ بودند. ھ.ت.

کارگری جلوگیری کند و سپس ادامه می‌دهد: «... نهضت کارگری این قابلیت حیات خود را مديون این واقعیت است که کارگر بالاخره عنان سرنوشت خود را از دست رهبران خارج کرده و خود به دست گرفته است». این تز اساسی سپس مفصلاً شرح و بسط داده می‌شود. اما حقیقت امر اینست که رهبران (یعنی سوسیال دموکراتهای سازمان دهنده «اتحادیه مبارزه») را پلیس می‌توان گفت به زور از دست کارگران ربود^۱ و حال آن که در گفته بالا امر طوری وانمود شده است که گویا کارگران علیه این رهبران مبارزه نموده از یوگ آنان خلاص گشته‌اند! به جای دعوت به پیش به سوی تحکیم سازمان انقلابی و بسط و عملیات سیاسی به دعوت به عقب یعنی به سوی مبارزه ترددیونیونی پرداختند. و اعلام داشتند که «کوشش دائمی برای فراموش نکردن آرمان سیاسی، اساس اقتصادی نهضت را تحت الشاع خود قرار می‌دهد» و شعار نهضت کارگری عبارت است از - «مبارزه در راه وضعیت اقتصادی»(!) یا به عبارت بهتر «کارگران برای کارگران»؛ اعلام می‌گشت که صندوق‌های اعتصابی «از صد تشکیلات دیگر برای نهضت گرانبهاترند» (این ادعا را که مربوط به اکتبر سال ۱۸۹۷ است با مباحثه «دکابریست‌ها» با جوانان در آغاز سال ۱۸۹۷ مقایسه کنید) و غیره و غیره. سخنانی از قبیل این که باید کارگر «متوسط» یا کارگر عادی در مد نظر قرار گیرد نه «سرگل» کارگران و این که «سیاست همواره مطیعانه از اقتصاد پیروی می‌کند»^۲ و غیره و غیره باب شده بود و در توده جوانانی که به نهضت جلب می‌گردیدند و اکثراً فقط با قطعاتی از مارکسیسم که در مطبوعات علنی منتشر می‌شد آشنا بودند، تأثیر زایل نشدنی داشت.

این جریان گواهی بود بر قلع و قمع کامل آگاهی به وسیله جریان خود به خودی، خود به خودی آن «سوسیال دمکرات‌هایی» که «ایده‌های» آقای و. و. (۲۲) را تکرار می‌کردند، خود

۱- صحت این تشبیه را می‌توان از واقعیت ممیزه زیرین مشاهده نمود. وقتی که بعد از توقیق «دکابریست‌ها» میان کارگران جاده شلیسلبورگ خبری منتشر شد حاکی از این که فتنه انگیزی به نام ن. ن. میخائیلف (دندان پزشک) که با یکی از دستجات منسوب به «دکابریست‌ها» نزدیک بود به این سانحه کمک کرده است، کارگران به قدری خشمگین شدند که تصمیم گرفتند میخائیلف را به قتل برسانند.

۲- از همان سر مقاله شماره اول «رابوچایا میسل» اقتباس شده است. از روی این موضوع می‌توان قضایت نمود که آمادگی تئوریک این «و. و. های سوسیال دموکراسی روس» (۲۳) تا چه پایه‌ای بوده است. این‌ها در موقعی عمل ناهنجار آلوده ساختن «ماترمیالیسم اقتصادی» را تکرار می‌کردند که مارکسیست‌ها در مطبوعات علیه آقای و. و. حقیقی، یعنی کسی که اکنون مدت‌هast به واسطه داشتن همین نظریه درباره رابطه بین سیاست و اقتصاد به «استاد امور ارتجاعی» معروف شده است، مبارزه می‌کردند.

به خودی آن کارگرانی که در مقابل این برهان تسلیم می‌شدند که می‌گوید افزایش یک کپک به هر مناتی از هر گونه سوسيالیسم و هر گونه سیاستی به قلب نزدیک‌تر و گرانبهاتر است و کارگران باید «با علم به این قضیه مبارزه کنند که بدانند برای خود و اطفال خود می‌بارزه می‌کنند نه برای نسل‌هایی از آینده» (سرمقاله «رابوچایا میسل» شماره ۱). این قبیل جملات همیشه سلاح مورد پسند آن بورژواهای اروپایی باختり بوده است که خود به علت داشتن کینه نسبت به سوسيالیسم (مانند گیرش «سوسيال - سیاستمدار» آلمانی) برای غرس نهال تردیونیونیسم انگلیس در زاد و بوم خویش کار می‌کردند و به کارگران می‌گفتند که تنها مبارزه‌ای که برای خود و اطفال خود است نه برای نسل‌هایی از آینده و فلان سوسيالیسم آینده همانا مبارزه صرفاً حرفة‌ایست^۱ - و اکنون «و. و. های سوسيال دموکراسی روس» به تکرار این جمله پردازی‌های بورژوازی دست زده اند. در اینجا تذکار سه کیفیت که هنگام بررسی بعدی اختلافات کنونی به کارمان می‌خورد مهم است.^۲

نخست آن که خود همین قلع و قمع آگاهی به توسط جریان خود به خودی نیز که در فوق متذکر شدیم، به طور خود به خودی انجام گرفته است. ظاهراً این یک بازی الفاظ به نظر می‌آید لیکن - هیهات! - این یک حقیقت تلخ است. این امر از راه مبارزه آشکار دو جهان بینی کاملاً متضاد و پیروزی یکی بر دیگری روی نداده است بلکه از راه «ریشه‌کن نمودن» کمیت بسیار زیادی از «پیران» انقلابی از طرف ژاندارم‌ها و از راه روی کار آمدن روز افزون «جوانان» یعنی «و. و. های سوسيال دموکراسی روس» رویداده است. هر کس ولو در جنبش کنونی روس شرکت هم نکرده ولی همین قدر هوای آنرا استنشاق کرده باشد بسیار خوب میداند که قضیه کاملاً از این قرار است و اگر ما، مع الوصف، به خصوص روی این قضیه تکیه می‌کنیم که خواننده به این واقعیت عیان کاملاً پی ببرد، اگر ما به اصطلاح برای واضح شدن مسئله، مدرکی را درباره صورت بندی اولیه «رابوچیه دلو» و مباحثه‌ای که در اول سال

۱- آلمانی‌ها حتی کلمه مخصوص «Nur Gewerkschaftler» را دارند که در مورد طرفداران مبارزه «صرفاً حرفة‌ای» به کار می‌رود.

۲- منظور ما از تکیه در روی کلمه کنونی کسانی هستند که سالوسانه شانه‌های خود را بالا خواهند انداخت و خواهند گفت: البته حالا حمله کردن به «رابوچایا میسل» آسان است ولی آخر این مطالب مربوط به یک گذشته دوری است! ولی پاسخ ما به این گونه سالوسان کنونی که اسیر بودن کامل آن‌ها در دست ایده‌های «رابوچایا میسل» ذیلاً اثبات خواهد شد، - این خواهد بود که: Mutato nomine de te fabula narratur (در این داستان به نام دیگری از تو روایت می‌شود - م. ت).

۱۸۹۷ بین «پیران» و «جوانان» درگرفته بود شاهد می‌آوریم - این به علت آنست که در این امر کسانی که به «دموکراتیسم خود می‌بالند از جهالت جماعت وسیع (یا جوانان کاملاً نورس) سوء استفاده می‌نمایند. بعداً باز هم به این مسئله برمی‌گردیم.

دوماً این که ما از همان آغاز پیدایش اکونومیسم در مطبوعات پدیدیده‌ای را مشاهده می‌کنیم که بینهایت تازگی داشته و برای فهمیدن تمام اختلافات بین سوسيال دمکرات‌های کنونی بینهایت جالب توجه است و آن این که طرفداران «نهضت صد درصد کارگری» یعنی مخلصین نزدیک‌ترین و «درونی»^۱ ترین (اصطلاح «رابوچیه دلو» است) رابطه با مبارزه پرولتاری و مخالفین هر گونه روشنفکر غیر کارگری (ولو روشنفکر سوسيالیست هم باشد) مجبورند برای دفاع از نظریات خود به دلایل « فقط تردیونیونیست‌های بورژوازی توسل جویند. این به ما نشان می‌دهد که «رابوچایا میسل» از همان آغاز انتشار خود، بدون این که خودش بداند، برای عملی کردن برنامه «Gredo» دست به کار شده است. این نشان می‌دهد - (چیزی که «رابوچیه دلو» به هیچ وجه نمی‌تواند بفهمد) - که هر گونه سر فرود آوردن در مقابل جنبش خود به خودی کارگری، هر گونه کوچک کردن نقش «عنصر آگاه» یعنی نقش سوسيال دموکراسی در عین حال معنایش اعم از این که کوچک کننده بخواهد و یا نخواهد - تقویت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در کارگران است. همه کسانیکه از «مبالغه در ارزیابی ایدئولوژی»^۲ و از پر بها دادن به نقش عنصر آگاه^۳ و غیره سخن می‌رانند، خیال می‌کنند که جنبش صد درصد کارگری به خودی خود می‌تواند ایدئولوژی مستقلی برای خویش تنظیم کند. و تنظیم می‌کند و تنها باید کارگران «سرنوشت خود را از دست رهبران خارج کنند». ولی این خطای فاحشی است. برای تکمیل مطالب مذکوره در فوق سخنان زیرین بسیار به مورد و بسیار مهم ک. کائوتسکی را نیز که درباره طرح برنامه نوین حزب سوسيال دمکرات اتریش گفته است شاهد می‌آوریم:^۴

بسیاری از ناقدين رویزیونیست ما تصور می‌کنند که گویا مارکس مدعی بوده است که تکامل اقتصادی و مبارزه طبقاتی نه تنها شرایط تولید

۱- نامه «اکونومیست‌ها» در شماره ۱۲ «ایسکرا».

۲- «رابوچیه دلو» شماره ۱۰

۳- «Neue Zeit» («زمان نو» ۵. ت). سال ۱۹۰۱ - ۱۹۰۲، I، شماره ۳ صفحه ۷۹، طرح کمیسیون، که ک. کائوتسکی از آن سخن می‌راند، در کنگره وین با کمی تغییر شکل تصویب گردیده است (در پایان سال گذشته).

سوسياليستی بلکه مستقیماً معرفت (تکیه کلام از ک. کائوتسکی است) به لزوم آنرا هم به وجود می‌آورد. اینست که این ناقدين اعتراض می‌نمایند که چطور کشور انگلیس، که سرمایه‌داری در آن از همه کامل‌تر است، بیش از همه از این معرفت دور است. از روی این طرح ممکن است چنین تصور کرد که کمیسیون تنظیم کننده برنامه اتریش هم با این نظر به اصطلاح ارتدکسال مارکسیستی که به طرز فوق‌الذکر رد می‌شود، شریک است. در این طرح گفته می‌شود: «هر قدر تکامل سرمایه‌داری بر کمیت پرولتاریا می‌افزاید همان قدر هم پرولتاریا ناگزیر می‌گردد و امکان حاصل می‌نماید بر ضد سرمایه‌داری مبارزه کند. پرولتاریا رفته رفته درک می‌کند» که سوسيالیسم ممکن بوده و ضروری است. هر گاه چنین رابطه‌ای قائل شویم، آن وقت به نظر می‌آید که معرفت سوسياليستی نتیجه ناگزیر و مستقیم مبارزه طبقاتی پرولتاریا است. و حال آن که این به هیچ وجه صحیح نیست. بدیهی است که سوسيالیسم، به مثابه یک آموزش، همان قدر هم از مبارزه علیه فقر و مسکنت توده، که زائیده سرمایه‌داری است، ناشی می‌گردد، لیکن سوسيالیسم و مبارزه طبقاتی یکی زائیده دیگری نبوده، بلکه در کنار یکدیگر به وجود می‌آیند - و پیدایش آن‌ها معلول مقدمات مختلفی است. معرفت سوسياليستی کنونی فقط بر پایه معلومات عمیق علمی می‌تواند پدیدار گردد. در حقیقت امر علم اقتصاد زمان حاضر به همان اندازه شرط تولید سوسياليستی است که فرضا تکنیک کنونی هست و حال آن که پرولتاریا، با تمام تمايل خود، نه این و نه آن هیچ یک را نمی‌تواند به وجود آورد؛ هر دوی آن‌ها از سیر جریان اجتماعی کنونی ناشی می‌شوند. حامل علم هم پرولتاریا نبوده بلکه روشنفکران-بورژوازی (تکیه روی کلمات از ک. ک. است) هستند: سوسيالیسم کنونی نیز در مغز افرادی از این قشر پیدا شده و به توسط آن‌ها به پرولتاریاهایی که از حیث تکامل فکری خود برجسته‌اند منتقل می‌گردد و آن‌ها سپس آنرا در جائی که شرایط مقتضی است در مبارزه طبقاتی پرولتاریایی وارد می‌نمایند. بدین طریق معرفت

سوسیالیستی چیزیست که از خارج داخل مبارزه طبقاتی پرولتاریا شده (von Aussen Hineingetragenes) نه یک چیز خود به خودی (urwüchsig) که از این مبارزه ناشی شده باشد. مطابق همین اصل هم بود که در برنامه قدیمی هاینفلد به طور کاملاً منصفانه‌ای گفته شده بود که وظیفه سوسیال دموکراسی عبارت از اینست که معرفت نسبت به موقعیت پرولتاریا و معرفت نسبت به وظایف وی را در ذهن پرولتاریا وارد سازد. (ترجمه تحت اللفظی ذهن پرولتاریا را از آن پر کند). هر گاه معرفت مذکور خود به خود از مبارزه طبقاتی ناشی می‌شد دیگر احتیاجی به گفتن این نمی‌بود. ولی طرح جدید این اصل از برنامه‌های قدیمی را گرفته و به اصل فوق الذکر وصله نموده است. لیکن این امر کاملاً جریان فکر را منقطع ساخته است...»

حال که از ایدئولوژی مستقلی که خود توده‌های کارگر در همان جریان نهضت خود به وجود آورده باشند نمی‌تواند حرفی در میان باشد^۱ در این صورت قضیه فقط این طور می‌تواند طرح شود؛ یا ایدئولوژی بورژوازی یا ایدئولوژی سوسیالیستی. در اینجا حد وسطی وجود ندارد (زیرا بشر ایدئولوژی «سومی» را به وجود نیاورده است و عموماً در جامعه‌ای که گرفتار تضادهای طبقاتی است هیچ گونه ایدئولوژی خارج از طبقات و یا مافوق طبقات نمی‌تواند هم وجود داشته باشد)

بنابراین هر گونه کاهش از اهمیت ایدئولوژی سوسیالیستی و هر گونه دوری از آن به خودی خود به معنی تقویت ایدئولوژی بورژوازی است. از جریان خود به خودی سخن میراند لیکن تکامل خود به خودی نهضت کارگری درست منجر به تبعیت این نهضت از ایدئولوژی

۱- البته از اینجا چنین برنمی‌آید که کارگران در تهیه این امر شرکت نمی‌کنند. ولی آنها نه به عنوان کارگر بلکه به عنوان تئوریسین‌های سوسیالیسم، به صورت پروردگار و ویتلینگ‌ها شرکت می‌جوینند. به عبارت دیگر فقط در موقعی و به نسبتی شرکت می‌نمایند که تا درجه‌ای کم یا بیش برایشان میسر شود معلومات قرن خویش را فرا گرفته آنرا به جلو سوق دهند. برای این که این امر بیشتر برای کارگران میسر گردد لازمست حتی الامکان بیشتر در بالا بردن سطح آگاهی کارگران به طور کلی مواظبت نمود، لازمست که کارگران در چارچوبه‌های مصنوعاً فشرده شده «مطبوعات برای کارگران» محدود نگردند بلکه مطبوعات عمومی را نیز بیش از پیش بیاموزند. حتی صحیح‌تر می‌بود اگر به جای - «محدود نگردن» بگوئیم «آنها را محدود نکنند» زیرا خود کارگران حتی همه چیزهایی را هم که برای روشنفکران نوشته شده می‌خوانند و می‌خواهند بخوانند و فقط برخی روشنفکران (نابخرد) چنین خیال می‌کنند که «برای کارگران» همان حکایت از نظم و نسق فابریک و نشخوار کردن چیزهایی که مدت‌هاست معلوم است کافیست.

بورژوازی می‌شود و جریان آن درست بر طبق برنامه «credo» انجام می‌یابد زیرا نهضت خود به خودی کارگری همان تر迪ونیونیسم و همان Nur-Gewerkschaftslerei است و تر迪ونیونیسم هم چیزی نیست جز همان اسارت ایدئولوژیک کارگران از طرف بورژوازی. از این رو وظیفه ما یعنی وظیفه سوسيال دموکراسی عبارت از مبارزه علیه جریان خود به خودی است و عبارت از آنست که نهضت کارگری را از این تمایل خود به خودی تر迪ونیونیسم که خود را زیر بال و پر بورژوازی میکشاند منحرف سازیم و آنرا زیر بال و پر سوسيال دموکراسی انقلابی بکشیم. بدین جهت عبارت پردازی نگارندگان نامه «اکونومیستی» در شماره ۱۲ «ایسکرا» حاکی از این که هیچ یک از مساعی الهام بخش‌ترین ایدئولگ‌ها هم نباید نهضت کارگری را از راهی که معین کننده آن – تأثیر متقابل عناصر مادی و محیط مادی است منحرف سازد، کاملاً برابر با امتناع از سوسيالیسم است و چنان چه این نگارندگان قادر می‌بودند آن چه را که می‌گویند بی‌باکانه و به شکل پی‌گیری تا آخر بسنجد یعنی همان کاری را بکنند که هر شخصی که وارد صحنه فعالیت مطبوعاتی و اجتماعی می‌شود باید بکند، آن گاه برای آن‌ها کار دیگری باقی نمی‌ماند بجز این که «دست‌های غیر لازم خویش را روی سینه خالی بگذارند» و میدان عمل را یا به حضرات استرووها و پراکوپویچ‌ها که نهضت کارگری را «به راه کمترین مقاومت» سوق می‌دهند واگزار کنند و یا به حضرات زوباتوف‌ها که آن را برای «ایدئولوژی» کشیشی و ژاندارمی سوق می‌دهند.

نمونه آلمان را به یاد آورید. خدمت تاریخی لاسال در مقابل نهضت کارگری آلمان چه بود؟ این بود که این نهضت را از آن راه تر迪ونیونیسم پروگرسیست و کئپراتیویسم که خود به خود (با شرکت خیر خواهانه شولتسه – دلینچ (۲۴) و امثال‌هم) به آن سو روان بود منحرف ساخت. برای انجام این وظیفه چیزی لازم بود که به هیچ وجه با گفتگوهای راجع به کاهش اهمیت عنصر خود به خودی و تاکتیک – پروسه و تأثیر متقابل عناصر و محیط و غیره همانند نباشد. برای این منظور مبارزه شدیدی علیه جریان خود به خودی لازم بود و فقط در نتیجه یک چنین مبارزه‌ای، که سال‌های متمامی ادامه داشته، مثلاً موفقیت حاصل گردید که اهالی کارگر برلن از تکیه گاه حزب پروگرسیست مبدل به یکی از بهترین دژهای سوسيال دموکراسی شوند. و این مبارزه (برخلاف تصور اشخاصی که تاریخ نهضت آلمان را از

روی شیوهٔ پرکوپوویچ و فلسفه را از روی شیوهٔ استرووه مطالعه می‌نمایند) تا کنون هم به هیچ وجه به اتمام نرسیده است. امروز هم طبقه کارگر آلمان، اگر چنین عبارتی جائز باشد، بین چند ایدئولوژی قطعه قطعه شده است؛ قسمتی از کارگران در اتحادیه‌های کارگری کاتولیکی و سلطنت طلب جمع شده اند قسمت دیگر - در اتحادیه‌های گیرش - دونکر (۲۵) - که به توسط اخلاص کیشان بورژوای تردیونیونیسم انگلیس تأسیس شده اند و قسم سوم - در اتحادیه‌های سوسیال دمکراتیک. قسمت اخیر بینهایت از سایر قسمت‌ها زیادتر است ولی این برتری فقط از طریق مبارزهٔ انحراف ناپذیر علیه سایر ایدئولوژی‌ها نصیت ایدئولوژی سوسیال دموکراسی شده و فقط از این طریق هم می‌تواند محفوظ بماند.

ممکن است خواننده بپرسد که چرا نهضت خود به خودی و نهضت از راه کمترین مقاومت همانا به سوی سیاست ایدئولوژی بورژوازی می‌رود؟ به این علت ساده که تاریخ پیدایش ایدئولوژی بورژوازی به مراتب قدیم‌تر از ایدئولوژی سوسیالیستی است و به طور جامع‌تری تنظیم گردیده است و برای انتشار خود دارای وسائل به مراتب بیشتری است.^۱ بنابراین هر قدر نهضت سوسیالیستی در کشوری جوان‌تر باشد همان قدر هم مبارزه علیه تمام تشباتی که برای تحکیم ایدئولوژی غیر سوسیالیستی می‌شود باید شدیدتر باشد و همان قدر هم باید با قطعیت بیشتری کارگران را از ناصحان بد که فریادشان علیه «پر بها دادن به نقش عنصر آگاه» و امثال آن بلند است، بر حذر داشت. نگارندگان نامهٔ اکونومیستی با «رابوچیه دلو» یک صدا شده ناشکیبائی را که از خصائص دوره طفولیت نهضت است می‌کوبند. ما در پاسخ می‌گوئیم: آری، نهضت ما حقیقتاً هم در حالت طفولیت است و برای این که سریعتر به حد بلوغ برسد باید بالاخص نسبت به کسانیکه با سر فرود آوردن خود در برابر جریان خود به خودی سد راه رشد آن می‌گرددند ناشکیبا باشد. هیچ چیزی خنده‌آورتر و مضترم‌تر از این نیست

۱- اغلب می‌گویند: طبقه کارگر به طور خود به خودی به سوی سوسیالیسم می‌رود. این نکته از این لحاظ که تئوری سوسیالیستی علل سیه روزی طبقه کارگر را از همه عمیق‌تر و صحیح‌تر تعیین می‌نماید کاملاً حقیقت دارد و به همین جهت هم هست که اگر خود این تئوری در مقابل جریان خود به خودی سر تسلیم فرود نیاورد، اگر این تئوری جریان خود به خودی را تابع خویش گرداند، کارگران به سهولت آنرا فرا می‌گیرند. معمولاً مفهوم این نکته در خودش مستتر است ولی «رابوچیه دلو» اتفاقاً این مفهوم مستتر را فراموش و تحریف می‌کند. طبقه کارگر به طور خود به خودی به سوی سوسیالیسم می‌رود ولی مع‌الوصف ایدئولوژی بورژوازی که بیشتر از همه متداول شده است (و دائماً در اشکال بسیار گوناگون تجدید زندگی می‌نماید) خود به خود به طور روز افزونی به کارگران تحمیل می‌شود.

که شخص بخواهد خود را پیری وانمود سازد که گوئی مدت‌هاست تمام مراحل قطعی مبارزه را گذرانده است! سوم این که شماره‌ء اول «رابوچایا میسل» میکوشد به ما نشان دهد که نام «اکونومیسم» (که ما البته نمی‌خواهیم از این نام دست برداریم زیرا به هر حال اکنون دیگر معمول شده است) ماهیت رویه‌ء نوین را به حد کافی دقیق بیان نمی‌نماید. «رابوچایا میسل» مبارزه‌ء سیاسی را به کلی انکار نمی‌کند: در اساسنامه مربوط به صندوق که در شماره‌ء اول «رابوچایا میسل» درج شده از مبارزه علیه حکومت صحبت می‌شود. ولی «رابوچایا میسل» فقط بر این عقیده است که «سیاست همواره مطیعانه از اقتصاد پیروی می‌کند» («رابوچیه دلو») شکل این تز را تغییر داده در برنامه‌ء خویش تأکید می‌کند که «در روسیه پیش از هر کشور دیگری مبارزه‌ء اقتصادی از مبارزه‌ء سیاسی جدا نشدنی است»). هر گاه منظور از سیاست، سیاست سوسيال دموکراسی باشد آن وقت این تزهای «رابوچایا میسل» و «رابوچیه دلو» به کلی نادرست خواهد بود. چه بسا مبارزه‌ء اقتصادی کارگران، چنان که ما دیدیم با سیاست بورژوازی و مذهبی و امثال آن وابسته می‌گردد (ولو این وابستگی جدا نشدنی هم نباشد). ولی هر گاه منظور از سیاست، سیاست تردیونیونیستی یعنی کوشش عمومی همه‌ء کارگران برای وادار نمودن دولت به اتخاذ تدابیر چندی باشد که علیه بدختی‌هائی که ذاتی وضعیت آن‌هاست متوجه باشد، ولی این وضعیت را بر طرف نکند، یعنی تابعیت کار را از سرمایه از بین نیرد، – در این صورت تزهای «رابوچیه دلو» صحیح است. در حقیقت هم این کوشش خواه برای تردیونیونیستهای انگلیس که نسبت به سوسيالیسم روش خصوصت آمیز دارند، خواه برای کارگران کاتولیک، خواه برای کارگران «زوباتووی» و خواه برای کارگران دیگر عمومیت دارد. پس سیاست با سیاست فرق دارد. بدین طریق ما می‌بینیم که در مورد مبارزه‌ء سیاسی هم «رابوچایا میسل» بیش از آن که آنرا نفی کند در مقابل جنبه‌ء خود به خودی آن و در مقابل جنبه‌ء غیر آگاهانه آن سر فرود می‌آورد. «رابوچایا میسل» در حالی که مبارزه‌ء سیاسی (یا به عبارت صحیح‌تر: امیال و خواسته‌های سیاسی کارگران) را، که خود به خود از درون همان نهضت کارگری برون می‌روید، کاملاً قبول دارد، از تنظیم مستقلانه سیاست خاص سوسيال دمکراتیک، که موافق با وظایف عمومی سوسيالیسم و شرایط کنونی روسیه باشند تماماً امتناع می‌ورزد. ما در ذیل نشان خواهیم داد که اشتباه «رابوچیه دلو» نیز همین گونه است.

ج- گروه «ساموآسوآپاژدنیه» («خود آزادی») و «رابوچیه دلو»

ما سرمقاله شماره اول «رابوچایا میسل» را که شهرتی نداشت و امروز تقریباً فراموش شده است، به این جهت با این تفصیل بررسی نمودیم که سرمقاله مذکور آن جریان عمومی را، که بعدها از مجاری خورد و بی شماری آفتابی گشت، زودتر از همه و برجسته‌تر از همه بیان نمود. و. ای. کاملاً حق داشت که در موقع تمجید از شماره اول و سرمقاله «رابوچایا میسل» اظهار داشت که سرمقاله مذکور «شدید و آتشین نگاشته شده است («ورقه رابوتیک» شماره ۹ - ۱۰ صفحه ۴۹). هرکس که به عقیده خویش اطمینان دارد و تصور می‌کند که چیز تازه‌ای را بیان می‌کند، «آتشین» می‌نویسد و طوری می‌نویسد که نظریاتش به طور برجسته بیان شود. فقط در اشخاصی که به نشستن بین دو کرسی عادت کرده اند هیچ گونه «آتشی» وجود ندارد. تنها این گونه اشخاص هستند که قادرند با وجودی که تا دیروز آتشی بودن «رابوچایا میسل» را می‌ستودند امروز به علت «آتشی بودن جر و بحث» بر مخالفین آن بتازند.

ما بر سر «ضمیمه جداگانه» «رابوچایا میسل» معطل نمی‌شویم (ذیلاً ناگزیر خواهیم بود به علل گوناگونی به این اثر که افکار اکنومیست‌ها را از همه پیگیرتر بیان می‌نماید استناد جوئیم). فقط مختصراً «بیانیه گروه خود آزادی کارگران» را (مارس سال ۱۸۹۹، این بیانیه در ژوئیه سال ۱۸۹۹ در شماره ۷ روزنامه «ناکانونه» («در آستان») - چاپ لندن مجدداً درج شد) متذکر می‌گردیم. نویسنده‌گان این بیانیه بسیار به جا اظهار میدارند که «روسیه کارگری تازه دارد بیدار می‌شود. تازه به اطراف و جوانش نظر می‌افکند و از روی غریزه طبیعی به اولین وسائل مبارزه که به دستش می‌افتد متولّ می‌شود». ولی آن‌ها هم همان نتیجه‌گیری نادرست «رابوچایا میسل» را می‌نمایند و فراموش می‌کنند که غریزی بودن - همان عدم آگاهی (خود به خودی بودن) است که سوسیالیست‌ها باید برای بطرف ساختن آن همت گمارند. آن‌ها فراموش می‌کنند که در جامعه معاصر «اولین» وسائل مبارزه که «به دست می‌افتد» همواره وسائل تردیونیونی خواهد بود و «اولین» ایدئولوژی که «در دسترس

قرار می‌گیرد» نیز ایدئولوژی بورژوازی (تردیونیونی) خواهد بود. این نویسندگان هم چنین سیاست را هم «نفی نمی‌کنند» ولی فقط (فقط) به پیروی از آقای و. و. اظهار میدارند که سیاست روبنا است و بنابراین «تبليغات سیاسی نیز باید روبنای تبلیغات برای مبارزه اقتصادی باشد. باید در زمینه این مبارزه نشو و نما یابد و از پی آن برود.

و اما «رابوچیه دلو» فعالیت خود را یک سره از «دفاع» از اکونومیست‌ها آغاز نموده است. «رابوچیه دلو» پس از این که در همان شماره اول خود (شماره ۱ صفحه ۱۴۱ - ۱۴۲) صف و پوست کنده دروغ گفت و اظهار کرد که گویا «نمیداند که منظور آکسلر کدام رفقای جوان بوده‌اند» که اکونومیست‌ها را در رساله معروف خود^۱ از آن‌ها بر حذر داشته است، مجبور شد در جر و بحثی که روی همین دروغ با آکسلر و پلخانف در گرفت اقرار کند که او «با اظهار حیرت و تعجب می‌خواسته است از همه آن سوسيال دمکرات‌های مقیم خارجه که جوانتر هستند در مقابل این اتهام ناروا (متهم نمودن آکسلر اکونومیست‌ها را به محدودیت فکر) دفاع نماید» و اما در حقیقت امر این اتهام کاملاً روا بود و «رابوچیه دلو» بخوابی میدانست که این اتهام از جمله شامل و. ای. عضو هیئت تحریریه وی نیز می‌باشد. ضمناً متذکر می‌گردم که در این جر و بحث آکسلر کاملاً محق و مصاب بود و تفسیری که «رابوچیه دلو» از رساله من «وظایف سوسيال دموکرات‌های روس»^۲ کرده، به کلی نادرست بوده است. این رساله در سال ۱۸۹۷، یعنی موقعیکه هنوز ««رابوچایا میسل» منتشر نشده بود، و من خط مشی اولیه «اتحادیه مبارزه سان پطربورگ» را، که در فوق توصیف نمودم، خط مشی حکم فرما می‌شمردم، و حق هم داشتم بشمارم، نگاشته شده است. این خط مشی لااقل تا نیمه‌های سال ۱۸۹۸ واقعاً هم حکم فرما بود. از این رو «رابوچیه دلو» کمترین حقی هم نداشت که برای تکذیب وجود و خطر اکونومیسم به رساله‌ای استناد جوید که در آن نظریاتی تشریح شده است که نظریات «اکونومیستی» در سال‌های ۱۸۹۷ - ۱۸۹۸ در سان پطربورگ عرصه را بر آن‌ها تنگ کرده بود.^۳

۱- «در اطراف وظایف و تاکتیک معاصر سوسيال دمکرات‌های روس». ژنو ۱۸۹۸ دو نامه به «رابوچایا گازتا» که در سال ۱۸۹۷ نگاشته شده است.

۲- رجوع شود به کتاب حاضر صفحه ۲۰۸ - ۲۳۵ مترجم

۳- «رابوچیه دلو» ضمن این که خواسته است از خود دفاع کند، دروغ اول خود را («نمیدانیم منظور پ. ب. آکسلر کدام رفقای جوان بوده‌اند») به وسیله دروغ دوم تکمیل نموده است. بدین ترتیب که در جزوی «پاسخ» نوشته است: «از آن موقع که درباره رساله «وظایف» انتقاد نامه نوشته شده است بین بعضی از سوسيال دمکرات‌های

ولی «رابوچیه دلو» نه تنها از اکونومیست‌ها دفاع می‌کرد، بلکه خود دائماً دچار اشتباهات اساسی آنان می‌شد. منبع این گمراهی در مفهوم دو پهلوی تز زیرین برنامه «رابوچیه دلو» بود: «ما نهضت توده‌ای کارگری را (تکیه روی کلمات از «رابوچیه دلو» است)، که در سال‌های اخیر به وجود آمده است، مهم‌ترین پدیده‌ای در حیات روس میدانیم که عمل عمدہ‌اش تعیین وظایف و جنبهٔ فعالیت مطبوعاتی اتحادیه خواهد بود» (تکیه روی کلمات از ماست). در این که نهضت توده‌ای مهم‌ترین پدیده است بحثی نمی‌تواند باشد. امّا تمام مطلب در آنست که «تعیین وظایف» را که به دست این نهضت توده‌ای انجام می‌گیرد چگونه باید فهمید. این را دو نوع می‌توان فهمید. یا به معنای سرفروز آوردن در مقابل خود به خود بودن این نهضت، یعنی نقش سوسیال دموکراسی را به درجهٔ خدمت گذاری صرف در برابر یک نهضت کارگری از این قبیل رساندن (طرزی که «رابوچایا میسل» «گروه خود آزادی» و سایر اکونومیست‌ها می‌فهمند): و یا بدین معنا که نهضت توده‌ای در جلو ما وظایف تازهٔ تئوریک و سیاسی و تشکیلاتی قرار می‌دهد که نسبت به آن وظایفی که در دورهٔ پیش از پیدایش نهضت توده‌ای ممکن بود به آن قانع شد به مراتب غامض‌تر و پیچیده‌ترند. «رابوچیه دلو» همانا به مفهوم اول متمایل گشته و متمایل می‌گردد. زیرا دربارهٔ هیچ وظیفهٔ تازه‌ای هیچ چیز معینی نگفته است بلکه مخصوصاً قضاوت‌ش همیشه این طور بوده است که گویا این «نهضت توده‌ای» گربیان ما را از لزوم درک واضح و حل مسائلی که از طرف نهضت مذکور پیش کشیده شده خلاص می‌نماید. کافیست خاطر نشان شود که «رابوچیه دلو» غیر ممکن میدانست که سرنگون ساختن حکومت مطلقه را نخستین وظیفهٔ نهضت توده‌ای کارگری قرار دهد و این وظیفه را (به نام نهضت توده‌ای) تا درجهٔ وظیفهٔ مبارزه برای خواسته‌ای سیاسی فوری تنزل می‌داد (جزوهٔ «پاسخ» صفحه ۲۵)

ما مقاله‌ب. کریچفسکی سردبیر مجله «رابوچیه دلو» را در شماره ۷ تحت عنوان «مبارزه

روس تمایلات اکونومیستی یک جانبه‌ای پیدا یا به طور کم و بیش واضح مشخص شده است که نسبت به آن حالت نهضت ما، که در رساله «وظایف» تصویر شده است، یک قدم به عقب می‌باشد» (صفحه ۹). اینست آن چه که در جزویه «پاسخ» که در سال ۱۹۰۰ از طبع درآمده، گفته می‌شود. و حال آن که شمارهٔ اول «رابوچیه دلو» (با انتقاد نامه) در ماه آوریل سال ۱۸۹۹ چاپ شده بود. آیا اکونومیسم فقط در سال ۱۸۹۹ پیدا شده است؟ خیر، در سال ۱۸۹۹ برای نخستین بار اعتراض سوسیال دمکرات‌های روس علیه اکونومیسم بلند شد (اعتراض علیه «credo»). اما اکونومیسم، چنان چه «رابوچیه دلو» بسیار خوب میداند، در سال ۱۸۹۷ پیدا شد، زیرا که و. ای. هنوز در ماه نوامبر سال ۱۸۹۸ بود («لیستک رابوتیکا» شماره ۱۰-۹) که «رابوچایا میسل» را مورد تمجید قرار داد.

اقتصادی و سیاسی در نهضت روسیه» که همان اشتباهات را تکرار می‌نماید^۱ به کنار گذاشته مستقیماً به شماره ۱۰ «رابوچیه دلو» می‌پردازیم. البته ما به تحلیل اعترافات جداگانه بـ کریچفسکی و مارتینف علیه «زاریا» و «ایسکرا» نمی‌پردازیم. در اینجا توجه ما را فقط آن روش اصولی که «رابوچیه دلو» در شماره دهم خود پیش گرفته جلب می‌نماید. ما مثلاً این موضوع مصحک را که «رابوچیه دلو» بین دو اصل زیرین «تضاد اساسی» می‌بیند مورد تحلیل قرار نمی‌دهیم. اصل اول:

«سوسيال دموکراسی دست خود را نمی‌بندد و فعالیت خویش را به
یک نقشه یا شیوه از پیش تنظیم شده مبارزه سیاسی محدود
نمی‌سازد – سوسيال دموکراسی هر گونه وسائل مبارزه را می‌پذیرد
 فقط به شرطی که این وسائل با نیروهای موجوده حزب مناسب
 باشد» الخ شماره ۱ «ایسکرا».^۲

اصل دوم:

«در صورت فقدان سازمان محکمی که در مبارزه سیاسی و در هر

۱- در این مقاله، مثلاً «تئوری مراحل» یا تئوری «مانور خائنانه» در مبارزه سیاسی، چنین بیان می‌گردد: «خواستهای سیاسی، که از لحاظ اهمیت خود برای تمام روسیه مشترکند، معهداً باید در مراحل نخست» (این در ماه اوت ۱۹۰۰ نوشته شده است!) «با تجربه‌ای که قشر معینی (SIC!) از کارگران از مبارزه اقتصادی به دست آورده‌اند مطابقت داشته باشد. فقط (!) در زمینه این تجربه است که می‌توان و باید به تبلیغات سیاسی پرداخت» (خ (صفحه ۱۱). در صفحه ۴ نگارنده مقاله بر ضد تهمت‌های الحاد اکونومیستی، که به نظر وی کاملاً بی اساس می‌باشد، برخاسته با جوش و خروش تمام بانگ برمی‌آورد که: کدام سوسيال دمکرات است که نداند بر طبق آموزش مارکس و انگلش منافع اقتصادی طبقات جداگانه نقش قطعی را در تاریخ بازی می‌کند و ینابراین مبارزه پرولتاپیا در راه منافع اقتصادی خویش نیز خصوصاً باید برای تکامل طبقاتی و مبارزه آزادی طلبانه وی دارای اهمیت درجه اول باشد؟ (تکیه روی کلمه از ماست) این «بنابراین» کاملاً بی مورد است. از این که منافع اقتصادی نقش قطعی بازی می‌کند هیچگونه نتیجه‌ای حاکی از درجه اول بودن اهمیت مبارزه اقتصادی (اتحادیه‌ای) هرگز مستفاد نمی‌شود، زیرا مهم‌ترین و «قطعی‌ترین» منافع طبقاتی عموماً فقط به وسیله تحولات عمیق سیاسی ممکن است عملی شود؛ و خصوصاً منافع اساسی اقتصادی پرولتاپیا فقط به وسیله انقلاب سیاسی، که دیکتاتوری پرولتاپیا را جایگزین دیکتاتوری بورژوازی می‌نماید، ممکن است عملی شود. ب. کریچفسکی استدلال «وو. های سوسيال دموکراسی روس» (- سیاست از پی اقتصاد می‌آید و غیره) و برنشتینی‌های سوسيال دموکراسی آلمان را تکرار می‌نماید (مثلاً ولتمان با همین گونه استدلال ثابت می‌کرد که کارگران پیش از آن که به فکر انقلاب سیاسی بیافتد اول باید «نیروی اقتصادی» به دست آورند).

۲- رجوع شود به جلد ۴ کلیات، چاپ ۴ صفحه ۳۴۵ - ۳۴۶ م.ت.

گونه شرایط و هر دوره پخته و آبدیده شده باشد، راجع به نقشهء منظم فعالیتی که با اصول متین و روشن و بدون انحراف عملی شده و تنها آنست که شایستگی داشتن نام تاکتیک را دارد، حتی سخنی هم نمی‌تواند در میان باشد» (ایسکرا) شماره ۴^۱

مخلوط کردن دو موضوع زیرین: یکی شناسائی اصولی کلیه وسائل مبارزه و کلیه نقشهءها و شیوهءها به شرط صلاح و متناسب بودنشان و دیگری این خواست که در لحظهء سیاسی فعلی، چنان چه بخواهیم از تالیک سخن گفته باشیم، باید از نقشهء بدون انحرافی پیروی نمائیم - معنایش این است که مثلاً این موضوع را که طب کلیه سیستم‌های معالجه را قبول دارد با این خواست که می‌گوید در موقع معالجه مرض معین باید از یک سیستم معین پیروی کرد - مخلوط نمائیم. اماً مطلب بر سر همین است که «رابوچیه دلو» با وجودی که خودش دچار مرضی است که ما آن را سر فرود آوردن در مقابل جریان خود به خودی نامیده‌ایم، معهذا نمی‌خواهد هیچ گونه «سیستمی برای معالجه» این مرض بپذیرد. به این جهت کشف عجیبی کرده است دایر بر این که «تاکتیک - نقشهء مخالف نص صریح مارکسیسم است» (شماره ۱۰ صفحه ۱۸) و تاکتیک عبارت است از «پروسه رشد و ظایف حزبی، که با حزب در حال رشدند» (صفحه ۱۱ تکیه روی کلمات از «رابوچیه دلو» است). کلمه قصار اخیر همه گونه شناسی را دارد برای این که از کلمات قصار معروف و یادگار زوال ناپذیر «طریقت» «رابوچیه دلو» بشود. ارگان رهبری کننده به سؤال: «کجا باید رفت؟» چنین جواب می‌دهد: حرکت پروسه‌ای است که فاصله بین مبدا و نقاط بعدی حرکت را تعییر می‌دهد. ولی این ژرف اندیشی بیمانند تنها یک موضوع عجیب نیست - (در این صورت نمی‌ارزید زیاد بر سر آن معطل شد) بلکه برنامهء یک طریقت تام و تمام نیز می‌باشد: همان برنامه‌ای که ر. م. (در «ضمیمهء جداگانهء» «رابوچایا میسل») با این کلمات آنرا بیان کرده است. آن مبارزه‌ای مطلوب است که در حیز امکان باشد و مبارزه‌ای هم که در حیز امکان است همان است که در دقیقه فعلی جریان دارد. این درست طریقت همان اپورتونیسم بیکرانی است که به طور غیر فعال خود را با جریان خود به خودی هماهنگ می‌سازد.

«تاکتیک - نقشهء مخالف نص صریح مارکسیسم است!» این تهمتی است به مارکسیسم و

^۱- رجوع شود به جلد چنجم کلیات. صفحه ۶۵.ت.

عبارةست از تبدیل آن به همان کاریکاتوری که ناردنیک‌ها آنرا در جنگ با ما در نقطه مقابل ما قرار می‌دادند. این همانا پائین آوردن سطح ابتکار و انرژی مجاهدین آگاه است. در صورتی که مارکسیسم بر عکس با گشایش وسیع‌ترین دورنماها در برابر سوسيال دموکرات و واگذاری (چنان که بتوان این طور اظهار داشت) قوای مقتدری مرکب از میلیون‌ها و میلیون‌ها نفر از طبقه کارگر، که «به طور خود به خودی» به مبارزه برمی‌خیزند، در اختیار وی، به ابتکار و انرژی سوسيال دمکرات تکان عظیمی می‌دهد! تمام تاریخ سوسيال دموکراسی بین‌المللی مشحون از نقشه‌هایی است که گاه از طرف این و گاه از جانب آن پیشوای سیاسی طرح شده و صحت دوراندیشی و درستی نظریات سیاسی و تشکیلاتی یکی را نشان داده و کوتاه بینی و اشتباهات سیاسی دیگری را آشکار نموده است. زمانی که آلمان یکی از بزرگ‌ترین تحولات تاریخی یعنی تشکیل امپراتوری، گشایش رایستاک و اعطای حق انتخابات عمومی - را می‌گذراند لیکنخت در زمینه سیاست و فعالیت سوسيال دموکراسی عموماً دارای یک نقشه و شویتسر دارای نقشه دیگری بود. هنگامی که قانون فوق العاده بر سر سوسيالیست‌های آلمان فرود آمد - موست و هاسلمان صرفاً دعوت می‌کردند که باید به اعمال زور و ترور متولّ شد، آن‌ها یک نقشه داشتند و هشبرگ، شرام و (تا اندازه‌ای) برنشتین که به سوسيال دمکرات‌ها موعظه می‌کردند که شما با خشونت و انقلابی‌گری بی خردانه خود موجب و مسبب این قانون گشته‌ید و اکنون باید با طرز رفتار نمونه‌وار خود سزاوار عفو شوید، نقشه دیگری و کسانی که وسائل انتشار ارگان غیر علنی را تهییه و عملی می‌کردند، نقشه ثالثی. اکنون پس از گذشت سالیانی دراز از آن زمان که مبارزه بر سر مسئله انتخاب خط مشی به پایان رسیده و تاریخ آخرین تصمیم خود را درباره بدرد خور بودن خط مشی انتخاب شده اعلام داشته است، البته گفتن کلمات قصار و ژرف اندیشی درباره رشد وظایف حزبی که با حزب در حال رشدند چندان دشوار نیست. اما در موقع آشوب^۱ هنگامی که «ناقدین» و اکونومیست‌های روس سوسيال دموکراسی را به درجه تردیونیونیسم تنزل می‌دهند و تروریست‌ها هم به شدت قبول «تاتکتیک - نقشه» را در حال تکرار اشتباهات سابق موعظه می‌نمایند، در همچو موقعی اکتفا به این قبیل ژرف اندیشی‌ها

۱ - Ein Jahr der Verwirrung (سال آشوب) - این نامی است که مرینگ به آن فصل از کتاب «تاریخ سوسيال دموکراسی آلمان» داده است که در آن تردید و بی تصمیمی اولیه سوسيالیست‌ها در موقع انتخاب «تاتکتیک - نقشه» مناسب با شرایط جدید، شرح داده شده است.

به منزله آنست که «گواهینامه فقر» خود را صادر کرده باشیم. در لحظه‌ای که عیب بسیاری از سوسيال دمکرات‌های روس همانا کمبود ابتکار و انرژی، کمبود «وسعت دامنه ترویج و تبلیغ و تشکیلات سیاسی^۱» و کمبود «نقشه‌های» وسیع‌تر فعالیت انقلابی است، در چنین لحظه‌ای گفتن این که: «تاکتیک-نقشه مخالف با نص صریح مارکسیسم است» معنايش نه فقط آلومن مارکسیسم از لحاظ تئوری بلکه به علاوه عقب کشیدن حزب از لحاظ عملی است.

سپس «رابوچیه دلو» به ما می‌آموزد که

«وظیفه سوسيال دموکرات انقلابی اینست که به وسیله فعالیت آگاهانه خود امر تکامل عینی را فقط تسریع نماید نه این که آن را موقوف یا نقشه‌های سوبژکتیف را جایگزین آن سازد. «ایسکرا» همه‌ء این‌ها را در تئوری میداند. ولی اهمیت عظیمی که انصافاً مارکسیسم به کار آگاهانه انقلابی می‌دهد «ایسکرا» را، به علت داشتن نظریه متعصبانه درباره تاکتیک، در عمل به مبالغه در کاهش اهمیت عنصر ابژکتیف یا عنصر خود به خودی تکامل می‌کشاند.» (صفحه ۱۸)

این هم باز یکی از بزرگترین ژولیده فکری‌های تئوریک می‌باشد که شایسته و. و اخوان است. ما می‌خواهیم از فیلسوف خود بپرسیم که: «کاهش» اهمیت تکامل عینی از طرف تنظیم کننده نقشه‌های سوبژکتیف در چه چیزی می‌تواند منعکس شود؟ ظاهراً در این که او این موضوع را از نظر خواهد انداخت که این تکامل عینی، فلان طبقه، قشر، گروه، فلان ملت، و یا گروهی از ملت‌ها و نظائر آنرا به وجود می‌آورد یا مستحکم می‌سازد، نابود می‌کند یا تضعیف می‌نماید و بدین وسیله فلان یا بهمان دسته بندی بین‌المللی سیاسی قواء فلان یا بهمان موقعیت احزاب انقلابی و غیره را مشروط می‌سازد. ولی در این صورت گناه این تنظیم کننده مبالغه در کاهش اهمیت عنصر خود به خودی نیست بلکه بر عکس مبالغه در کاهش اهمیت عنصر آگاه است. زیرا «آگاهی» او برای درک صحیح تکامل عینی کافی نیست. بنابراین، تنها همان گفتگوی درباره ارزیابی اهمیت نسبی» (تکیه روی کلمه از «رابوچیه دلو» است) جریان خود به خودی و آگاهی فقدان کامل «آگاهی» را آشکار می‌سازد. هرگاه

۱- از سرمقاله شماره ۱ «ایسکرا» (رجوع شود به جلد ۴ کلیات - چاپ چهارم صفحه ۳۴۴ ه. ت.)

آن «عناصر خود به خودی تکامل» که بر همه معلوم است به طور کلی برای شعور انسانی قابل درک باشد، در این صورت ارزیابی غلط آن‌ها به منزله مبالغه در کاهش اهمیت عنصر آگاه» خواهد بود. اما هر گاه این عناصر برای شعور قابل درک نباشند آنگاه ما آن‌ها را نمیشناسیم و نمیتوانیم درباره آن‌ها چیزی بگوئیم. پس ب. کریچفسکی از چه بحث می‌کند؟ اگر او «نفسه‌های سوبژکتیف» «ایسکرا» را اشتباه میداند (او آن‌ها را به خصوص اشتباه اعلام میدارد) در این صورت بایستی نشان میداد که این نقشه‌ها به کدام یک از واقعیات ابژکتیف بخصوصی بی اعتماد هستند و بعد «ایسکرا» را برای این بی اعتمادی به نقصان آگاهی و به قول خود به «مبالغه در کاهش اهمیت عنصر آگاه» متهم می‌کرد. ولی اگر او که از نقشه‌های سوبژکتیف ناراضی است، غیر از استناد به «مبالغه در کاهش اهمیت عنصر خود به خودی» (!!) دلیل دیگری ندارد، آن وقت او بدین وسیله فقط ثابت می‌کند که ۱) از لحاظ تئوری، مارکسیسم را *la'a*^۱ کاریف‌ها و میخائیلفسکی‌ها درک می‌کند که به قدر کفايت از طرف بتوف (۲۷) مورد استهزا قرار گرفته‌اند و ۲) از لحاظ عملی - از آن «عناصر خود به خودی تکامل» که کار مارکسیست‌های علنی ما را به برنشتینیسم و سوسيال دمکرات‌های ما را به اکونومیسم کشانده است کاملاً راضی ولی از کسانی که تصمیم گرفته‌اند به هر نحوی شده سوسيال دموکراسی روس را از راه تکامل «خود به خودی» بدر برند «سخت متغیر است».

و اما آن چه که در دنبال این مطلب می‌آید بسیار خوشمزه است. «همان طور که افراد با وجود کلیه موفقیت‌های علوم طبیعی، با اصول آباء و اجداد زاد و ولد خواهند کرد، - همان طور هم پیدایش نظام جدید اجتماعی در عالم با وجود کلیه موفقیت‌های علوم اجتماعی و رشد مبارزین آگاه، در آینده بیشتر نتیجه انفجارهای خود به خودی خواهد بود» (صفحه ۱۹). همان طور که حکمت آباء و اجدادی می‌گوید: کیست که عقلش برای پس انداختن اولاد کافی نباشد؟ همان طور هم حکمت «سوسيالیست‌های نوین» (*la'a* نرسیس توپوریلوف) (۲۸) می‌گوید که: برای شرکت در پیدایش خود به خودی نظام جدید اجتماعی عقل همه کس میرسد. ما هم تصور می‌کنیم که عقل همه کس میرسد. برای چنین شرکتی کافیست که شخص موقعی که اکونومیسم حکم‌فرماست با اکونومیسم و موقعی که تروریسم پیدا شد، به

تپوریسم تن در دهد. مثلاً «رابوچیه دلو» در بهار امسال، هنگامی که بسیار مهم بود که اشخاص را از شیفته شدن به ترور بر حذر نمود، در مقابل مسئله‌ای که برای وی «تازگی» داشت مبهوت ایستاده بود. ولی اکنون که شش ماه میگذرد و این موضوع دیگر اهمیت روزمره خود را از دست داده است «رابوچیه دلو» در آن واحد، هم این اظهار را که : «ما فکر می‌کنیم وظیفه سوسيال دموکراسی نمی‌تواند و نباید مخالفت با رونق گرفتن روحیه ترور باشد» («رابوچیه دلو» شماره ۱ صفحه ۲۳) و هم قطعنامه کنگره را که می‌گوید: «کنگره، ترور تعرضی متوالی را بی موقع میداند» («دو کنگره» صفحه ۱۸) یک جا به ما تقدیم میدارد. واقعاً که چقدر روشن و منطقی است! مخالفت نمیورزیم - ولی بی موقع اعلام میداریم و ضمناً طوری هم اعلام میداریم که ترور غیر متوالی و تدافعی در «قطعنامه» گنجانده نمی‌شود. باید اذعان نمود که چنین قطع نامه‌ای بسیار بی خطر و کاملاً مصون از خطأ است - همان طور که شخصی که صحبت می‌کند برای این که چیزی نگفته باشد مصون از خطاست! برای تنظیم چنین قطع نامه‌ای فقط یک چیز لازمست و آن فن گام برداشتن از دنبال نهضت است. هنگامی که «ایسکرا» این موضوع را که «رابوچیه دلو» مسئله ترور را مسئله جدیدی^۱ اعلام داشته است به استهzae گرفت. «رابوچیه دلو» متغیرانه «ایسکرا» را متهم ساخت به این که «ادعايش برای تحمل آن طریقه حل مسائل تاکتیکی به سازمان حزب، که ۱۵ سال پیش از طرف گروهی از نویسندها مهاجر داده شده، به تمام معنی برون از حد تصور است» (صفحه ۲۴) واقعاً هم عجب داعائی و عجب مبالغه‌ای در اهمیت عنصر آگاه: حل پیشاپیش مسائل از لحاظ تئوری برای این که بعداً بتوان، هم سازمان، هم حزب و هم توده را به درستی آن متقادع نمود!^۲ چه بهتر که انسان بدیهیات را تکرار کند و بدون «تحمیل» چیزی به کسی بهر «چرخشی» خواه به طرف اکونومیسم و خواه به طرف تپوریسم تابع گردد. «رابوچیه دلو» این حکمت بزرگ زندگی را حتی تعمیم هم داده و «ایسکرا» و «زاریا» را متهم می‌سازد به این که «برنامه خود را، چون روحی که بر فراز هباء بی شکل در پرواز است، در نقطه مقابله نهضت قرار می‌دهند» (صفحه ۲۹) آیا نقش سوسيال دموکراسی غیر از این است که «روحی» باشد که نه فقط بر فراز نهضت خود

۱- رجوع شود به جلد پنجم کلیات صفحه ۶ - ۵ ه.ت.

۲- این را هم نباید فراموش کرد که گروه «آزادی کار» موقی که مسئله ترور را از لحاظ تئوری حل می‌کرد تجربه نهضت انقلابی گذشته را نیز تعمیم می‌داد.

به خودی پرواز کند بلکه آنرا به سطح «برنامه خود» نیز ارتقاء دهد؟ البته نقش سوسيال دموکراسی اين نیست که از دنیال نهضت گام بردارد: در بهترین موارد اين برای نهضت بی فایده و در بدترین موارد، بسیار و بسیار مضر است. اما «رابوچیه دلو» نه فقط از این «تакتیک - پروسه» پیروی می‌کند بلکه آنرا به درجهٔ پرنسبیپ هم میرساند به طوری که صحیح‌تر خواهد بود که روش او را به جای اپورتونیستی، دنیاله روی (از کلمه: دم) بنامیم. این را هم نمی‌شود تصدیق ننمود که کسانی که عزم راسخ دارند همیشه به عنوان دم جنبش از پی آن بروند از «مبالغه در کاهش اهمیت عنصر خود به خودی تکامل» برای همیشه و مطلقاً مصونند.

بدین طریق بر ما مسلم شد که اشتباه اساسی «طریقت جدید» در سوسيال دموکراسی روس عبارت از سر فرود آوردن در مقابل جریان خود به خودی و عبارت از عدم درک این موضوع است که جریان خود به خودی توده از ما سوسيال دمکرات‌ها آگاهی فراوانی را طلب می‌نماید. هر قدر که اعتلاء خود به خودی توده بیشتر باشد، هر قدر که نهضت دامنه‌دارتر بشود، همان قدر هم لزوم آگاهی فراوان، خواه در کار تئوریک، خواه در کار سیاسی و خواه در کار تشکیلاتی برای سوسيال دموکراسی با سرعت خارج از تصوری افزایش می‌یابد.

اعتلاء خود به خودی توده در روسیه با چنان سرعتی به وقوع پیوست (و کماکان به وقوع می‌پیوندد) که جوانان سوسيال دمکرات برای انجام این وظایف عظیم غیر آماده ماندند. این عدم آمادگی، برای همه‌ما، برای همه سوسيال دمکرات‌های روس مصیبیتی است. اعتلاء توده‌ها متصل و پی در پی جریان و توسعه می‌یافتد و نه فقط در آن جائی که آغاز شد متوقف نمی‌گردید بلکه مناطق تازه و قشرهای تازه‌ای از اهالی را هم فرا می‌گرفت (تحت تأثیر نهضت کارگری، جنب و جوش جوانان محصل و به طور کلی روشنفکران و حتی دهقانان نیز شدت یافت). ولی انقلابیون خواه در «تئوری‌های» خود و خواه در فعالیت خود از این غلیان عقب می‌مانند و موفق نمی‌شدن سازمان بدون وقفه و ادامه کاری به وجود آورند که قادر باشد تمام نهضت را رهبری نماید.

در فصل اول ما محقق نمودیم که «رابوچیه دلو» اهمیت وظایف تئوریک ما را تنزل داده و

«به طور خود به خودی» شعار باب شده «آزادی انتقاد» را تکرار می‌نماید: «آگاهی» تکرار کنندگان به این نرسید که به تضاد کامل موجوده بین خط مشی «ناقدین» اپورتونیست و انقلابیون در آلمان و روسیه پی برند.

در فصل آینده خواهیم دید که این سر فرود آوردن در مقابل جریان خود به خودی چگونه در رشته و وظایف سیاسی و فعالیت سازمانی سوسيال دموکراسی انعکاس یافته است.

سیاست تردیونیوئیستی و سیاست سوسیال دمکراتیک

باز هم از مدیحه سرائی «رابوچیه دلو» شروع می‌کنیم. مارتینف به مقاله خود درباره اختلافات با «ایسکرا» که در شماره ۱۰ «رابوچیه دلو» به چاپ رسیده عنوان «اثر افشا کننده و مبارزه پرولتری» داده است. وی ماهیت اختلافات مذکور را این طور فرمول بندی کرده است: «ما نمی‌توانیم تنها به افشاری نظاماتی که در سر راه ترقی وی (یعنی حزب کارگر) قرار گرفته اکتفا نماییم. ما باید به منافع بسیار نزدیک و روزمره پرولتاریا نیز پاسخ گوئیم» (صفحه ۶۳). «... «ایسکرا»... در حقیقت ارگان اپوزیسیون انقلابی است که نظامات ما و به ویژه نظامات سیاسی ما را افشاء می‌کند.... ولی ما در راه آرمان کارگری کار کرده و خواهیم کرد و با مبارزه پرولتاریائی رابطه درونی محکم داریم» (در همان صفحه). نمی‌توان از مارتینف به خاطر این فرمول بندی تشکر ننمود. این فرمول بندی یک اهمیت عمومی بر جسته‌ای به خود می‌گیرد زیرا در حقیقت امر نه تنها اختلافی را که ما با «رابوچیه دلو» داریم بلکه عموماً همه اختلافاتی را که در مسئله مبارزه سیاسی بین ما و «اکونومیست‌ها» وجود دارد نیز در بر می‌گیرد. ما نشان دادیم که «اکونومیست‌ها» مطلقاً منکر «سیاست» نیستند. بلکه فقط همواره از مفهوم سوسیال دمکراتیک سیاست به مفهوم تردیونیونی آن می‌لغزند. مارتینف هم عین همین لغزش را دارد و به همین جهت ما موافقیم که همان او را نمونه گمراهی‌های اکونومیستی قرار دهیم. ما کوشش می‌کنیم این را نشان دهیم، که برای این انتخاب - نه نگارندگان «ضمیمه» جداگانه «رابوچایا میسل» نه نگارندگان بیانیه «گروه خود آزادی» و نه نگارندگان نامه اکونومیستی مندرجه در شماره ۱۲ «ایسکرا» هیچ کدام حق

هیچ گونه اعتراضی نسبت به ما نخواهند داشت.

الف) تبلیغات سیاسی و محدود نمودن آن از طرف اکونومیست‌ها

بر همه معلوم است که رواج وسیع و استحکام مبارزه اقتصادی^۱ کارگران روس با ایجاد «نشریات» افشا کننده اقتصادی (مربوط به فابریک‌ها و زندگی حرفه‌ای) توأمًا جریان یافته است. مضمون عمده «شب نامه‌ها» افشاء رژیم فابریک بود و به زودی میان کارگران یک شور واقعی برای افشاگری پیدا شد. همین که کارگران دیدند که محفل‌های سوسيال دمکرات‌ها می‌خواهند و می‌توانند شب نامه‌هائی از نوع تازه در دسترس آن‌ها بگذارند که کلیه حقایق مربوط به زندگی فقیرانه و کار سنگین طاقت فرسا و وضع بی حقوقی آن‌ها در آن حکایت شده باشد، می‌توان گفت سیل مراسلات بود که از طرف آن‌ها از فابریک‌ها و کارخانه‌ها سرازیر شد. این «نشریات افشا کننده» نه فقط در فابریکی که شب نامه نظامات آنرا افشا می‌کرد بلکه در همه فابریک‌هائی هم که راجع به قضایای افشا شده چیزی می‌شنیدند هیاهوی بزرگی راه می‌انداخت. و چون فقر و مصائب کارگران مؤسسات و حرفه‌های گوناگون بسی جنبه‌های مشترک داشت، میان عقب مانده‌ترین کارگران هم یک شور و شوق واقعی برای «طبع و نشر» - شور و شوق غیورانه‌ای برای این شکل ابتدائی جنگ علیه تمام نظامات اجتماعی امروزه، که پایه آن بر غارت و تعدی مبتنی است، پیدا شد و حقیقتاً هم این «شب نامه‌ها» در اکثر موارد همان اعلان جنگ بود زیرا که این افشاگری‌ها تأثیر فوق العاده هیجان آوری می‌بخشید و باعث این می‌شد که تمام کارگران رفع این بی ترتیبی‌های نفرت انگیز را خواستار گردند و آمادگی خود را برای پشتیبانی از این خواست‌ها به وسیله‌ء اعتساب، اعلام نمایند. بالاخره خود صاحبان کارخانه‌ها به درجه‌ای ناگزیر بودند به

۱- برای احتراز از سوء تفاهم متذکر می‌گردیم که در سطور آینده منظور ما از عبارت مبارزه اقتصادی (طبق اصطلاحی که نزد ما معمول است) همان «مبارزه اقتصادی - عملی» است که انگلیس آنرا در نقل قول فوق الذکر « مقاومت در برابر سرمایه‌داران» نامیده و در کشورهای آزاد مبارزه حرفه‌ای، سندیکائی یا ترددیونیونی نامیده می‌شود.

اهمیت این اوراق چاپی به منزله اعلان جنگ اعتراف کنند که اغلب نمی‌خواستند منتظر خود جنگ بشوند. این افشاگری‌ها، مانند همیشه تنها همان به علت واقعیت پیدایش خود به نیروئی مبدل شد و اهمیت یک فشار معنوی نیرومندی را کسب نمود. بارها می‌شد که تنها پیدایش شب نامه برای اراضی تمام خواست‌ها یا قسمتی از آن‌ها کافی بود. مختصر کلام افشاگری اقتصادی (مربوط به کارخانه‌ها) اهرم مهم مبارزه اقتصادی بود و اکنون نیز می‌باشد. و مدام که سرمایه‌داری که ناگزیر کارگران را وادار به دفاع از خود می‌کند، وجود دارد، این اهمیت به قوت خود باقی خواهد ماند. در پیشروترين ممالک اروپا اکنون هم می‌توان مشاهده نمود که چگونه افشاء بی‌ترتیبی‌های کار یک «بنگاه بهره‌برداری» دور افتاده یا یک رشته‌ء فراموش شده‌ء تولید خانگی موجب بیداری آگاهی طبقاتی و آغاز مبارزه حرفة‌ای و انتشار سوسيالیسم می‌گردد^۱.

اکثریت عمدۀ سوسيال دمکرات‌های روس در این اواخر تقریباً سراسر سرگرم همین عمل فراهم نمودن موجبات افشاء امور کارخانه‌ها بوده‌اند. کافیست «رابوچایا میسل» را به خاطر آوریم تا ببینیم کار این سرگرمی به کجا کشیده بود و چگونه در این ضمن فراموش می‌شد که اصولاً این امر به خودی خود هنوز فعالیت سوسيال دمکراتیک نبوده بلکه ترددیونی است. افشاگری‌ها اصولاً فقط شامل مناسبات کارگران حرفه معینی با صاحب‌کاران خودشان می‌گردید و یگانه چیزی که حاصل می‌شد این بود که فروشنده‌گان نیروی کارگری یاد می‌گرفتند این «کالا» را با صرفه‌تر بفروشند و در زمینه معامله تجاری خالص با خریدار مبارزه نمایند. این افشاگری‌ها (در صورت استفاده معین سازمان انقلابیون از آن) می‌توانست آغاز و جزئی از اجزاء فعالیت سوسيال دموکراتی گردد ولی (در صورت تسلیم در برابر جریان

۱- در این فصل بحث ما فقط درباره مبارزه سیاسی و در باره مفهوم وسیع‌تر و محدود‌تر آن است. بنابراین ما فقط به طور حاشیه، به عنوان یک امر عجیب موضوع اتهامی را که «رابوچیه دلو» راجع به «خود داری زیاده از حد» از مبارزه اقتصادی به «ایسکرا» می‌زنند متذکر می‌گردیم («دو کنگره» صفحه ۲۷، این موضوع را مارتینف در رساله خود موسوم به «سوسيال دموکراتی و طبقه کارگر» چندین بار نشخوار کرده است). هر گاه حضرات متهم کننده مندرجات یک ساله ستون مبارزه اقتصادی «ایسکرا» را ولو بر حسب وزن و به پوت یا بر حسب اوراق چاپی (کاری که دوست دارند بکنند) برداشته و بعد بر حسب همان مقیاس با مندرجات ستون‌های مربوطه «رابوچیه دلو» و «رابوچایا میسل» مقایسه می‌کردند به آسانی می‌دیدند که حتی از این حیث هم آن‌ها عقب‌اند. از قرار معلوم در ک همین حقیقت ساده است که آن‌ها را وادار به استدلالاتی حاکی از اضطراب می‌نماید. آن‌ها می‌نویسند که «ایسکرا» «خواه نا خواه» (!) مجبور است (!) حواچ آمرانه زندگی را به حساب آورد و لاقل (!!!) اخبار مربوط به نهضت کارگری را درج نماید («دو کنگره» صفحه ۳۷). این دیگر برهانی است که واقعاً ما را نابود می‌سازد!

خود به خودی) می‌توانست به مبارزه « فقط حرفه‌ای» و به نهضت کارگری غیر سوسيال دمکراتیک نیز منجر گردد. سوسيال دموکراسی مبارزه طبقه کارگر را نه فقط برای خاطر شرایط مفید فروش نیروی کارگری، بلکه هم چنین برای محو آن رژیم اجتماعی نیز که ندارها را وادار می‌کند خود را به داراها بفروشنند، رهبری می‌نماید. سوسيال دموکراسی نه فقط در مناسبات طبقه کارگر با گروه معینی از صاحبان کارخانه‌ها نماینده این طبقه است بلکه این نمایندگی را در مناسبات وی با تمام طبقات جامعه معاصر و با دولت که قوهٔ مشکل سیاسی است نیز دارا می‌باشد. از این جا معلوم می‌گردد که سوسيال دمکرات‌ها نه فقط نمی‌توانند به مبارزه اقتصادی اکتفا نمایند بلکه نیز نمی‌توانند بگذارند که فعالیت عمدۀ آن‌ها منحصر به کار افشاگری اقتصادی گردد. ما باید برای تربیت سیاسی طبقه کارگر، برای تکامل آگاهی سیاسی وی جداً به فعالیت بپردازیم. اکنون، پس از نخستین هجوم «زاریا» و «ایسکرا» به اکونومیسم با این موضوع «همه موافقند» (هر چند بعضی‌ها، چنان که حال خواهیم دید، فقط زبانی موافقند).

سؤال می‌شود پس تربیت سیاسی باید عبارت از چه باشد؟ آیا می‌توان به ترویج ایدهٔ خصوصت طبقه کارگر نسبت به حکومت مطلقه اکتفا نمود؟ البته نه. توضیح این قضیه که کارگران در معرض ستم سیاسی قرار گرفته‌اند کافی نیست (همان طور که تنها توضیح این قضیه که منافع آن‌ها با منافع اربابان مباینت دارد کافی نیست) باید دربارهٔ هر یک از مظاهر مشخص این ستمگری تبلیغ نمود (همان طور که ما در مورد مظاهر مشخص تعدیات اقتصادی به تبلیغ مبادرت نمودیم) و چون این ستمگری به طبقات بسیار مختلف جامعه وارد می‌آید، چون این ستمگری در شئون بسیار مختلف زندگی و فعالیت، خواه در حیات حرفه‌ای، خواه کشوری، خواه شخصی، خواه خانوادگی، خواه مذهبی و خواه علمی و غیره و غیره متظاهر می‌گردد، در این صورت مگر روشن نیست که هرگاه ما سازمان کار افشاری جامع‌الاطراف حکومت مطلقه را از لحاظ سیاسی به عهده خویش نگیریم وظیفه خود را که بسط و تکامل آگاهی طبقاتی کارگران است انجام نداده‌ایم؟ مگر نه این است که برای تبلیغ نمودارهای مشخص تعدیات بایستی این مظاهر را افشا نمود (چنان که برای تبلیغ اقتصادی لازم بود سوء استفاده در کارخانه‌ها را افشا کرد?).

گویا مطلب روشن است؟ ولی در همین جا معلوم می‌شود که اگر «همه» با لزوم بسط و تکامل همه جانبه آگاهی سیاسی موافقند این موافقت فقط زبانی است. در همین جا معلوم می‌شود که مثلاً «رابوچیه دلو» نه فقط وظیفه سازمان دادن کار افشاگری همه جانبه سیاسی

(با ابتکار سازمان این کار) را به عهده خود نگرفت بلکه شروع کرد «ایسکرا» را هم، که دست به کار اجرای این وظیفه شده است، به عقب بکشد. گوش کنید: «مبارزه سیاسی طبقه کارگر فقط» (همان فقط است که درست نیست) «مترقی ترین شکل وسیع و حقیقی مبارزه اقتصادی است» برنامه «رابوچیه دلو»، «ر. د.» شماره ۱ صفحه ۳). «اکنون در برابر سوسيال دموکراتها این وظیفه قرار دارد که چگونه باید حتی الامکان به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی دهن» (مارتینف در شماره ۱۰ صفحه ۴۲) «مبارزه اقتصادی وسیله‌ایست که برای جلب توده به مبارزه فعالانه سیاسی از همه وسیع‌تر قابل استفاده است» (قطع نامه کنگره اتحادیه ۲۹) و «اصلاحات»: «دو کنگره» صفحه ۱۱ و ۱۷). چنان که خواننده ملاحظه می‌نماید تمام این تزها از بدو پیدایش این مجله تا آخرین «دستورهای هیئت تحریریه» در «رابوچیه دلو» نفوذ داشته و از قرار معلوم همه آن‌ها هم نسبت به تبلیغات سیاسی و مبارزه یک نظریه معین را ابراز میدارند. حال بباید و از نقطه نظر عقیده‌ای که نزد همه اکonomیست‌ها حکم‌فرماست و حاکی از این است که تبلیغات سیاسی باید از تبلیغات اقتصادی پیروی نماید، این نظریه را از نزدیک مورد توجه قرار دهید. آیا این درست است که مبارزه اقتصادی برای جلب توده به مبارزه سیاسی عموماً^۱ وسیله‌ایست که از همه وسیع‌تر قابل استفاده می‌باشد؟ خیر، به هیچ وجه درست نیست. همه و هر گونه نمودار ستم پلیسی و بیدادگری‌های استبداد از جمله وسائلی است که «وسعت استفاده» اش برای این گونه «جلب» توده به هیچ وجه دست کمی از نمودارهای مبارزه اقتصادی ندارد. رؤسای زمستوها (۳۰) و تنبیه بدنه دهقانان، رشوه خواری مأمورین و طرز رفتار پلیس نسبت به «مردم عوام» شهری، مبارزه علیه گرسنگان و تحریکات علیه مساعی توده برای کسب دانش و معلومات، دریافت اجباری باج و خراج و تعقیب فرق مذهبی، تمرین‌های خشن در سرباز خانه‌ها و رفتار سرباز مأبانه نسبت به دانشجویان و روشنفکران لیبرال، چرا همه این‌ها و هزاران نمودار ستم از این قبیل، که رابطه بلاواسطه با مبارزه «اقتصادی» ندارد، وسیله و موجبی است که

۱- این که ما می‌گوئیم «عموماً» به علت آن است که در «رابوچیه دلو» صحبت به ویژه بر سر پرنسیپ‌های عمومی و وظایف عمومی تمام حزب است. بی شبهه در عمل چنان مواردی پیش می‌آید که سیاست حقیقتاً هم باید از اقتصاد پیروی کند - ولی گنجاندن این موضوع در قطعنامه‌ای که برای سراسر روسیه تهییه می‌شود کاری است که فقط از عهده اکonomیست‌ها ساخته است. این گونه موارد هم پیش می‌آید که «از همان ابتدا» تبلیغات سیاسی را می‌توان «فقط در زمینه اقتصادی» انجام داد - اما با وجود این فکر «رابوچیه دلو» بالاخره به این جا رسیده است که این موضوع «هیچ لزومی ندارد» («دو کنگره» صفحه ۱۱). در فصل بعد ما نشان خواهیم داد که تاکتیک «سیاسیون» و انقلابیون نه فقط نسبت به وظایف تردیونیونی سوسيال دموکراسی بی اعتمنا نیست بلکه بر عکس تنها همین تاکتیک است که اجرای وظایف مذکور را به طرز پیگیری تأمین می‌سازد.

عموماً «وسعت استفاده» اش برای تبلیغات سیاسی و برای جلب توده به مبارزه سیاسی کمتر است؟ اتفاقاً بر عکس است: از کلیه مواردی که کارگر در زندگانی خود از بی حقوقی، خود سری و تعدی (نسبت به خود یا نزدیکانش) زجر میکشد، - مواردی که بخصوص مربوط به تعذیبات پلیسی در مبارزه حرفه‌ای است بدون شک قسمت کوچکی را تشکیل می‌دهد. پس چرا باید میدان تبلیغات سیاسی را از پیش محدود کنیم و تنها یکی از وسائل را دارای «وسعت استفاده بیشتر» بدانیم و حال آن که برای یک نفر سوسیال دموکرات در ردیف آن باید وسائل دیگری هم قرار گیرند که «وسعت استفاده» آن‌ها به طور کلی کمتر نیست؟

در ازمنه بسیار بسیار پیشین (یکسال پیش از این!) «رابوچیه دلو» نوشته بود: نزدیک‌ترین «خواست‌های سیاسی پس از یک یا حداقل چند اعتصاب»، «همین که حکومت - پلیس و ژاندارمری را به کار انداخت»، «در دسترس توده قرار گیرند» (شماره ۷ صفحه ۱۵، ماه اوت سال ۱۹۰۰). این تئوری اپورتونیستی مراحل، اکنون دیگر از طرف اتحادیه رد شده است و اتحادیه نسبت به ما گذشت می‌کند و می‌گوید: «هیچ لزومی ندارد که از همان اول فقط در زمینه اقتصادی اقدام به تبلیغات سیاسی شود» («دو کنگره» صفحه ۱۱). مورخ آینده سوسیال دموکراسی روس از همین یک نفی که «اتحادیه» در مورد قسمتی از گمراهی‌های سابق خود کرده است بهتر از هر گونه قضاوت طولانی خواهد دانست که تا چه درجه اکonomیست‌های ما سوسیالیسم را تنزل میداده‌اند! ولی اتحادیه باید چقدر ساده لوح باشد که تصور کند ممکن است ما را به ازاء این نفی یک شکل محدودیت دایرۀ سیاست به موافقت با شکل دیگر محدودیت برانگیزد! آیا منطقی‌تر نبود اگر اتحادیه در این مورد نیز می‌گفت که مبارزه اقتصادی را باید هر قدر ممکن است وسیع‌تر عملی کرد و باید همیشه از آن برای تبلیغات سیاسی استفاده نمود، و «هیچ لزومی ندارد» که مبارزه اقتصادی را وسیله‌ای محسوب کرد که وسعت استفاده‌اش برای جلب توده به مبارزه فعالانه سیاسی از همه بیشتر است؟

اتحادیه به این نکته که عبارت «وسیله دارای وسعت استفاده بیشتر» را جایگزین عبارت «وسیله بهتر» مندرجه در قطعنامه مربوط به کنگره چهارم اتحادیه کارگران یهود (بوند) کرده است، اهمیت می‌دهد. راستی برای ما دشوار است بگوئیم که کدام یک از این قطعنامه‌ها بهتر است: به عقیده ما هر دو بدترند. هم قطعنامه اتحادیه و هم قطعنامه بوند. در اینجا (شاید هم تا اندازه‌ای بدون فکر و تحت تأثیر شعائر) به تعبیر اکonomیستی یا

ترددیونیونی سیاست منحرف می‌شوند. از این که این عمل به وسیله کلمه «بهتر» و یا به وسیله عبارت «دارای وسعت استفاده بیشتر» انجام شود به هیچ وجه ماهیت امر تغییر نمی‌کند. اگر اتحادیه می‌گفت که: «تبليغات سیاسی در زمینه اقتصادی» وسیله‌ایست که از همه وسائل دیگر به طور وسیع‌تر مورد استفاده می‌باشد (نه این که «قابل استفاده است») آنگاه درباره یک دوره معینی از تکامل نهضت سوسیال دموکراتیک ما، حق به جانب وی می‌بود. مخصوصاً درباره اکونومیست‌ها و درباره بسیاری از پراتیسین‌های سال‌های ۱۸۹۸ - ۱۹۰۱ (اگر نسبت به اکثریت آن‌ها نباشد) حق به جانب وی می‌بود زیرا که این اکونومیست‌های پراتیسین حقیقتاً هم تبلیغات سیاسی را (به میزانی که به طور کلی آنرا به کار می‌برند!) تقریباً و فقط در زمینه اقتصادی عملی مینمودند. چنین تبلیغات سیاسی را، چنان که ما دیدیم، هم «رابوچایا میسل» و هم «گروه خود آزادی» هر دو پذیرفته و حتی توصیه هم مینمودند. «رابوچیه دلو» می‌بایستی این قضیه را جداً تقبیح می‌کرد که کار مفید تبلیغات اقتصادی با عمل مضر محدود نمودن مبارزه سیاسی همراه بود ولی او بجای این کار وسیله‌ای را که از همه وسیع‌تر (از طرف اکونومیست‌ها) مورد استفاده است وسیله‌ای اعلام می‌نماید که از همه وسیع‌تر قابل استفاده است! شگفت آور نیست که موقعی که ما این اشخاص را اکونومیست می‌نامیم برای آن‌ها چاره‌ای غیر از این نمی‌ماند که به ما بدترین دشنامها را از قبیل «حقه باز»، «اخلال‌گر»، «ایلچی پاپ» و «مفتری»!^۱ بدهنده و پیش این و آن آه و زاری کنند که آن‌ها را سخت مورد رنجش و آزار قرار داده‌ایم و با لحنی شبیه به سوگند بگویند که: «اکنون دیگر حتی یک سازمان سوسیال دموکراتیک هم به گناه اکونومیسم آلوده نیست»^۲ داد از دست این مفتریان و سیاستمداران پلید! نکند که آن‌ها تمام این قضایای اکونومیسم را عمداً درآورده باشند تا، بر اثر خوی مردم آزاری که دارند، به مردم، آزارهای سخت برسانند؟

آیا معنی واقعی و مشخص این سخنان شخص مارتینف که به عنوان وظیفه سوسیال دموکراسی می‌گوید: «باید به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی داد» چیست؟ مبارزه اقتصادی مبارزه دسته جمعی کارگران علیه کارفرمایان برای فروش نیروی کارگری با

۱- اصل عبارت رساله «دو کنگره» است: صفحه ۲۸، ۳۰، ۳۱ و ۳۲

۲- «دو کنگره» صفحه ۳۴

شرایط سودمند و بهبود شرایط کار و زندگی کارگران است. این مبارزه ناچار مبارزه‌ای حرفة‌ای است زیرا که شرایط کار در حرفة‌های گوناگون به غایت مختلف می‌باشد و بنابراین مبارزه برای بهبود این شرایط هم نمی‌تواند بر حسب حرفة‌های مختلف انجام نگیرد (در باخته از طرف اتحادیه‌های کارگری و در روشه از طرف اتحادیه‌های موقتی حرفة‌ای و به وسیله‌ه اوراق و مانند آن). پس «به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی دادن» گوششی است برای انجام همان خواسته‌های حرفة‌ای و بهبود شرایط کار به وسیله «اقدامات قانونگذاری و اداری» (این را مارتینف در صفحه بعدی یعنی صفحه ۴۳ مقاله خود بیان می‌نماید). همین کار را تمام اتحادیه‌های کارگری هم می‌کنند و همیشه می‌کردند. نظری به کتاب زوجین و ب.^(۳۱) که از جمله دانشمندان عمدۀ (و اپورتونیست‌های «عمده») می‌باشند بیان‌دازید. آن وقت خواهید دید که اتحادیه‌های کارگران انگلیس مدت‌هاست به موضوع «جنبه سیاسی دادن به همان مبارزه اقتصادی» پی‌برده و آنرا عملی نموده‌اند، مدت‌هاست برای آزادی اعتصابات، برای رفع همه و هرگونه موانع حقوقی از سر راه نهضت کوپراتیوی و حرفة‌ای، برای صدور قوانین دائم به حمایت زنان و اطفال و برای بهبود شرایط کار به وسیله وضع قوانین بهداشتی و فابریکی و غیره مبارزه می‌کنند.

بدین طریق در زیر جمله‌ پر طمطران: «جنبه سیاسی دادن به همان مبارزه اقتصادی» که «به منتها درجه» پر معنی و انقلابی به گوش میرسد در حقیقت یک کوشش سنتی برای تنزل سیاست سوسیال دمکراتیک به پایه سیاست تردیونیونیستی نهفته است! تحت عنوان اصلاح جنبه یک طرفی «ایسکرا» که گویا «انقلابی کردن یک شریعت جامد را بالاتر از انقلابی کردن زندگی»^۱ قرار می‌دهد، مبارزه برای اصطلاحات اقتصادی را به مثابه یک چیز نو ظهور به ما عرضه میدارند. در حقیقت امر در جمله: «به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی دادن» غیر از مبارزه برای اصلاحات اقتصادی هیچ چیز دیگری نیست. خود مارتینف هم اگر به معنی سخنان خودش به خوبی پی می‌برد می‌توانست به این نتیجه صاف و ساده برسد. او سنگین‌ترین حربه‌های خود را علیه «ایسکرا» به کار برد و چنین می‌گوید: «حزب ما

۱- «رابوچیه دلو» شماره ۱۰ صفحه ۶۰ این همان شق مارتینفی است که می‌خواهد تز «هر قدم جنبش عملی از یک دوچین برنامه مهم‌تر» را چنان چه قبلاً توصیف نمودیم با حالت پر هرج و مرج کنونی جنبش ما وفق دهد. در واقع این همان ترجمه‌ رویی عبارت کذائی برنشتین است که می‌گوید: «جنبش همه چیز است و هدف نهائی هیچ چیز».

می‌توانست و می‌بایستی انجام اقدامات قانون گذاری و اداری را بر ضد استثمار اقتصادی، بیکاری، گرسنگی و غیره به طور مشخص از دولت خواستار شود» (صفحه ۴۲ - ۴۳ در شماره ۱۰ «رابوچیه دلو»). مگر اقداماتی را به طور مشخص خواستن معناش خواستار اصلاحات اجتماعی بودن نیست؟ و اما بار دیگر از خوانندگاه بی‌غرض می‌پرسیم: هنگامی که رابوچیه دلوئی‌ها (از استعمال این کلمه متداول ثقيل مرا عفو کنید!) به عنوان اختلاف خود با «ایسکرا» تز لزوم مبارزه برای اصلاحات اقتصادی را به میان می‌کشند در این صورت آیا این افترا خواهد بود اگر ما آن‌ها را برنشتینی‌های مخفی بنامیم؟

سوسیال دموکراسی انقلابی مبارزه برای اصلاحات را همیشه در فعالیت خود منظور نموده و می‌نماید. ولی از این تبلیغات «اقتصادی» برای آن استفاده می‌کند که نه فقط دولت را وادرار به اقدامات گوناگون نماید بلکه هم چنین (و پیش از هر چیز) برای این که این حکومت را وادرار کند که دیگر حکومت مطلقه نباشد. از این گذشته سوسیال دموکراسی خود را موظف میداند این خواست را تنها در زمینهٔ مبارزهٔ اقتصادی در مقابل دولت قرار نداده بلکه به طور کلی در کلیهٔ مظاهر اجتماعی و سیاسی در مقابل دولت قرار دهد. مختصر کلام این که سوسیال دموکراسی انقلابی مبارزه برای اصلاحات را مانند جزئی در مقابل کل، تابع مبارزهٔ انقلابی در راه آزادی و سوسیالیسم می‌نماید. اما مارتینف تئوری مراحل را به شکل دیگری احیا می‌نماید و کوشش می‌کند به اصطلاح راه حتماً اقتصادی تکامل مبارزهٔ سیاسی را تحمیل نماید. او که در موقع رونق انقلاب به اصطلاح «وظیفه» مخصوصی را برای مبارزه در راه اصلاحات پیشنهاد می‌نماید، با این عمل خود حزب را به عقب می‌کشد و خود آلت دست اپورتونیسم «اکونومیستی» و لیبرال هر دو می‌گردد.

و اما بعد. مارتینف پس از این که مبارزه برای اصلاحات را خجولانه در زیر تز پر طمطران: «به همان مبارزه اقتصادی جنبهٔ سیاسی دادن» پنهان می‌نماید، تنها اصلاحات صرفًاً اقتصادی (و حتی اصلاحاتی صرفًاً فابریکی) را همچون چیز خاص به میان می‌کشد. چرا او این کار را کرده است ما نمیدانیم. شاید از روی غفلت باشد؟ لیکن هر گاه او فقط اصلاحات «فابریکی» را در نظر نمیداشت، آن وقت تمام تز وی که همین حالا در بالا قید شد هر گونه معنائی را از دست می‌داد. یا شاید به این دلیل بوده است که مارتینف فقط در رشته

اقتصادی «گذشت‌هائی» را از طرف دولت ممکن و محتمل میداند؟^۱ اگر چنین باشد این گمراهی غریبی است: گذشت در رشته قوانین مربوط به تازیانه، شناسنامه، بازخرید فرقه‌های مذهبی، سانسور و غیره و غیره نیز ممکن است و به عمل هم می‌آید. بدیهی است که گذشت‌های «اقتصادی» (یا گذشت‌های دروغین) برای دولت از همه چیز ارزان‌تر تمام می‌شود و از همه با صرفه‌تر است، زیرا دولت بدین وسیله امیدوار است که اعتقاد توده‌های کارگر را نسبت به خویش جلب نماید. و بهمین دلیل است که ما سوسیال دموکرات‌ها به هیچ وجه و مطلقاً به هیچ وسیله‌ای نباید چنین عقایدی (یا سوء تفاهمنی) را به خود راه دهیم که گویا اصلاحات اقتصادی برای ما گرانبهای تر است و گویا ما به خصوص این اصلاحات را مهم میدانیم و غیره. ماتینف درباره آن اقدامات قانون گذاری و اداری که در بالا به طور مشخص خواستار آن شده بود می‌گوید: «این گونه خواست‌ها بانگ تو خالی نخواهد بود زیرا که وعده نتایج معین محسوسی را می‌دهد و ممکن است از طرف توده کارگر جداً پشتیبانی شود».... نه خیر، ما اکونومیست نیستیم! ما فقط مانند حضرات برنشتین‌ها، پروکوپویچ‌ها، استرووه‌ها، ار. ام‌ها و tutti quanti^۲ در مقابل «محسوس بودن» نتایج مشخص، بردۀوار جبهه به زمین می‌سائیم! ما فقط (به اتفاق نارسیس توپوریلف) به مردم می‌فهمانیم که هر چیزی که «نتایج محسوسی را وعده نمی‌دهد» «بانگ تو خالی» است! ما فقط طوری سخن می‌گوئیم که گویا توده کارگر استعداد آنرا ندارد (و علی‌رغم کسانیکه کوتاه بینی خود را به گردن وی می‌اندازند استعداد خود را ثابت نکرده است) که فعالانه از هر گونه اعتراضی علیه حکومت مطلقه حتی در صورتیکه مطلقاً وعده هیچ گونه نتایج محسوس را هم به وی ندهد پشتیبانی نماید!

همان مثال‌هایی را که خود مارتینف درباره «اقدامات» علیه بی‌کاری و گرسنگی آورده است در نظر بگیرید. در آن هنگامیکه «رابوچیه دلو» بنابر وعده‌ای که می‌داد به طرح و تهییه «خواست‌های مشخصی (به شکل لوایح قانونی؟) در مورد اقدامات قانون گذاری و اداری» یعنی اقداماتی که «وعده نتایج محسوس را می‌دهند - مشغول بود، «ایسکرا» که «همواره انقلابی کردن یک شریعت جامد را از انقلابی کردن زندگی بالاتر» قرار می‌دهد کوشش مینمود رابطه ناگستینی بیکاری را با تمام رژیم سرمایه‌داری توضیح دهد، اخطار می‌کرد که

۱- صفحه ۴۳: «البته هر گاه ما به کارگران توصیه می‌کنیم که خواست‌های معین اقتصادی به حکومت عرضه نمایند بدان علت است که حکومت مطلقه از روی احتیاج حاضر است در رشته اقتصادی بعضی گذشت‌ها بکند».

۲- و امثال‌هم! مترجم:

«گرسنگی دارد می‌آید»، «مبارزه علیه گرسنگان» به توسط پلیس و «مقرارات موقتی کار شاقه» نفرت انگیز را فاش می‌ساخت و مجله «زاریا» قسمتی از جزو «تفسیر اوضاع داخلی» را، که به گرسنگی اختصاص داده شده است، در نسخه جدأگانه‌ای به عنوان یک جزو تبلیغاتی منتشر مینمود. ولی، پروردگارا، چقدر این ارتدکس‌های کوتاه نظر اصلاح ناپذیر و این دگماتیک‌هایی که گوششان به فرمان «خود زندگی» بدھکار نیست، در این مورد «یک جانبه» بوده‌اند! و امصیبتاً! تصورش را هم نمی‌توانید بکنید، در هیچ‌یک از مقالات آن‌ها حتی یک و مطلقاً یک «خواست مشخص» هم وجود نداشت که «وعده نتایج محسوس بدهد!» ای دگماتیک‌های بدبخت! چه خوب بود اینان برای تعلیم نزد کریچفسکی و مارتینف فرستاده می‌شدند تا متقادع گردند که تاکتیک عبارت است از پروشه رشد یعنی پدیده ایست رشد کنند و الخ و به این جهت باید به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی داد!

«مبارزه اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت («مبارزه اقتصادی علیه حکومت»!!) غیر از اهمیت بلاواسطه، انقلابی خود اهمیت دیگری که دارد آن است که فکر کارگران را پی در پی به مسئله بی حقوقی سیاسی خودشان سوق می‌دهد» (مارتینف صفحه ۴۴). ما این شاهد مثال را به این جهت نیاوردیم – که برای دفعه صدم و هزارم گفته‌های بالا را تکرار کنیم بلکه برای آن که در قبال این فرمول جدید و بسیار عالی مارتینف از وی به ویژه تشکر نمائیم: «مبارزه اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت». چه شاهکاری! اینجا چه استعداد غیر قابل تقليدی به کار برده شده و با چه طرز استادانه‌ای تمام اختلافات مربوط به مسائل جزئی و فرق خردۀ اختلاف‌های موجوده در بین اکونومیست‌ها برطرف شده و بدین طریق در یک عبارت کوتاه و روشن تمام کنه اکونومیسم بیان شده است، اکونومیسمی که کار را از دعوت کارگران به «مبارزه سیاسی» که آن‌ها در راه منافع عمومی کرده و بهبود حال تمام کارگران را در نظر دارند^۱ شروع کرده، تا تئوری مراحل ادامه می‌دهد و با قطع نامه کنگره حاکی از «وسیله دارای وسعت استفاده بیشتر» و غیره خاتمه می‌دهد! «مبارزه اقتصادی علیه حکومت» همان سیاست تردیونیونی است که هنوز از سیاست سوسيال دموکراسی بسیار و بسیار فاصله دارد.

ب) داستان این که چگونه مارتینف افکار پلخانف را بسط و تکامل می‌دهد

روزی رفیقی متذکر شد که: «اخيراً چقدر لومونسفن های سوسیال دمکرات در بین ما زیاد شده اند!» منظور وی از این حرف تمایل حیرت انگیزی بود که بسیاری از اشخاص متمایل به اکونومیسم نشان می‌دهند. برای این که حتماً «با عقل خود» به حقایق بزرگی (مثلًاً از این قبیل که مبارزه اقتصادی کارگران را وادار می‌کند که به مسئله‌های حقوقی خویش پی برند) برسند و با بی‌اعتنایی بزرگوارانه یک خود روی نابغه تمام آن چیزی را که تکامل پیشین فکر انقلابی جنبش انقلابی عرضه داشته است نادیده بگیرند. لومونسف - مارتینف در شماره همین خود روهای نابغه است. اگر نظری به مقاله «مسائل مبرم» وی بیافکنید خواهید دید که چگونه او «با عقل خود» به آن چیزی نزدیک می‌شود که مدت‌ها پیش اکسلرد گفته است (در این باره لومونسف ما بدیهیست که سکوت کامل اختیار می‌کند) و چگونه وی مثلًاً تازه شروع به فهمیدن این موضوع می‌کند که ما نمی‌توانیم نسبت به مخالفت این یا آن قشر بورژوازی بی‌اعتنایی باشیم. («رابوچیه دلو» شماره ۹ صفحه ۶۱، ۶۲ - این را با «پاسخ هیئت تحریریه «ر. د.» به اکسلرد صفحه ۲۲، ۲۳، ۲۴، مقایسه کنید) و غیره و غیره. اما - افسوس! فقط «نزدیک می‌شود» و فقط «شروع می‌کند» و بس، زیرا که او با تمام این احوال هنوز به قدری از افکار اکسلرد دور است که از «مبارزه اقتصادی بر ضد کارفرمایان و حکومت» سخن میراند. سه سال تمام (۱۸۹۸ - ۱۹۰۱) «رابوچیه دلو» با تمام قوا تقلا می‌کرد به افکار اکسلرد پی ببرد و معهداً به آن پی نبرد! شاید اینهم ناشی از آن است که سوسیال دموکراسی «نظیر بشر» همیشه فقط وظایف عملی شدنی را در مقابل خود قرار می‌دهد؟

ولی صفت ممیزه لومونسفن ها نه فقط این است که خیلی چیزها را نمیدانند (این هنوز آنقدرها مصیبت بزرگی نیست!) بلکه نیز آن است که جهل خویش را درک نمی‌کنند. این دیگر مصیبت واقعی است و همین مصیبت است که آن‌ها را وادار می‌کند، بالامقدمه دست به «بسط و تکامل» افکار پلخانف بزنند.

لومونسف - ماتینف چنین حکایت می‌کند:

«از موقعی که پلخانف کتاب نامبرده («راجع به وظایف سوسيالیست‌ها در مبارزه با قحطی در روسیه») را نوشته است یک عمر میگذرد. سوسيال دمکرات‌ها، که طی ده سال مبارزه اقتصادی طبقه کارگر را رهبری می‌کردند.... هنوز فرصت آنرا نکرده‌اند که تاکتیک حزبی را از لحاظ تئوری وسیعاً مستدل سازند. اکنون این مسئله نضج یافته و هر آینه ما خواسته باشیم تاکتیک مذکور را بر پایه استدلال تئوریک مبتنی سازیم، بدون شک باید آن اصول تاکتیکی را که زمانی پلخانف در کار تکامل آن بود به طور قابل ملاحظه‌ای بسط و تکامل دهیم.... ما میبایستی اکنون تفاوت بین ترویج (پروپاگاند) و تبلیغ (آژیتاسیون) را، غیر از آن چه که پلخانف گفته، معین نمائیم» (ماتینف، قبل از این موضوع گفته، پلخانف را نقل کرد: مروج (پروپاگاندیست) - ایده‌های متعدد را به یک یا چند شخص میرساند اماً مبلغ فقط یک یا فقط چند ایده می‌دهد ولی در عوض آن‌ها را به توده‌ای از اشخاص میرساند»).

«مفهومی که کلمه ترویج برای ما دارد عبارت از توضیح انقلابی تمام رژیم کنونی و یا برخی از مظاهر آنست اعم از این که این عمل به شکلی صورت گیرد که در دسترس فکر آحاد افراد قرار گیرد یا در دسترس توده وسیع مفهوم کلمه تبلیغ به معنای اخص آن (sic!) برای ما دعوت توده به عملیات معین و مشخص و مساعدت به این است که پرولتاریا در حیات اجتماعی دخالت مستقیم انقلابی داشته باشد»

ما به سوسيال دموکراسی روس - و هم چنین به سوسيال دموکراسی بین‌المللی - به مناسبت اصطلاح دقیق‌تر و عمیق‌تر جدید ماتینف شاد باش میگوئیم. تا کنون ما (با پلخانف و تمام رهبران نهضت کارگری بین‌المللی) خیال می‌کردیم که مروج اگر مثلاً همان مسئله بیکاری را بردارد باید طبیعت سرمایه‌داری بحران‌ها را توضیح دهد و علت ناگزیر بودن آن‌ها را در اجتماع کنونی نشان دهد. لزوم تبدیل جامعه را به جامعه سوسيالیستی شرح دهد و

غیره. خلاصه کلام او باید «ایده‌های متعددی» بدهد، به قدری متعدد که تمام این ایده‌ها را به طور یک جا تنها اشخاص (نسبتاً) کمی فرا خواهند گرفت. اماً مبلغ وقتی در همان موضوع صحبت می‌کند، برجسته‌ترین مثالی را می‌گیرد که همه شنوندگانش به خوبی از آن مسبوق باشند – مثلاً از گرسنگی مردن خانواده کارگر بیکار، روز افزون شدن فقر و فاقه و امثال آنرا – و تمام مساعی خود را متوجه آن می‌سازد که با استفاده از این واقعیتی که بر همه و بر هر کس معلوم است «به توده» یک ایده یعنی ایده مهم مهمل بودن وجود تضاد بین رشد ثروت و رشد فقر و فاقه را بدهد و می‌کوشد که حس ناخشنودی و تنفر از این بیدادگری دهشتناک را در توده برانگیزد ولی توضیح کامل علل این تضاد را به مروج واگذار می‌کند. از این رو عمل عمده مروج – نشریات و عمل عمده مبلغ – سخنان شفاهی است. صفاتی که مروج باید داشته باشد غیر از صفات مبلغ است. مثلاً کائوتسکی و لافارگ را ما مروج ولی ببل و گد را مبلغ مینامیم. ولی رشته سوم یا وظیفه سومی را برای فعالیت عملی معین کردن و «دعوت توده – به عملیات معین و مشخص» را به این وظیفه منسوب ساختن کاری بسیار بی معنی است. زیرا «دعوت» که یک عمل منفردیست یا مکمل طبیعی و ناگزیر مبحث تئوریک و رساله تبلیغاتی و نطق تبلیغاتی است و یا این که وظیفه صرفاً اجرائی را تشکیل می‌دهد. در حقیقت هم مثلاً مبارزه کنونی سوسیال دمکرات‌های آلمان را علیه گمرک غله بگیرید. تئوریسن‌ها تحقیقات خود را درباره سیاست گمرکی به رشته تحریر درآورده و مثلاً مردم را به مبارزه برای قراردادهای بازرگانی و برای آزادی تجارت «دعوت می‌کند»؛ مروج همین کار را در محلات و مبلغ در نطق‌های همگانی انجام می‌دهد. «عملیات مشخص» توده‌ها در این مورد عبارت است از امضا کردن تقاضانامه‌ها به عنوان رایشتاک به منظور بالا بردن گمرک غله. دعوت مردم به این فعالیت‌ها به طور غیر مستقیم کار تئوریسن‌ها، مروجین و مبلغین و به طور مستقیم کار کارگرانی است که اوراق را برای امضاء به فابریک‌ها و منازل خصوصی می‌برند ولی از «اصطلاح مارتینی» بر می‌آید که کائوتسکی و ببل – هر دو مروج هستند و برنده‌گان اوراق برای امضا – مبلغ، آیا این طور نیست؟

مثال آلمانی‌ها کلمه Verballhornung آلمانی را به خاطر آورد که ترجمه تحت الفضی آن به روسی بالهورنی کردن است. ایوان بالهورن یکی از ناشرین لیپزیکی سده شانزدهم بود که کتاب الفبائی منتشر کرد و بنا به عادت آن روز تصویر خروسی را هم روی آن جا داد و اماً به

جای شکل معمولی خروس که پاهایش سیخ دارد شکل خروسی را تصویر کرده بود که پاهایش سیخ نداشت و یک جفت تخم مرغ هم پهلویش بود. روی جلد کتاب الفبا هم نوشته بود: «چاپ تصحیح شده ایوان بالهورن». این است که از آن وقت آلمانی‌ها این گونه «تصحیح» را، که در واقع بدتر کردن می‌باشد، Verballhornung می‌نامند. وقتی انسان می‌بیند که چگونه مارتینیف‌ها افکار پلخانف را «بسط و تکامل می‌دهند» بی اختیار به یاد بالهورن می‌افتد...

چرا لومونسف ما این ترهات را «اختراع کرده»؟ برای این که نشان دهد «ایسکرا» نیز «نظیر پلخانف در پانزده سال پیش، تنها به یک جانب کار توجه می‌نماید» (صفحه ۳۹). «ایسکرا»، لااقل برای زمان حاضر وظایف ترویج را بر وظایف تبلیغ مقدم میداند (صفحه ۵۲). هر گاه خواسته باشیم این قاعده‌ای خیر را از زبان مارتینیف به زبان بشر ترجمه کنیم (چون که بشر هنوز فرصت نکرده است اصطلاح تازه کشف شده را بپذیرد) آن وقت چنین خواهد شد: «ایسکرا» وظایف ترویج سیاسی و تبلیغ سیاسی را بر این وظیفه که حاکی از طرح «خواسته‌های مشخصی در مقابل حکومت برای انجام اقدامات قانون گذاری و اداری یعنی اقداماتی است» که «نتایج محسوسی را وعده می‌دهد» (یا گر اجازه داشته باشیم لااقل یک دفعه دیگر باز اصطلاح کهنه بشر قدیمی را، که هنوز به درجه مارتینیف نرسیده است، استعمال نمائیم – بر وظیفه حاکی از طرح خواسته‌های رفرم‌های اجتماعی) مقدم می‌شمارد. ما به خواننده پیشنهاد می‌کنیم قطعه زیرین را با این ترتیب مقایسه کند:

«در این برنامه‌ها» (برنامه‌های سوسيال دمکرات‌های انقلابی) چیزی که ما را به حیرت می‌افکند این است که آن‌ها مزایای فعالیت کارگران را در پارلمان (که در کشور ما وجود ندارد) پیوسته در درجه نخست قرار می‌دهند و (به واسطه نهیلیسم انقلابی‌شان) به اهمیت شرکت کارگران در جلسات قانون گذاری کارخانه‌داران که در کشور ما وجود داشته و به امور فابریک‌ها اختصاص دارند.... و یا حتی به شرکت کارگران در انجمن‌های شهری با بی‌اعتنایی کامل می‌نگردند...»

نویسنده این قطعه همان فکری را که لومونسف – مارتینیف با عقل خود به آن رسیده است قادری بی‌پرده‌تر، روشن‌تر و آشکارتر بیان می‌کند. این نویسنده – «رابوچیه دلو». م. است که

نامش در «ضمیمه جدآگانه «رابوچایا میسل» (صفحه ۱۵) دیده می‌شود.

ج) افشاگری‌های سیاسی و «پروردش روح فعالیت انقلابی»

مارتینف که علیه «ایسکرا» «تئوری» خود را حاکی از «بالا بردن فعالیت توده کارگر» پیش کشیده است در واقع نشان داده است که تمایلش کاستن این فعالیت است زیرا اعلام داشت که وسیله ارجح و به خصوص مهم و «از همه وسیع‌تر قابل استفاده» برای بیداری و نیز میدان عمل این فعالیت همان مبارزه اقتصادی است که تمام اکونومیست‌ها در برابر آن سر تعظیم فرود می‌آورند. این گمراهی به همین علت هم شایان توجه است که هرگز تنها به ماتینف اختصاص ندارد. در حقیقت امر «بالا بردن فعالیت توده کارگر» فقط در صورتی میسر خواهد بود که ما به «تبليغات سیاسی در زمینه اقتصادی» اكتفانکنیم و اماً یکی از شرایط اساسی توسعه ضروری تبلیغات سیاسی تهیه زمینه افشاگری‌های همه جانبیه سیاسی است. معرفت سیاسی و فعالیت انقلابی توده‌ها را با هیچ چیز نمی‌توان تربیت نمود مگر به وسیله همین افشاگری‌ها. بنابراین چنین فعالیتی یکی از مهم‌ترین وظایف تمام سوسیال دموکراسی بین‌المللی است. چون که حتی آزادی سیاسی نیز ذره‌ای لزوم این افشاگری‌ها را بر طرف نساخته بلکه فقط قدری جهت آنرا تغییر می‌دهد. مثلاً در سایه همان انرژی خستگی ناپذیر و مبارزه در راه افشاگری‌های سیاسی است که حزب آلمان به مواضع خویش استحکام خاصی داده و نفوذ خود را توسعه می‌بخشد. اگر کارگران طوری تربیت نشده باشند که به همه و هر گونه موارد خودسری و ظلم، اعمال زور و سوء استفاده، اعم از این که این موارد مربوط به هر طبقه‌ای باشد جواب بدھند - و آن هم جوابی فقط از نظرگاه سوسیال دموکراسی نه غیر آن - در این صورت معرفت طبقه کارگر نمی‌تواند معرفت حقیقت‌اسیاسی باشد. هرگاه کارگران در واقایع و حوادث مشخص سیاسی و آن هم حتمأوزمره (یعنی دارای جنبه فعلی) یاد نگیرند هر یک از طبقات دیگر جامعه را در تمام مظاهر حیات فکری، اخلاقی و سیاسی‌شان مورد مشاهده قرار دهنند؛ هرگاه آن‌ها یاد نگیرند تجزیه و تحلیل ماتریالیستی و ارزیابی ماتریالیستی را عملاً در تمام جوانب فعالیت و حیات تمام طبقات و

قشرها و دستجات اهالی به کار برند، - در این صورت معرفت توده‌های کارگر نمی‌تواند معرفت حقیقتاً طبقاتی باشد. کسی که توجه و حس مشاهده و ذهن طبقه کارگر را فقط و حتی در اکثر موارد به خود وی معطوف میدارد - سوسيال دموکرات نیست. زیرا طبقه کارگر برای این که خود را بشناسد، باید بر مناسبات متقابل کلیه طبقات جامعه معاصر وقوف کامل و از آن تصویر روشنی داشته باشد - وقوف و تصوری که تنها دارای جنبه تئوریک نباشد.... یا به عبارت صحیح‌تر: بنای آن بیشتر بر تجربیات حیات سیاسی باشد تا بر تئوری. و به همین جهت موعظه سرائی اکونومیست‌های ما حاکی از این که مبارزه اقتصادی وسیله‌ایست که از همه وسیع‌تر برای جلب توده‌ها به نهضت سیاسی قابل استفاده است از لحاظ اهمیت عملی خود بینهایت زیان بخش و به منتها درجه ارجاعی است. برای این که کارگر بتواند سوسيال دموکرات بشود باید طبیعت اقتصادی و سیمای اجتماعی و سیاسی مالک و کشیش، اعیان و دهقان، دانشجو و ولگرد را روشن در نظر خود مجسم کند، جنبه‌های ضعف و قوت آن‌ها را بشناسد، بتواند به کنه آن جملات رایج و سفسطه‌های رنگارنگی که هر طبقه و هر قشر با آن‌ها نیات خود پرستانه و «باطن» حقیقی خویش را می‌پوشاند، پی ببرد، بتواند تمیز دهد که کدام یک از مؤسسات و قوانین فلان یا بهمان منافع را منعکس می‌سازند و همانا چگونه منعکس می‌سازند. ولی این «تصور روشن» را از هیچ کتابی نمی‌شود به دست آورد: این را فقط مناظر زنده و افشاری بدون فوت وقت آن چیزهایی می‌تواند به دست دهد که در لحظه کنونی در پیرامون ما روی می‌دهد و درباره آن همه و هر کس بنا به سلیقه خود صحبت و یا این که اقلال‌جوا می‌کند و در فلان و فلان واقعه، فلان و فلان پیکره و فلان و فلان حکم دادگاه و غیره و غیره متظاهر گشته است. این افشاگری‌های همه جانبی سیاسی شرط ضروری و اصلی پرورش روح فعالیت انقلابی توده می‌باشد.

چرا کارگر روس در مقابل رفتار وحشیانه پلیس نسبت به مردم، تعقیب فرق مذهبی، ضرب و شتم دهقانان، کثافت کاری‌های سانسور، شکنجه سربازان، تعقیب مقصوم‌ترین ابتكارات فرهنگی و امثال این‌ها هنوز فعالیت انقلابیش کم است؟ آیا به این علت نیست که «مبارزه اقتصادی» طبقه کارگر را به این کار «سوق نمی‌دهد» و «نتایج محسوس» کمی را به او «وعله می‌دهد» و «نتایج مثبت» آن کم است؟ خیر، تکرار می‌کنم که داشتن چنین عقیده‌ای، عیب خود را به گردن دیگران انداختن و کوته بینی (و ضمناً برنشتینیسم) خود را به

دوش تودهء کارگر انداختن است. ما باید خود و عقب ماندن خود را از جنبش تودهها مقصراً بدانیم که هنوز نتوانسته‌ایم وسایل افشاری به حد کافی پر دامنه روش و سریع تمام این پلیدی‌ها را فراهم سازیم. اگر ما این کار را بکنیم (و باید این کار را بکنیم و می‌توانیم بکنیم)، آن وقت خامترین کارگر هم خواهد فهمید و یا احساس خواهد کرد که دانشجو و پیروان فرق مذهبی، موژیک و نویسنده از طرف همان نیروی سیاهی در معرض توهین و بیدادگری هستند که زندگانی خود او را در هر قدم این قدر مورد ظلم و فشار قرار می‌دهد، و پس از این که این مطلب را احساس کرد به فکر این می‌افتد و خواه نا خواه به فکر این می‌افتد که خود نیز بر ضد این جریان واکنشی به خرج دهد و آن گاه می‌تواند امروز بر ضد سانسورچی‌ها هیاوه راه اندازد، فردا در جلو خانه فرمانداری که شورش دهقانان را خوابانده است تظاهر کند و پس فردا آن ژاندارم‌های در لباس روحانی را ، که کار انگیزاسیون مقدس را انجام می‌دهند، تأدیب نماید و غیره. ما هنوز برای این که مدارک افشا کننده همه جانبه و تازه‌ای را در بین کارگران بربیزیم خیلی کم یا تقریباً هیچ کار نکرده‌ایم. بسیاری از مها هتی هنوز این وظیفه خود را هم نمیدانند و به طور خود به خودی دنبال «مبارزه عادی روزمره» محیط محدود زندگی فابریک را گرفته‌اند. با چنین اوضاع و احوالی گفتن این که: «ایسکرا» می‌خواهد از اهمیت سیر پیشرو مبارزه عادی روزمره در مقابل ترویج ایده‌های درخشنان و مکمل بکاهد» (مارتینف صفحه ۶۱) به منزله عقب کشیدن حزب و به منزله دفاع و تجلیل از عدم آمادگی و عقب ماندگی ما است.

اما در باب دعوت تودهها به فعالیت، باید گفت که هر آینه تبلیغات جدی سیاسی و افشاگری‌های روشن و جاندار عملی شود، آن وقت این امر خود به خود صورت خواهد گرفت. مج یک نفر مجرم را در حال ارتکاب جرم گرفتن و رسوا کردن وی در همان ساعت در ملاء عام - این به خودی خود از هر گونه «دعوتی» اثرش بهتر است، اثر این امر غالباً چنان است که بعدها حتی نمی‌شود معلوم کرد که در حقیقت چه کسی توده را «دعوت کرده» و فلان و یا بهمان نقشه نمایش و غیره را پیش کشیده است. دعوت را - نه به طور کلی بلکه به مفهوم مشخص کلمه - فقط می‌توان در محل عمل کرد، فقط کسی می‌تواند دعوت نماید که خودش هم اکنون در حال حرکت است. و اما کار ما یعنی کار نگارندگان سوسیال دمکرات این است که افشاگری‌های سیاسی و تبلیغات سیاسی را عمیق‌تر، پر دامنه‌تر و قوی‌تر بکنیم.

اینک به جاست چند کلمه‌ای هم درباره «دعوت‌ها» صحبت کنیم. یگانه ارگانی که پیش از حوادث بهار کارگران را دعوت کرد که در مسئله‌ای چون فراخواندن دانشجویان به ارتش، که مطلقاً وعده هیچ گونه نتایج محسوسی نمی‌دهد، عاقلانه مداخله نمایند – «ایسکرا» بود. بلافضله بعد از انتشار امریه مورخه ۱۱ ژانویه، دائر به «فرا خواندن ۱۸۳ نفر دانشجو به ارتش» «ایسکرا» مقاله‌ای در این خصوص درج نمود (شماره ۲ ماه فوریه)^۱ و پیش از آغاز هر گونه نمایشی آشکارا دعوت می‌کرد که «کارگران به کمک دانشجویان بشتابند» و «مردم» را دعوت مینمود که به این رفتار بیشترمانه دولت بی مهابا جواب دهند. ما از همه و از فرد فرد می‌پرسیم: علت و سبب این کیفیت بر جسته و نمایان، یعنی این که مارتینف که این قدر راجع «به دعوت» صحبت می‌کرد و حتی «دعوت» را یکی از شکل‌های فعالیت میدانست، درباره این دعوت حتی کلمه‌ای هم بر زبان نراند، چه بود؟ و آیا با این تفصیل کوته بینی نیست که مارتینف «ایسکرا» را، به این علت که مردم را به حد کافی به مبارزه برای خواسته‌ای که «نتایج محسوسی و عده می‌دهند» دعوت نمی‌کند، یک جانبه میخواند؟ اکنون می‌ستهای ما، از آن جمله «رابوچیه دلو»، موفقیت خود را مديون آن بودند که خود را به رنگ کارگران عقب مانده درمی‌آوردند. ولی کارگر سوسیال دمکرات، کارگر انقلابی (عده این گونه کارگران هم روز افزون است) تمام این استدلال‌ها را درباره مبارزه برای خواسته‌ای که «وعده نتایج محسوس می‌دهند» و غیره با خشم و تنفر رد خواهد کرد. زیرا او خواهد فهمید که این نیز یکی از شقوق همان قصه کنه اضافه شدن یک کوپک به یک روبل است. چنین کارگری به ناصحین خویش در «رابوچایا میسل» و «رابوچیه دلو» خواهد گفت: بیهوده در تشویش هستید آقایان، شما با مداخله در کاری که ما خود از عهده آن برمی‌آئیم خیلی به خودتان رحمت می‌دهید ولی از انجام وظایف حقیقی خود سرمی‌پیچید. آخر این هیچ عاقلانه نیست که به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی بدhenد؛ این فقط ابتدای کار است و وظیفه عمدۀ سوسیال دموکرات‌ها این نیست زیرا که در تمام جهان و از آن جمله در روسیه هم غلب خود پلیس کارش این شده است، که به مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی بددهد و کارگران خودشان رفته این موضوع را درک می‌کنند که حکومت پشتیبان

کیست! آخر، «مبارزه اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت» که شما آنرا کشف آمریکا میدانید، در بسیاری از نقاط دور افتاده روسیه به توسط خود کارگرانی صورت میگیرد که موضوع اعتصابات را شنیده لیکن از سوسيالیسم تقریباً چیزی به گوششان نخورده است. آخر، آن «فعالیتی» که شماها با پیش کشیدن خواستهای مشخصی، که وعده نتایج محسوسی را می‌دهند، می‌خواهید از آن پشتیبانی نمائید در بین ما کارگران اکنون دیگر موجود است و ما خودمان در فعالیت روزمره سندیکائی و کوچک خود این خواستهای مشخص را اغلب بدون هرگونه کمک روشنفکران مطرح می‌کنیم. ولی چنین فعالیتی ما را قانع نمی‌کند؛ ما بچه نیستیم که بتوان با یک قلیه سیاسی «اقتصادی» سیرمان کرد؛ ما می‌خواهیم آن چه را که دیگران میدانند ما هم بدانیم، ما می‌خواهیم با همه جوانب حیات سیاسی مفصلًاً آشنا شویم و فعالانه در همه و هر گونه واقعه سیاسی شرکت نمائیم. برای این کار لازم است که روشنفکران آن چه را ما خودمان هم از آن آگاهیم کمتر تکرار کنند^۲ و

۱- این که می‌خواهند «به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی داده شود» بارزترین نشانه‌ایست از سیرفروذ آوردن در برابر جنبش خود به خودی در رشتہ فعالیت سیاسی. مبارزه اقتصادی در اکثر موارد به طور خود به خودی یا به عبارت دیگر بدون مداخله «ناشرین انقلاب یعنی روشنفکران» و بدون مداخله سوسيال دمکرات‌های آگاه جنبه سیاسی پیدا می‌کند. مثلاً مبارزه اقتصادی کارگران انگلیس بدون هر گونه شرکت سوسيالیست‌ها جنبه سیاسی پیدا کرد. اما وظیفه سوسيال دمکرات‌ها با تبلیغات سیاسی در زمینه اقتصادی پایان نمی‌یابد - وظیفه آن‌ها این است که سیاست تردیونیونی را مبدل به مبارزه سیاسی سوسيال دمکراتیک نمایند و از آن اندک تظاهرات آگاهی سیاسی که مبارزه اقتصادی در کارگران رسوخ داده استفاده نمایند تا کارگران را به مدارج آگاهی سیاسی سوسيال دمکراتیک ارتقاء دهند. امّا مارتینیف‌ها، به جای این که سطح آگاهی سیاسی را که به طور خود به خودی بیدار می‌شود ارتقا داده و به جلو سوق دهنده، در مقابل جریان خود به خودی کرنیش می‌کنند و اصرار میورزند و چه بسا تا حد تهوع اصرار میورزند، که مبارزه اقتصادی فکر کارگران را به مسئله بی حقوقی سیاسی خود «سوق می‌دهد». عیب کار این جا است، آقایان، که این بیداری خود به خودی آگاهی سیاسی تردیونیونی، فکر شماها را به مسئله وظایف سوسيال دمکراتیک خودتان «سوق نمی‌دهد»!

۲- برای تأیید این که هیچ کس از این سخنان کارگران را خطاب به اکونومیست‌ها ما بیهوده اختراع نکرده‌ایم دو شاهد می‌آوریم که مسلماً با جنبش کارگری مستقیماً آشنا بوده و کمتر از همه مایلند طرف ما «دگماتیک‌ها» را بگیرند زیرا یک نفرشان - اکونومیست است (که حتی «رابوچیه دلو» را نیز ارگان سیاسی میداند!) و دیگری تروپریست که. شاهد اولی - نگارنده مقاله «جنبش کارگری پتروگ و وظایف عملی سوسيال دموکراسی» در شماره ۶ «رابوچیه دلو» می‌باشد که مقاله‌اش، از لحاظ حقیقت گوئی و جاندار بودن خود، بسیار عالی است. او کارگران را به (۱) انقلابیون آگاه، (۲) قشر متوسط و (۳) بقیه توده کارگر تقسیم می‌نماید. قشر متوسط «غالباً به مسائل حیات سیاسی بیشتر علاقمند است تا به نزدیک‌ترین منافع اقتصادی خود که رابطه آن با شرایط عمومی اجتماعی مدت‌هاست واضح شده است».... کارگران این قشر، «رابوچایا میسل» را «سخت مورد انتقاد قرار داده» می‌گویند که: «مطلوب آن همه یک نواحت است و مطالبی است که مدت‌ها است میدانیم، مدت‌هاست که خوانده‌ایم»، «حتی در تفسیرهای

بیشتر از چیزهایی برای ما صحبت کنند که هنوز نمیدانیم و شخصاً از تجربه فابریکی و «اقتصادی» خود هیچ وقت نمی‌توانیم بدانیم یعنی: از دانش سیاسی. این دانش را شما روشنفکران می‌توانید به دست آورید و شما موظفید آنرا صد و هزار بار زیادتر از آن چه که تا به حال به ما رسانده‌اید به ما برسانید و آن هم نه تنها به شکل مباحث و رسالات و مقالات (که اکثر اوقات - ببخشید اگر بی پرده صحبت می‌کنم - خسته کننده است) بلکه حتماً به شکل افشاگری‌های جاندار آن اعمالی که حکومت و طبقات فرمانروای ما در حال حاضر در تمام شئون زندگی انجام می‌دهند. بفرمائید این وظیفه خود را با صرف قوای بیشتری انجام دهید و راجع به «افزایش فعالیت توده کارگر» قدری کمتر حرف بزنید. فعالیت ما به مراتب بیشتر از آن است که شما تصور می‌نمایید. ما قادریم با مبارزه آشکار خود در خیابان‌ها حتی از آن خواسته‌ای هم که وعده هیچ «نتایج محسوسی» را نمیدهد پشتیبانی کنیم! و کار شما نیست که فعالیت ما را «زيادتر کنید» چون که همان خود شمائید که فعالیتتان کافی نیست: در مقابل جریان خود به خودی کمتر سر فرود آورید و قدری بیشتر در فکر افزایش فعالیت خودتان باشید، آقایان!

۵) چه وجه مشترکی بین اکونومیسم و تروریسم وجود دارد؟

ما در تبصره بالا، یک اکونومیست و یک تروریست غیر سوسيال دمکرات را که تصادفاً هم عقیده درآمده بودند با هم مقایسه کردیم. ولی اگر به طور کلی به موضوع بنگریم آن وقت باید گفت که بین این و آن یک رابطه ناگزیر درونی و نه تصادفی، وجود دارد که درباره آن

سیاسی هم چیزی ندارد» (صفحه ۳۰ - ۳۱). و حتی قشر سوم هم، که: «بیشتر حساسند، جوان‌ترند و میخانه و کلیسا کمتر آن‌ها را فاسد کرده است و تقریباً هرگز امکان به دست آوردن کتابی را که دارای مضمون سیاسی باشد ندارند، در اطراف اطلاعات جسته گریخته دائز به طغیان دانشجویان اندیشیده و پدیده‌های حیات سیاسی را به طور کچ و معوج مورد تفسیر قرار می‌دهند» الخ. و اماً تروریست این طور می‌نویسد: «... اخبار راجع به جزئیات حیات فابریکی را که مربوط به شهرهای مختلف، غیر از شهر خودشان، است یکی دو بار میخوانند و سپس از خواندن دست میکشند... می‌گویند خسته کننده است... در روزنامه کارگری چیزی از حکومت نگفتن... معناپیش آنست که به کارگر مثل یک کودک خرد سال نگریسته شود... کارگر بچه نیست». (سوابودا) («آزادی») از انتشارات گروه سوسيال رولوسيونر صفحه ۶۹ - ۷۰).

ما مجبوریم ذیلاً سخن بگوئیم و موضوعیست که بحث درباره آن از لحاظ مسئله پرورش روح فعالیت انقلابی یک امر ضروریست. اکونومیستها و ترویریست‌های کنونی یک ریشه مشترک دارند و آن: سر فرود آوردن در برابر جریان خود به خودی است که ما در فصل گذشته راجع به آن، به عنوان یک پدیده عمومی، سخن راندیم و اکنون آنرا از لحاظ تأثیری که در رشتۀ فعالیت سیاسی و مبارزه سیاسی دارد مورد مذاقه قرار می‌دهیم. در نظر اول این ادعای ما ممکن است خلاف گوئی جلوه کند زیرا ظاهراً تفاوت بین کسانی که روی «مبارزه عادی روزمره» اصرار می‌ورزند و آن‌هائی که افراد جداگانه را به فداکارانه‌ترین مبارزه‌ها دعوت می‌نمایند بسیار است. ولی این خلاف گوئی نیست. اکونومیستها و ترویریست‌ها در مقابل قطب‌ها مختلف جریان خود به خودی سر فرود می‌آورند: اکونومیست‌ها – در مقابل جریان خود به خودی «نهضت صد درصد کارگری» و ترویریست‌ها در مقابل جریان خود به خودی خشم و غضب فوق العاده آتشین روش‌نگرانی که نمیدانند یا امکان ندارند فعالیت انقلابی را به نهضت کارگری در یک واحد کل به هم بپیوندند. کسی که ایمانش از این امکان سلب شده یا هرگز به آن ایمان نداشته است، حقیقتاً برایش دشوار است بجز ترور راه چاره دیگری برای اطفاء احساسات خشم آگین و انرژی انقلابی خویش بیابد. بدین طریق سر فرود آوردن هر یک از دو خط مشی مذکوره فوق در برابر جریان خود به خودی چیزی نیست جز همان آغاز عملی کردن برنامه مشهور «Credo». این برنامه چنین است: کارگران خود «علیه کارفرمایان و حکومت مبارزه اقتصادی» می‌کنند (مؤلف «Credo» باید ما را بینخد که فکر او را با سخنان ماتینف بیان می‌نماییم! ما برآنیم که حق داریم این کار ار بکنیم زیرا در «Credo» هم گفته می‌شود که چگونه فکر کارگران در جریان مبارزه اقتصادی «به رژیم سیاسی سوق می‌یابد»)، – ولی روش‌نگران مبارزه سیاسی را با قوای خویش و طبیعی است که با کمک ترور انجام می‌دهند! این یک استنتاج کاملاً منطقی و ناگزیریست که ولو کسانی که اقدام به عملی نمودن این برنامه می‌کنند خود نیز به ناگزیر بودن آن پی‌نبرده باشند، باز نمی‌شود در آن اصرار نورزید. فعالیت سیاسی دارای قانون مخصوص به خودی است، مستقل از شعور کسانی که حتی با منتهای حسن نیست مردم را به ترور و یا به جنبه سیاسی دادن به مبارزه اقتصادی دعوت می‌کنند. دوزخ هم با نیات حسنی برپا شده است و در موضوع مورد بحث نیات حسنی شخص را از سوق خود به خودی به «راه کمترین» مقاومت و به راه

برنامه صد در صد بورژوازی (Credo) نجات نمی‌دهد. بالاخره این نکته هم تصادفی نیست که بسیاری از لیبرال‌های روس - خواه لیبرال‌های آشکار و خواه لیبرال‌هایی که نقاب مارکسیستی به روی خود زده‌اند - از دل و جان علاقمند به ترور و کوشش هستند که در لحظه حاضر از رونق روحیه تروریستی پشتیبانی نمایند.

از این رو هنگامی که «گروه سوسيال - رولوسیونر سوابودا» به وجود آمد و مساعدت و همراهی همه جانبیه به جنبش کارگری را وظیفه خویش قرار داد ولی ترور را داخل برنامه خود نمود و خود را از سوسيال دموکراسی به اصطلاح مبربی دانست، آن وقت این قضیه یک بار دیگر صحبت دور اندیشی شگرف پ. ب. آکسلرد را، که در همان پایان سال ۱۸۹۷ این نتایج تزلزلات سوسيال دموکراتیک را کلمه به کلمه پیش گوئی نموده و («در اطراف مسئله وظایف و تاکتیک کنونی») و «دو دورنمای» مشهور خود آن‌ها را طرح کرده بود، تأیید نمود. تمام مباحثات و اختلافات بعدی بین سوسيال دموکرات‌های روس مانند نطفه گیاهی که در داخل بذر باشد در این دو دورنما نهفته است^۱.

از نقطه نظر مذکور، این مطلب نیز واضح می‌گردد که «رابوچیه دلو» که در مقابل جریان خود به خودی اکونومیسم نتوانست ایستادگی کند در مقابل جریان خود به خودی تروریسم هم موفق به ایستادگی نشد. بسیار جالب خواهد بود اگر استدلال مخصوصی را که «سوابودا» برای دفاع از ترور به میان آورد در اینجا ذکر کنیم. «سوابودا» «پاک انکار می‌نماید» که ترور نقش مرعوب کننده داشته باشد. (رساله «احیای انقلابی گری» صفحه ۶۴) ولی در عوض برای آن «اهمیت تهییجی» قائل می‌شود. این موضوع اولاً از این جهت که یکی از

۱- مارتینف «یک راه حل دوگانه منحصر به فرد دیگری که به واقعیت (?) نزدیک‌تر است به تصورش میرسد» («سوسيال دموکراسی و طبقه کارگر» ۱۹): «یا این که سوسيال دموکراسی رهبری مبارزه اقتصادی پرولتاریا را مستقیماً بر عهده خود می‌گیرد و بدین وسیله (!) آنرا بدل به مبارزه انقلابی طبقاتی می‌نماید»... مقصود از کلمه «بدین وسیله» از قرار معلوم رهبری مستقیم مبارزه اقتصادی است. بگذار مارتینف به ما نشان دهد که در کجا دیده شده است که فقط با یک رهبری مبارزه حرفة‌ای بتوان نهضت ترددیونیونی را به نهضت انقلابی طبقاتی بدل ساخت؟ آیا او درک نمی‌کند که برای این «تبديل» ما باید فعالانه دست به کار «رهبری مستقیم» تبلیغات همه جانبیه سیاسی بشویم؟... «و یا این که وضعیت دیگری پیش می‌آید: سوسيال دموکراسی خود را از رهبری مبارزه اقتصادی کارگران کنار می‌کشد و بدین وسیله... پر و بال خود را قطع می‌کند».... بنا به عقیده «رابوچیه دلو» که در بالا ذکر شد، این «ایسکرا» است که خود را «کنار می‌کشد» ولی ما دیدیم که «ایسکرا» برای رهبری مبارزه اقتصادی مراتب بیشتر از «رابوچیه دلو» کار انجام می‌دهد و ضمناً به این اکتفا نمی‌نماید و به خاطر این موضوع وظایف سیاسی خویش را محدود نمی‌سازد.

مدارج فساد و انحطاط آن مجموعه قدیمی (ماقبل سوسیال دمکراتیک) ایده‌های را که مردم را وادار به پیروی از ترور می‌نمود نشان می‌دهد دارای صفت مشخصه است. اعتراف به این که اکنون به وسیله ترور نمی‌شود حکومت را «مرعوب» ساخت - و بنابراین سازمان آنرا بر هم زد - در حقیقت معنایش این است که ترور به مثابه یک سیستم مبارزه و یک زمینهٔ فعالیتی که در برنامه قید شده باشد به کلی تقبیح شود. ثانیا این موضوع به خصوص از این جهت که نمونه‌ای از عدم درک وظایف حیاتی ما را در امر «پرورش فعالیت انقلابی توده» نشان می‌دهد به مراتب بیشتر دارای صفت مشخصه است. «سوابودا» ترور را به عنوان وسیله‌ای برای «تهییج» نهضت کارگری و دادن یک «تکان قوی» به آن، تبلیغ می‌نماید. مشکل است استدلالی را به تصور آورد که آشکارتر از این خود خویشتن را باطل کند! باید سؤال شود که مگر در زندگی روسیه از این گونه افتضاحات و بی ترتیبی‌ها آنقدر کم است که باید وسائل مخصوصی برای «تهییج» اختراع شود؟ از طرف دیگر اگر کسی اصولاً تهییج نمی‌شود و حتی استبداد روس هم نمی‌تواند او را تهییج کند، در این صورت مگر واضح نیست که این شخص به جنگ تن به تن میان حکومت و مشتی تروریست نیز با خونسردی کامل خواهد نگریست؟ تمام مطلب در همین است که توده‌های کارگر از پلیدی‌های زندگی روس بسیار تهییج می‌شوند ولی ما نمی‌توانیم همه آن قطرات و نهرهای هیجان مردم را، که به میزانی بی‌اندازه زیادتر از تصورات و خیالات همه ما از زندگی روس جاری است، به اصطلاح جمع و متمرکز سازیم و حال آن که لازم است همه آن‌ها را یکجا جمع نمود و از آن‌ها یک سیل عظیم به وجود آورد. رشد عظیم نهضت کارگری و عطش کارگران به نشریات سیاسی، که در فوق ذکر شد، به طور تکذیب ناپذیری قابل اجرا بودن این وظیفه را ثابت می‌نماید و اماً دعوت به ترور و هم چنین دعوت به این که به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی داده شود چیزی نیست جز شکل‌های گوناگون طفه از وظایف بسیار مبرم انقلابیون روس که عبارت است از فراهم ساختن موجبات اجرای تبلیغات همه جانبی سیاسی. «سوابودا» می‌خواهد ترور را جایگزین تبلیغات کند و صاف و پوست کنده این طور اظهار عقیده می‌کند که «وقتی تبلیغات شدید و پر حرارت در بین توده‌ها شروع شود نقش تهییج کننده آن بازی شده است» (صفحه ۶۸ «احیای انقلابیگری»). اتفاقاً همین موضوع نشان می‌دهد که

تروریست‌ها و اکونومیست‌ها هیچ یک، با وجود گواه بارز حوادث بهار^۱، برای فعالیت انقلابی توده‌ها ارزش کافی قائل نیستند. دسته‌ء اول به جستجوی «وسائل تهییج» مصنوعی می‌روند و دسته‌ء دیگر از «خواست‌های مشخص» دم میزند. نه این دسته و نه آن دسته هیچ یک به توسعه فعالیت خود در امر تبلیغات سیاسی و فراهم نمودن موجبات افشاگری‌های سیاسی دقیق و توجه کافی نمی‌کند و حال آن که هیچ چیز را نه حالا و نه در هیچ موقع دیگری نمی‌توان جایگزین این کار کرد.

و) طبقه‌ء کارگر - مبارز پیش قدم در راه دموکراسی

ما دیدیم که اجرای تبلیغات سیاسی بسیار وسیع و بنابراین فراهم نمودن موجبات افشاگری‌های همه جانبی سیاسی نیز وظیفه مطلقاً ضروری و مبرم‌ترین وظیفه ضروری فعالیت است، به شرطی که این فعالیت حقیقتاً سوسيال دموکراتیک باشد. ولی ما فقط به علت احتیاج بسیار مبرم طبقه‌ء کارگر به دانش سیاسی و تربیت سیاسی، این نتیجه را حاصل نمودیم و حال آن که اگر مسئله تنها این طور طرح می‌شد خیلی محدود بود و وظایف دموکراتیک عمومی هر گونه سوسيال دموکراسی عموماً و سوسيال دموکراسی کنونی روس خصوصاً از نظر دور می‌شد. برای این که این قاعده را به قدر امکان مشخص‌تر توضیح دهیم کوشش می‌کنیم موضوع را از جانبی که به فکر یک اکونومیست از همه نزدیک‌تر است، یعنی از جهت عملی مورد بررسی قرار دهیم. در این که شعور سیاسی طبقه‌ء کارگر را باید توسعه داد «همه موافقند». ولی این سؤال پیش می‌آید که این کار را چگونه باید کرد و برای انجام آن چه لازم است؟ مبارزه اقتصادی فکر کارگران را تنها به مسئله رفتار حکومت نسبت به طبقه‌ء کارگر «سوق می‌دهد» و بنابراین هر قدر هم که ما بر سر وظیفه «جنبه سیاسی دادن به همان مبارزه اقتصادی» زحمت بکشیم باز هم هرگز نخواهیم توانست در چهار چوب این وظیفه شعور سیاسی کارگران را (تا حدود شعور سیاسی سوسيال دموکراسی)

۱- منظور بهار سال ۱۹۰۱ است که در آن نمایش‌های بزرگی در خیابان‌ها شروع شد (تبصره لینین به چاپ سال ۱۹۰۷).^۵

توسعه دهیم، چونکه اصولاً خود این چهار چوب تنگ است. ارزشی را که ما به فرمول مارتینف می‌دهیم هرگز به آن علت نیست که این فرمول استعداد مارتینف را در گمراه کردن مجسم می‌سازد بلکه به این علت است که فرمول مذکور اشتباه اصلی همه‌ء اکونومیست‌ها، یعنی اعتقاد آن‌ها را به این که می‌توان آگاهی طبقاتی و سیاسی کارگران را از درون به اصطلاح مبارزه اقتصادی آن‌ها یعنی فقط (یا اقلابه طور عمده) بر مبنای این مبارزه و فقط (یا اقلابه طور عمده) بر مبنای این مبارزه و فقط (یا اقلابه طور عمده) با اتکاء به این مبارزه توسعه داد، به طور بارزی بیان می‌نماید. چنین نظریه‌ئی از ریشه خطاست، – و علت آن به ویژه این است که اکونومیست‌ها در حالی که از جر و بحث ما با خود ناخرسندند، نمی‌خواهند راجع به منشأ اختلافات به طور جدی بیندیشند و نتیجه چنین می‌شود که ما به هیچ وجه منظور یک دیگر را نمی‌فهمیم و به زبان‌های مختلفی گفتگو می‌کنیم.

شعور سیاسی طبقاتی را فقط از بیرون، یعنی از بیرون مبارزه اقتصادی و از بیرون مدار مناسبات کارگران با کارفرمایان می‌توان برای کارگر آورد. رشته‌ای که این دانش را فقط از آن می‌توان تحصیل نمود رشته مناسبات تمام طبقات و قشرها با دولت و حکومت و رشته ارتباط متقابل بین تمام طبقات می‌باشد. از این رو به پرسش: چه باید کرد تا به کارگران دانش سیاسی داده شود؟ نمی‌توان فقط این یک پاسخ را داد که: «باید میان کارگران رفت»، پاسخی که پراتیسین‌ها و به خصوص پراتیسین‌هایی که متمایل به اکونومیسم هستند در اکثر موارد به آن اکتفا می‌نمایند. برای این که به کارگران دانش سیاسی داده شود، سوسیال دمکرات‌ها باید میان کلیه طبقات اهالی بیرون و باید دستجات ارتش خود را به تمام اطراف روانه سازند.

ما عمداً یک چنین فرمول زبر و ناهمواری را اختیار می‌کنیم و عمداً مطلب را این قدر ساده بیان مینماییم – و این به هیچ وجه حاکی از تمایل ما به نقیض گوئی نیست بلکه برای آن است که فکر اکونومیست‌ها را به آن وظایفی که نسبت به آن به طور غیر قابل عفوی بی اعتمانی می‌کند و نیز به آن فرقی «سوق دهیم» که بین سیاست تردیونیونی و سوسیال دمکراتیک وجود دارد و آنان نمی‌خواهند آن را بفهمند. به همین علت از خواننده خواهشمندیم برآشفته نشده و به دقت سخن ما را تا آخر گوش کند.

شما یک محفل سوسیال دمکرات را نظیر آن چه که در سال‌های اخیر بیش از همه معمول

شده است در نظر بگیرید و کار آن را به دقت مورد بررسی قرار دهید. این مhoffل «با کارگران رابطه» دارد و به همین اکتفا می‌نماید، اوراقی نشر می‌کند که در آن‌ها سوء استفاده‌های فابریک‌ها، جانبداری حکومت از سرمایه‌داران و مظالم پلیس شلاق کوب می‌شود؛ در جلسات کارگران صحبت معمولاً^۱ یا تقریباً از دایرهٔ همان موضوعات خارج نمی‌گردد؛ کنفرانس و مصاحبه دربارهٔ تاریخ جنبش انقلابی و مسائل سیاسی داخلی و خارجی حکومت ما و دربارهٔ مسائل تکامل اقتصادی روسیه و اروپا و موقعیت طبقات مختلف در جامعه کنونی بسیار به ندرت صورت می‌گیرد، فکر تحصیل رابطه و توسعهٔ منظم آن با سایر طبقات حتی به خاطر کسی هم خطور نمی‌کند. اصولاً^۲ اعضای این مhoffل یک نفر رهبر ایدآل را غالباً در نظر خود طوری تصویر می‌کنند که به مراتب بیشتر شبیه به منشی ترددیونیون است تا به یک نفر سوسيالیست و پیشوای سیاسی. زیرا مثلاً منشی هر ترددیونیون انگلیسی همیشه به کارگران کمک می‌کند تا به مبارزهٔ اقتصادی بپردازنند، وضعیت فابری‌ها را افشا می‌نماید، غیر عادلانه بودن قوانین و اقداماتی را، که مخل آزادی اعتصابات و آزادی تعیین پست‌های نگهبانی (برای این که به عموم اخطار کند که در این کارخانه اعتصاب است)، توضیح می‌دهد، مغرض بودن مأمور حکمیت را که خود منتبه به طبقات بورژوازی ملت است نشان می‌دهد و غیره و غیره. خلاصه کلام هر منشی ترددیونیون به «مبارزهٔ اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» کمک می‌نماید. خیلی هم نمی‌توان اصرار ورزید که این هنوز سوسيال دموکراتیسم نیست و ایدآل سوسيال دمکرات باید منشی ترددیونیون نبوده، بلکه سخنور توده‌ای باشد که بتواند در مقابل همه و هر گونه مظاهر خودسری و ستمکاری در هر جائی که روی داده و مربوط به هر قشر و طبقه‌ای که باشد جواب گوید، بتواند همه‌ء این مظاهر را به صورت یک تصویر تعدیات پلیسی و استثمار سرمایه‌داری تلخیص نماید، بتواند از هر چیز جزئی، برای تشریح عقاید سوسيالیستی و خواسته‌های دموکراتیک خود در برایر همه و نیز برای توضیح اهمیت تاریخی جهانی مبارزهٔ آزادی طلبانهٔ پرولتاریا به عموم، استفاده نماید. مثلاً رهبرانی نظیر روبرت نایت (منشی و لیدر مشهور جمعیت دیگسازان که یکی از مقتدرترین ترددیونیون‌های انگلیس است) و ویلهلم لیبکنخشت را با هم مقایسه نماید – و سعی کنید آن تنافضاتی را که مارتینف اختلافات خود را با «ایسکرا» در قالب آن قرار می‌دهد با این دو شخص تطبیق دهید. شما خواهید دید – من شروع به ورق زدن مقالهٔ مارتینف می‌کنم –

که ر. نایت به مراتب بیشتر «توده را به عملیات معین و مشخص دعوت مینمود» (صفحه ۳۹) و حال آن که و. لیبکنخت بیشتر «به توضیح انقلابی تمام رژیم کنونی و یا برخی از مظاهر آن» اشتغال ورزیده است (صفحه ۳۸ - ۳۹); ر. نایت «نزدیک‌ترین خواستهای پرولتاریا را فرموله نموده و وسایل عملی شدن آن‌ها را نشان می‌داد» (صفحه ۴۱) اما و. لیبکنخت در عین این که این کار را می‌کرد «در عین حال از رهبری بر فعالیت مؤثر قشرهای گوناگون اپوزیسیون» و «دیگته کردن برنامه مثبت عمل برای آن‌ها» (صفحه ۴۱)^۱ نیز خودداری نمی‌کرد؛ ر. نایت به ویژه میکوشید «حتی‌المقدور به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی دهد» (صفحه ۴۲) و با شایستگی کامل می‌توانست «در مقابل حکومت خواستهای مشخصی را قرار دهد که نتایج معین محسوسی را وعده بدهد، (۴۳) و حال آن که و. لیبکنخت به مراتب بیشتر مشغول «افشاگری‌های» «یکجانبه» بود (صفحه ۴۰); ر. نایت به «سیر پیشرو مبارزه عادی روزمره» بیشتر اهمیت می‌داد (صفحه ۶۱) اما لیبکنخت - «به ترویج ایده‌های درخشنan و مکمل» (صفحه ۶۱). لیبکنخت از روزنامه‌ای که تحت رهبری وی بود یک «ارگان اپوزیسیون انقلابی» به وجود می‌آورد که «نظمات ما و به ویژه نظمات سیاسی ما را تا آن جائی که با منافع قشرهای گوناگون اهالی تصادم می‌نمایند فاش و بر ملا می‌کند» (صفحه ۶۳) و حال آن که ر. نایت «در راه آرمان کارگری کار می‌کرد و با مبارزه پرولتاریائی رابطه درونی محکم داشت» (صفحه ۶۳)- این در صورتی است که «رابطه درونی محکم» را به معنای سرفراود آوردن در مقابل جریان خود به خودی آن بفهمیم که فوقاً در مثال کریچفسکی و مارتینف اطمینان داشت که «بدین وسیله خود تأثیر و نفوذ خود را محدود مینمود» و البته مثل مارتینف اطمینان داشت که «بدین وسیله خود تأثیر و نفوذ را بعرنج‌تر کرده است» (صفحه ۶۳). خلاصه کلام شما خواهید دید که مارتینف سوسيال دموکراسی را *de facto*^۲ به درجه تردیونیونیسم تنزل می‌دهد گو این کار را به هیچ وجه به آن علت نمی‌کند که خیر خواه سوسيال دموکراسی نیست بلکه بدان علت که به جای این که به خود زحمت داده به افکار پلخانف پی ببرد، قدری در بسط و تکامل افکار پلخانف شتاب کرده است.

۱- مثلاً در موقع جنگ پروس و فرانسه لیبکنخت برنامه عملیات را برای تمام دموکراسی- دیگته می‌کرد - در سال ۱۸۴۸ مارکس و انگلس این کار را از این هم بیشتر می‌کردند.

۲- عملاً، در کردار متراجم:

باری به مطلب خود باز گردیم. ما گفتیم که سوسیال دمکرات، هر گاه فقط در گفتار طرفدار لزوم بسط همه جانبه آگاهی سیاسی پرولتاریا نباشد، باید «به میان تمام طبقات اهالی برود». در اینجا این سوالات به میان می‌آید که: چگونه باید این کار را کرد؟ آیا ما برای این کار نیرو داریم؟ آیا برای چنین کاری در میان تمام طبقات دیگر زمینه موجود هست؟ آیا این عمل به معنی عقب نشینی از نظریه طبقاتی یا منجر شدن به چنین عقب نشینی نیست؟ روی این سوالات قدری مکث کنیم.

ما باید هم به سمت تئوریسین، هم به سمت مروج، هم به سمت مُبلغ و هم به سمت سازمانده «به میان تمام طبقات اهالی برویم». در این که فعالیت تئوریک سوسیال دمکرات‌ها باید متوجه بررسی تمام خصوصیات موقعیت اجتماعی و سیاسی طبقات گوناگون شود، - هیچ کس شبههای ندارد. اما در این زمینه نسبت به کاری که متوجه بررسی خصوصیات زندگی فابریکی است، بی اندازه کم و به طور نامتناسبی کم کار می‌شود. در کمیته‌ها و محفل‌ها شما به اشخاصی برمی‌خورید که حتی برای پیدا کردن آشنائی خاص با فلان رشته توپیلید مصنوعات آهن به تعمق می‌پردازنند، - ولی تقریباً، ولو برای نمونه هم باشد در بین اعضای تشکیلات (که چنان که اغلب پیش می‌آید به علی ناگزیرند از فعالیت عملی دور گردند) به کسی برنمی‌خورید که اختصاصاً کارش این باشد که مدارکی درباره فلان مسئله روزمره زندگی اجتماعی و سیاسی ما جمع کنند که بتواند برای کار سوسیال دموکراتیک در سایر قشرهای اهالی موجبی به دست دهد. وقتی از کم بودن آمادگی اکثریت رهبران کنونی جنبش کارگری سخن گفته می‌شود، نمی‌توان موضوع آماده شدن در این مورد را نیز از یاد برد زیرا این موضوع نیز به درک «اکنونمیست مآبانه» «رابطه درونی محکم با مبارزه پرولتاریائی» مربوط است. اما بدیهی است که مهم‌ترین مسئله در این مورد عبارتست از ترویج و تبلیغ در میان تمام قشرهای مردم. برای سوسیال دمکرات اروپای غربی این وظیفه را جلسات و اجتماعات مردم، که هر کس مایل است می‌تواند به آن جا برود و نیز پارلمانی که او در آن جا در برابر وکلای تمام طبقات سخنرانی می‌کند، آسان می‌گردداند. ما نه پارلمان داریم، نه آزادی اجتماعات، ولی معهذا می‌توانیم از کارگرانی که مایلند گفته‌های یک نفر سوسیال دمکرات را بشنوند جلساتی تشکیل دهیم. ما هم چنین باید بتوانیم از نمایندگان همه و هر گونه طبقات اهالی، همین قدر که مایل به شنیدن گفته‌های یک نفر دموکرات باشند،

جلساتی تشکیل دهیم. زیرا کسی که در عمل فراموش کند که «کمونیست‌ها از هرگونه نهضت انقلابی پشتیبانی می‌کنند» و از این رو ما موظفند، بدون این که دقیقه‌ای عقاید سوسیالیستی خود را پنهان دارند وظایف عمومی دموکراسی را در برایر تمام مردم بیان و خاطر نشان کنند، آن کس سوسیال دمکرات نیست. کسی که در عمل فراموش کند که وظیفه‌اش این است که در طرح و تشدید و حل هر گونه مسائل عمومی دموکراتیک در پیش‌آپیش همه باشد، آن کس سوسیال دمکرات نیست.

ممکن است خواننده بی حوصله سخن ما را قطع کند و بگوید: «با این فکر همه کاملاً موافقند!» و در دستورالعمل نوین برای هیئت تحریریه روزنامه «رابوچیه دلو» که در آخرین کنگره اتحادیه (۳۲) تصویب شد، صریحاً گفته می‌شود که: «کلیه پدیده‌ها و حوادث زندگی اجتماعی و سیاسی که با پرولتاریا، خواه مستقیماً به عنوان طبقه جداگانه و خواه به عنوان پیش‌آهنگ تمام قوای انقلابی در مبارزه در راه آزادی تماس میابند باید به منظور ترویج و تبلیغ سیاسی مورد استفاده قرار گیرند» («دو کنگره» صفحه ۱۷ تکیه روی کلمات از ماست). آری، این‌ها سخنان بسیار صحیح و بسیار خوبی است، و هر گاه «رابوچیه دلو» به این سخنان پی‌میرد و همراه با این سخنان چیز دیگری که با این‌ها مغایرت داشته باشد نمی‌گفت، ما کاملاً راضی بودیم. خود را «پیش‌آهنگ» و دسته پیشو نامیدن کم است. باید عمل هم طوری باشد که همه دسته‌های دیگر ببینند و ناگزیر معرف گرددند که ما پیش‌آپیش دیگران می‌رویم و ما از خواننده می‌پرسیم: آیا ممکن است نمایندگان سایر «دسته‌ها» چنان احمق باشند که «پیش‌آهنگ» بودن ما را با حرف باور کنند؟ مثلاً یک همچو منظره‌ای را در نظر خود مجسم کنید. سوسیال دموکراتی نزد «دسته» رادیکال‌ها یا مشروطه طلبان لیبرال تحصیل کرده روس می‌آید و به آن‌ها می‌گوید: ما پیش‌آهنگیم: «اکنون در برابر ما این وظیفه قرار گرفته است که چگونه حتی‌الامکان به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی بدهیم». آن رادیکال یا مشروطه طلبی که قدری عاقل باشد (بین رادیکال‌ها و مشروطه طلبان روس هم اشخاص عاقل بسیارند) از شنیدن این حرف پوزخند خواهد زد و خواهد گفت (البته در دلش زیرا که در اکثر موارد او دیپلوماتیکی است): «عجب آدم ساده لوحی است این «پیش‌آهنگ»! حتی این را هم نمی‌فهمد که به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی دادن، وظیفه ما یعنی نمایندگان پیشو دموکراسی بورژوازی است. مگر نه این است که ما

هم مانند همه بورژواهای اروپای باختری می‌خواهیم کارگران را به سیاست جلب کنیم، منتها فقط به سیاست ترددیونیونی نه به سیاست سوسيال دمکراتیک. سیاست ترددیونیونی طبقه کارگر همان سیاست بورژوازی طبقه کارگر است و طرزی هم که این «پیش آهنگ» وظایف خود را فرمول بندی می‌کند همان طرز فرمولبندی سیاست ترددیونیونی است! از این رو بگذار آن‌ها هر قدر میل دارند خودشان را سوسيال دموکرات بنامند. من که بچه نیستم تا برای خاطر اتیکت از جا دربروم! فقط بگذار مردم تحت تأثیر این دگماتیک‌های ارتدکس زیانکار اقع نگردند، بگذار «آزادی انتقاد» را برای کسانی که سوسيال دموکراسی را از روی نفهمی به مجرای ترددیونیونی میکشانند باقی بگذارند!»

و وقتی که مشروطه طلب ما میفهمد که سوسيال دموکرات‌هائی که دم از پیش آهنگی سوسيال دموکراسی میزنند، اکنون که در جنبش ما جریان خود به خودی تقریباً رواج کامل دارد، پیش از هر چیزی در عالم از «مبالغه در کاهش اهمیت عنصر خود به خودی» و از «تقلیل اهمیت سیر پیشروی مبارزه عادی روزمره در مقابل ترویج ایده‌های درخشنان و مکمل» و غیره و غیره بیم دارند، آنگاه تبسم خفیف وی به قهقهه رعد آسا بدل می‌شود! او می‌گوید: عجب دسته «پیشروئی» که میترسد مباداً آگاهی از جریان خود به خودی جلو افتاد، میترسد «نقشه» جسورانه‌ای پیش کشد که ناگزیر مورد قبول عموم، حتی مخالفین واقع گردد. بلکه این‌ها کلمه «پیش آهنگ» را با کلمه «پس آهنگ» اشتباه می‌کنند؟

حقیقتاً هم در استدلال زیرین مارتینف دقت نمائید. نامبرده در صفحه ۴۰ می‌گوید که تاکتیک افشاء کننده «ایسکرا» یک جانبه است و «هر قدر هم ما تخم عدم اعتماد و نفرت نسبت به حکومت بکاریم، معهذا مدامی که موفق نشده‌ایم برای سرنگون ساختن آن، دامنه انرژی فعالانه اجتماعی را به قدر کفايت بسط دهیم، به مقصد نائل نخواهیم گشت». به طور معتبرضانه باید گفت که ما با این دلسوی نسبت به افزایش فعالیت توده‌ها که در عین حال کوششی است که برای کاهش فعالیت خویش می‌شود، آشنا هستیم. ولی اکنون مطلب بر سر این نیست. پس مارتینف در اینجا از انرژی انقلابی («برای سرنگون ساختن») سخن میراند. ولی به چه نتیجه‌ای میرسد؟ چون در موقع عادی قشرهای گوناگون اجتماعی ناگزیر از طرق مختلفی می‌روند «لذا واضح است که ما سوسيال دمکرات‌ها نمی‌توانیم در آن واحد فعالیت مؤثر قشرهای گوناگون اپوزیسیون را رهبری کنیم، نمی‌توانیم برای آن‌ها برنامه مثبت عمل

را دیکته نمائیم، نمی‌توانیم به آن‌ها نشان دهیم که با چه وسایلی باید برای منافع خویش هر روز مبارزه کرد.... قشرهای لیبرال خودشان درباره مبارزه فعالانه در راه نزدیک‌ترین منافع خویش، یعنی مبارزه‌ای که آنان را با رژیم سیاسی موجوده ما مصادم خواهد نمود، اهتمام خواهند ورزید» (صفحه ۴۱) بدین طریق مارتینف، پس از آغاز سخن درباره انرژی انقلابی و مبارزه فعال برای سرنگون کردن حکومت مطلقه، بالاصله به سوی انرژی حرفة‌ای و مبارزه فعال در راه نزدیک‌ترین منافع منحرف شد! به خودی خود معلوم است که ما نمی‌توانیم مبارزه دانشجویان، لیبرال‌ها و غیره را در راه «نزدیک‌ترین منافع» آنان رهبری کنیم و لیکن بحث بر سر این موضوع نبود، آقای اکونومیست بزرگوار! بحث بر سر امکان و لزوم شرکت قشرهای اجتماعی گوناگون برای سرنگون کردن حکومت مطلقه بود و ما این «فعالیت مؤثر قشرهای گوناگون اپوزیسیون را نه تنها می‌توانیم رهبری کنیم، بلکه، اگر بخواهیم «پیش آهنگ» باشیم، حتماً هم باید رهبری بکنیم. برای این که دانشجویان ما، لیبرال‌های ما و غیره «با رژیم سیاسی موجوده ما مصادم گردند» برای این کار نه فقط آن‌ها خودشان بلکه قبل از همه و بیشتر از همه خود پلیس و خود مأمورین عالی رتبه حکومت مطلقه اهتمام خواهند ورزید. ولی «ما» اگر می‌خواهیم دموکرات‌های پیشرو باشیم باید هم‌مان مصروف آن باشد که فکر اشخاصی را که فقط از انتظامات دانشگاه‌ها و یا فقط از زمستواها (۳۳) و غیره ناراضی هستند به پوچ و بی مصرف بودن تمام این نظم سیاسی سوق دهیم. ما باید وظیفه‌ای بر عهده خود گیریم که تحت رهبری حزب خود موجبات چنان مبارزه سیاسی همه جانبه‌ای را فراهم آوریم که همه و هر گونه قشرهای اپوزیسیون ضد حکومت بتوانند به قدر مقدور به این مبارزه و به این حزب یاری نموده و واقعاً به یاری و مساعدت آن همت گمارند. ما باید از پراتیسین‌های سوسیال دمکرات چنان پیشوایان سیاسی به بار آوریم که بتوانند تمام مظاهر این مبارزه همه جانبه را رهبری نمایند، بتوانند، در موقع لزوم، هم به دانشجویان مضطرب، هم به ناراضیان زمستواها، هم به پیروان خشمگین فرق مختلف مذهبی، هم به آموزگاران توده‌ای رنجیده خاطر و غیره و غیره برنامه مثبت عمل را دیکته کنند. به این جهت این ادعای مارتینف یه کلی عاری از صحت است که «ما در مورد آنان فقط نقش منفی افشاء کننده نظامات موجوده را می‌توانیم بازی کنیم.... ما فقط ممکن است امیدواری‌هایی را که آن‌ها به کمیسیون‌های مختلف دولتی دارند برباد دهیم» (تکیه

روی کلمات از ماست). مارتینف با این اظهاراتش نشان می‌دهد که در مسئله نقش حقیقی «پیش آهنگ» انقلابی مطلقاً چیزی نمی‌فهمد. و هر گاه خواننده متوجه این نکته باشد، آن وقت به مفهوم حقیقی این آخرین گفته‌های مارتینف پی خواهد برد: ««ایسکرا» ارگان اپوزیسیون انقلابی است که نظمات ما و به ویژه نظمات سیاسی ما را تا آن جائی که با منافع قشرهای کاملاً گوناگون اهالی تصادم می‌نماید فاش و بر ملا می‌کند. ولی ما، فقط در راه آرمان کارگری کار کرده و خواهیم کرد و با مبارزه پرولتاریا، رابطه درونی محکم داریم. وقتی ما دایره تأثیر و نفوذ خود را محدود می‌کنیم بدین وسیله خود تأثیر و نفوذ را هم بعرنج تر می‌سازیم» (صفحه ۶۳) مفهوم حقیقی این استنتاج بدین قرار است: «ایسکرا» می‌خواهد سیاست ترددیونیونی طبقه کارگر را (که پرایسین‌های ما از روی سوء تفاهم یا به واسطه آماده نبودن و یا از روی اعتقاد اغلب اوقات به این سیاست اکتفا می‌نمایند) تا درجه سیاست سوسيال دمکراتیک ارتقاء دهد. ولی «رابوچیه دلو» می‌خواهد سیاست سوسيال دمکراتیک را تا درجه سیاست ترددیونیونی تنزل دهد. و آن وقت با این وضع باز «رابوچیه دلو» به همه و هر کس اطمینان می‌دهد که این - «دو خط مشی را می‌توان در کار عمومی کاملاً با یکدیگر وفق داد» - !!

O. sancta simplicitas!

جلوتر برویم. آیا ما آن نیرو را داریم که ترویج و تبلیغ خود را متوجه تمام طبقات اهالی نمائیم؟ آری. البته. اکونومیست‌های ما، که اغلب مایل به انکار این موضوع هستند، آن گام بزرگی را که جنبش ما از سال ۱۸۹۴ (تقریباً) تا ۱۹۰۱ به جلو برداشته است فراموش می‌کنند. این‌ها «دنباله روهای» حقیقی هستند که اغلب تحت تأثیر تصورات دوران ابتدائی جنبش ما، که مدت‌ها است سپری شده، زندگی می‌کنند. آن زمان واقعاً قوای ما به طور حیرت انگیزی کم بود، در آن زمان تصمیم راسخ به این که همگی برای کار میان کارگران بروند و تقبیح شدید هر گونه انحراف از این کار یک امر طبیعی و مشروع بود، آن زمان تمام وظیفه ما عبارت از آن بود که در میان طبقه کارگر استوار گردیم. اکنون قوای عظیمی به جنبش جلب شده، بهترین نمایندگان نسل جوان طبقات تحصیل کرده تماماً به سوی ما رو آور شده‌اند. در همه جا و در تمام ایالات کسانی که در جنبش شرکت نموده یا مایلند در جنبش شرکت ورزند و اشخاصی که گرایش به سوی سوسيال دموکراسی دارند ناگزیرند دست روی دست

بگذارند (و حال آن که در سال ۱۸۹۴ سوسیال دمکرات‌های روس را با انگشت ممکن بود شمرد). یکی از نواقص اصلی سیاسی و سازمانی جنبش ما این است که ما نمی‌توانیم همه این قوا را به کار اندازیم و به همه کار مناسب محول نمائیم (در این باره در فصل آینده مفصل‌تر بحث خواهیم نمود). اکثریت هنگفت این قوا از امکان «رفتن میان کارگران» کاملاً محروم‌مند و بنابراین درباره خطر انصراف قوا از کار اصلی ما جای سخنی هم نمی‌توند باشد. برای این که یک دانش سیاسی حقیقی، همه جانبه و زنده در اختیار کارگران گذاشته شود، باید در همه جا، در تمام قشرهای اجتماعی و در هر موضعی، که امکان شناسائی فنرهای درونی محرک مکانیسم دولتی ما در آن جا هست، از «افراد خودی» یعنی سوسیال دمکرات‌ها وجود داشته باشند. و این گونه اشخاص نه تنها از لحاظ ترویج و تبلیغ بلکه به مراتب بیش از آن از لحاظ تشکیلاتی لازمند.

آیا برای فعالیت در میان تمام طبقات اهالی زمینه موجود است؟ کسی که این را نمی‌بیند، در این جا هم باز سطح آگاهی‌اش، از جنبش خود به خودی توده‌ها عقبتر است. جنبش کارگری موجب شده و می‌شود که دسته‌ای ناراضی، دسته‌ی دیگر به پشتیبانی اپوزیسیون امیدوار و دسته‌ی سوم به قابل دوام نبودن حکومت مطلقه و ورشکستگی ناگزیر آن معتقد گردند. اگر ما به این وظیفه خود آگاه نبودیم که باید از همه و هر گونه مظاهر نارضایتی استفاده کنیم و تمام ذرات اعتراض را، ولی در حالت جنینی هم باشد جمع آوری نمائیم و مورد مطالعه قرار دهیم، در این صورت فقط در گفتار «سیاست مدار» و سوسیال دمکرات می‌بودیم (که نظائر آن در زندگی بسیار و بسیار است). لازم به تذکر نیست که تمام توده‌ی چندین میلیونی دهقانان زحمتکش، پیشه‌وران، صنعتگران خرد پا و غیره نیز همیشه با ذوق و شوق به تبلیغات یک نفر سوسیال دمکرات کم و بیش ماهر گوش خواهند داد. ولی آیا اصولاً ممکن است ولو یک طبقه از اهالی را نشان داد که در میان آن اشخاص، دسته‌ها و محافظی وجود نداشته باشند که از بیدادگری و خود سری ناراضی بوده و بالنتیجه در دسترس تبلیغات یک نفر سوسیال دموکرات که بیان کننده دردناک‌ترین نیازمندی‌های عمومی دموکراتیک است قرار نگیرند؟ و اما اگر کسی بخواهد چگونگی این تبلیغات سیاسی یک نفر سوسیال دمکرات را در بین تمام طبقات و قشرهای اهالی در نظر خود مجسم نماید، ما او را متوجه افشاگری‌های سیاسی به معنای وسیع این کلمه می‌کنیم که به مثابه وسیله عمده (ولی

البته نه یگانه وسیله) این تبلیغات است.

من در مقاله «از جه باید شروع کرد؟» «ایسکرا» شماره ۴، ماه مه سال ۱۹۰۱)، که لازم خواهد شد درباره آن ذیلاً به طور مفصل بحث کنیم، نوشته بودم –

«ما باید در فشرهای کم و بیش آگاه مردم شوق و ذوق افشاگری‌های سیاسی را تحریک کنیم. نباید متأثر شد از این که نداهائی که برای افشاری رژیم سیاسی برمیخیرد در حال حاضر تا این درجه ضعیف، نادر و محجوبانه است. علت این به هیچ وجه سازش عمومی با خودسری پلیس نیست، بلکه علت آن است که اشخاصی که قادر و آماده افشا کردن می‌باشند فاقد تربیونی هستند که از آن جا بتوانند سخن بگویند ، فاقد شنوندگانی هستند که با شوق و ذوق حرف ناطق را گوش کنند و او را تشویق و پشت گرم نمایند – این اشخاص در هیچ جا بین مردم چنین نیروئی را نمی‌بینند که ارزش داشته باشد در مقابل آن از حکومت «فعال مایشاء» روس شکایت نمایند.... ما اکنون یارای آنرا داریم و موظفیم که برای افشاری حکومت تزاری در برابر عامه مردم تربیونی برپا کنیم؛ – چنین تربیونی باید روزنامه سوسيال دمکرات باشد»^۱.

چنین شنوندگان ایده‌آلی برای افشاگری‌های سیاسی همانا طبقه کارگر است که برای وی دانش همه جانبی و زنده سیاسی قبل از هر چیز و بیش از هر چیز ضروریست و از همه زیادتر شایستگی آنرا دارد که این دانش را در مبارزه فعالانه به کار بندد، ولو این که این مبارزه وعده هیچ گونه «نتایج محسوسی» را هم ندهد. و اما تربیون افشاء در برابر عامه مردم فقط می‌تواند یک روزنامه برای سراسر روسیه باشد. «در اروپای کنونی جنبشی که سزاوار داشتن نام سیاسی باشد بدون ارگان سیاسی غیر ممکن است» و روسیه هم از این لحاظ بدون شبهه جزو اروپای کنونی می‌باشد. اکنون دیر گاهی است که در کشور ما مطبوعات به عنوان نیروئی عرض وجود می‌کند و گرنه حکومت برای تطمیع آن و یاری رسانیدن به هر گونه کاتکوفها و مشیرسکی‌ها دهها هزار منابع صرف نمی‌کرد و این هم در

^۱ - رجوع شود به جلد پنجم کلیات چاپ ۴ صفحه ۹ - ۱۰، ۵ ت.

روسیه استبدادی تازگی ندارد که مطبوعات غیر علنی بندهای سانسور را شکسته و ارگان‌های علنی محافظه کار را وادار ساخته‌اند آشکارا از آن‌ها سخن رانند. در سال‌های ۷۰ و حتی ۵۰ سده گذشته نیز کار بر همین منوال بود و حال آن که چقدر بر وسعت و عمق آن قشرهایی از مردم، که آماده خواندن مطبوعات غیر علنی هستند و - بنا به گفته، آن کارگری که نامه برای «ایسکرا» فرساده بود (شماره ۷) - می‌خواهند از روی این مطبوعات بیاموزند که «چگونه باید زیست و چگونه باید مرد»، افزوده شده است. همان گونه نیز افشاگری‌های سیاسی اعلان جنگ به حکومت است. و هر قدر این اقدامات افشا کننده پردامنه‌تر و شدیدتر باشد و هر قدر آن طبقه اجتماعی که اعلان جنگ می‌دهد تا شروع به جنگ نماید پر جمعیت‌تر و مصمم‌تر باشد، به همان نسبت نیز این اعلان جنگ اهمیت معنوی بیشتری کسب می‌نماید. بنابراین افشاگری‌های سیاسی به خودی خود یکی از وسائل توانای متلاشی ساختن رژیم متخاصم، یکی از وسائل جدا نمودن متفقین تصادفی یا موقتی از دشمن و یکی از وسائل کاشتن تخم نفاق و عدم اعتماد بین شرکت کنندگان دائمی حکومت مطلقه است.

در زمان ما تنها حزبی می‌تواند پیش آهنگ قوای انقلابی گردد که بتواند موجیات افشاگری را واقعاً در برابر عامه مردم فراهم سازد. این واژه «عامه مردم» دارای مضمون بسیار وسیعی است. اکثریت هنگفت افشا کنندگانی که از طبقه غیر کارگری هستند (و برای پیش آهنگ شدن همانا باید طبقات دیگر را جلب کرد)، سیاستمداران هشتار و اشخاص خونسردی هستند که حساب کار خود را دارند. این‌ها به خوبی میدانند که حتی شکایت از دست مأمور دون پایه هم خالی از خطر نیست تا چه رسد به دولت «فعال مایشاء» روس. و آن‌ها فقط هنگامی شکایت خود را نیزد ما خواهند آورد که ببینند این شکایت واقعاً می‌تواند مؤثر واقع شود و ما یک نیروی سیاسی هستیم. برای این که ما در انتظار اشخاص بیگانه چنین نیروئی بشویم بایستی در ارتقاء درجه، آگاهی و ابتکار و انرژی خویش بسیار و با سرسختی تمام کار کنیم؛ برای حصول این مقصود هم، اگر ما به تئوری و عملی که در حقیقت پس آهنگ است بر چسب «پیش آهنگ» بزنیم، کافی نخواهد بود.

و اما آن کسی که با پشتکار نامتناسب با خرد خود «رابطه درونی محکم با مبارزه پرولتاریائی» را ستایش می‌کنند از ما خواهد پرسید و هم اکنون می‌پرسد که اگر ما باید

عهده‌دار فراهم ساختن موجبات افشاگری واقعاً همگانی اعمال حکومت باشیم، در این صورت جنبه طبقاتی جنبش ما به چه صورتی متظاهر خواهد شد؟ به این صورت که ما سوسيال دموکرات‌ها موجبات این افشاگری‌ها را برای عامه مردم فراهم می‌سازیم؛ – به این صورت که همه مسائلی که در امر تبلیغات به میان می‌آید همواره با روح سوسيال دمکراتیک تشریح شده و هیچ گونه چشم پوشی و اغماضی نسبت به تحریفات عمدی و غیر عمدی در مارکسیسم نخواهد شد؛ به این صورت که این تبلیغات سیاسی همه جانبه از طرف حزبی به عمل خواهد آمد که هم حمله به حکومت به نام عموم مردم، هم پرورش انقلابی پرولتاریا را در عین حفظ استقلال سیاسی وی و هم رهبری مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و استفاده از آن تصادمات خود به خودی وی با استثمار کنندگان را که پیوسته قشرهای جدیدی از پرولتاریا را بر پا داشته و به اردی‌ما جلب می‌نماید، – همه و همه را در یک واحد لایتجزی متحد می‌سازد.

ولی یکی از مشخص‌ترین صفات اکونومیسم همانا عبارتست از پی نبردن به این ارتباط و علاوه بر آن: پی نبردن به تطابق بین نیازمندی بسیار مبرم پرولتاریا (پرورش همه جانبه سیاسی به وسیله تبلیغات سیاسی و افشاگری‌های سیاسی) و نیازمندی جنبش عمومی دموکراتیک می‌باشد. این پی نبردن نه فقط در جملات «مارتینفی» بلکه در استناداتی هم که به نظریه به اصطلاح طبقاتی می‌شود و از لحاظ معنی با جملات مذکور همسان است منعکس می‌باشد. مثلاً نگارنده‌گان نامه «اکونومیستی» که در شماره ۱۲ «ایسکرا» چاپ شده در این باره چنین بیان می‌نمایند^۱: «همان نقص اساسی «ایسکرا» (پر بها ادن به ایدئولوژی) علت پیگیر نبودن آن در مسائلی است که مربوط به روش سوسيال دموکراسی نسبت به طبقات و خط مشی‌های اجتماعی گوناکون است. «ایسکرا» که وظیفه مربوط به اقدام فوری به مبارزه بر ضد حکومت مطلقه را به وسیله فرمول‌های تئوریک...» (نه به وسیله «رشد وظایف حزبی که با حزب در حال رشدند...») «حل کرده است و از قرار معلوم تمام دشواری

۱- کمی جا به ما امکان نداد که در «ایسکرا» به این نامه اکونومیست‌ها که بسیار جالب است پاسخ مفصلی بدھیم. ما از انتشار این نامه بسیار خرسند شدیم چون که بحث در اطراف این که در «ایسکرا» نقطه نظر طبقاتی رعایت نمی‌شود از دیرگاه بود که از جوانب بسیار مختلف به گوش ما میرسید و ما فقط در جستجوی فرصت مناسب یا بیان روشنی از این اتهام رایج بودیم تا آن که پاسخ آنرا بدھیم. عادت ما هم این است که در مقابل حمله با دفع نه، بلکه با حمله متقابله جواب دهیم.

این وظیفه را برای کارگران در شرایط کنونی احساس می‌نماید»... (و نه فقط احساس می‌نماید بلکه به خوبی میداند که این وظیفه به نظر کارگران دشواریش کمتر است تا به نظر روش‌نگران «اکونومیست» که برای کودکان خرد سال دلسوزی می‌کند، زیرا کارگران حتی برای تقاضایی هم، که به قول مارتینف ابدًا نشان، وعده هیچ گونه «نتایج محسوسی» را نمی‌دهند آماده پیکارند).... «ولی در عین حال شکیبائی این را ندارد که منتظر تجمع بعدی قوای کارگران برای این مبارزه گردد. اکنون به جستجوی متفقینی در صفوف لیبرال‌ها و روش‌نگران پرداخته است»....

آری، آری، واقعاً هم که ما هر گونه «شکیبائی» را برای «رسیدن» آن ساعت سعدی، که مدت‌ها است «آشتی دهنده‌گان» رسیدن آنرا به ما نوید می‌دهند و در آن اکونومیست‌های ما دیگر عقب ماندگی خود را به گردن کارگران نخواهند انداخت و عدم کفايت انرژی خود را بدین وسیله که گوئی قوای کارگران غیر کافی است تبرئه نخواهند نمود، از دست داده‌ایم. ما از اکونومیست‌های خود می‌پرسیم: «تجمع قوای کارگران برای این مبارزه» باید عبارت از چه باشد؟ آیا بدیهی نیست که این باید عبارت باشد از پرورش سیاسی کارگران و افشاری تمام جوانب حکومت مطلقه منفور ما در برابر آن‌ها؟ آیا روشن نیست که اتفاقاً برای همین کار «متفقینی از صفوف لیبرال‌ها و روش‌نگران» لازمند که حاضر باشند در افشاری ماهیت لشکر کشی سیاسی علیه زمستوائی‌ها، معلمین، آمارگران، دانشجویان و غیره با ما تشریک مساعی نمایند؟ آیا حقیقتاً فهم این «دستگاه بفرنج» عجیب این قدر مشکل است؟ مگر پ. ب. آکسلرد از سال ۱۸۹۷ به این طرف همواره به شما گوشزد نمی‌کند که: «وظیفه جلب هوا خواهانی از طبقات غیر پرولتر و یا متفقین مستقیم و غیر مستقیم از طرف سوسیال دمکرات‌های روس، پیش از هر چیز و به طور عمده به وسیله چگونگی فعالیت ترویجی در بین خود پرولتاریا حل می‌شود»؟ ولی با تمام این اوصاف باز هم مارتینف و سایر اکونومیست‌ها قضیه را این طور تصور می‌نمایند که کارگران نخست باید «به وسیله مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» برای خود تجمع قوا نمایند (برای سیاست تردیونیونی) و بعد، از قرار معلوم از مرحله «پرورش روح فعالیت» به شیوه تردیونیونیستی به فعالیت به شیوه سوسیال دمکراتیک «بپردازند»!

اکونومیست‌ها چنین ادامه می‌دهند «... «ایسکرا» در پژوهش‌های خود غالباً از نظریه طبقاتی

خارج می‌شود به این ترتیب که تضادهای طبقاتی را ماست مالی می‌کند و نارضایتی مشترک از حکومت را در درجه‌ء اول قرار می‌دهد و حال آن که دلائل و درجات این نارضایتی در مورد «متقین» بسیار گوناگون است، مثلاً از این قرار است رفتار «ایسکرا» نسبت به زمستوا»... این اشخاص می‌گویند که «ایسکرا» «به نجایی که از صدقه‌های حکومت ناخوشنودند یاری طبقهء کارگر را وعده می‌دهد و در این ضمن یک کلمه هم دربارهء اختلاف طبقاتی این قشرهای اهالی بر زبان نمی‌آورد». اگر خواننده به مقاله‌های «حکومت مطلقه و زمستوا» (در شماره‌های ۲ و ۴ «ایسکرا»)، که نگارندگان نامه لابد از آن سخن می‌گویند، مراجعه نماید ملاحظه خواهد نمود که این مقالات^۱ به روش حکومت نسبت به «تبليغات ملایم زمستوای صنفی بوروکراتیک» و «حتی فعالیت طبقات دارا» اختصاص داده شده است. در مقاله گفته می‌شود که کارگر نبایستی به مبارزهء حکومت بر ضد زمستوا به نظر لاقیدی بنگرد و نیز از زمستوائی‌ها هم دعوت شده است نطق‌های ملایم را دور اندازند و هنگامی که سوسيال دموکراسی انقلابی در مقابل حکومت کاملاً قد علم می‌کند، سخنانشان محکم و شدید الحن باشد. نگارندگان نامه در اینجا از چه ناراضی‌اند؟ – معلوم نیست. آیا آن‌ها می‌پندارند که کارگر از کلمه‌های: «طبقات دارا» و «زمستوای صنفی بوروکراتیک» «سر درنمی‌آورد» و یا این که ترغیب زمستوائی‌ها با این که از سخنان ملایم به سخنان شدیدالحن بپردازند به منزله «پر بها دادن به ایدئولوژی است؟» آیا آن‌ها تصور می‌کنند که اگر کارگران، از رفتار حکومت مطلقه حتی نسبت به زمستوا هم چیزی ندانند، باز هم برای مبارزه بر ضد حکومت مطلقه می‌توانند «به تجمع قوای خود بپردازند»؟ همه این‌ها باز هم نا معلوم می‌مانند. فقط یک چیز روشن است که: نگارندگان نامه از وظایف سیاسی سوسيال دموکراسی تصور بسیار مبهمی دارند. این مطلب از عبارت زیرین آن‌ها باز هم بیشتر واضح می‌گردد: «روش «ایسکرا» نسبت به جنبش دانشجویان نیز به همین ترتیب است» (یعنی در اینجا نیز «تضادهای طبقاتی ماست مالی می‌شود»). لابد ما به جای این که کارگران را دعوت نمائیم که به وسیلهء تظاهرات عمومی بگویند کانون حقیقی تعدی و بیدادگری و لجام گسیختگی – دانشجویان نیستند بلکه حکومت روسیه است (شمارهء ۲ «ایسکرا»^۲) می‌بایستی مطابق با

۱- ضمناً در میان این مقاله‌ها (در شماره ۳ «ایسکرا») یک مقاله به خصوص دربارهء تضادهای طبقاتی در دهات ما درج شده بود (رجوع شود به جلد کلیات، چاپ ۴ روسی، صفحه ۳۹۴ - ۴۰۱ .ت).

۲- رجوع شود به کلیات چاپ ۴، جلد ۴، صفحه ۳۸۸ - ۳۹۳ .ت.

روح «رابوچایا میسل» صحبت کرده باشیم! و این افکار در پائیز ۱۹۰۱ از طرف سوسیال دمکرات‌ها بیان می‌شود، یعنی پس از وقایع ماههای فوریه و مارس و در آستانه جنبش تازه دانشجویان، و این خود آشکار می‌سازد که در این مورد نیز جریان «خود به خودی» اعتراض بر ضد حکومت مطلقه از رهبری آگاهانه سوسیال دموکراسی بر جنبش پیش می‌افتد. جد و جهد خود به خودی کارگران به طرفداری از دانشجویانی که از جانب پلیس و قزاق‌ها مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند از فعالیت آگاهانه سازمان سوسیال دمکراتیک پیش می‌افتد!

نگارندگان نامه ادامه می‌دهند: «وحال آن که «ایسکرا» در مقاله‌های دیگر هر گونه صلح و مصالحه‌ای را جداً تقبیح می‌نماید و مثلاً به دفاع از رفتار تحمل ناپذیر گدیست‌ها می‌پردازد». ما به کسانی که معمولاً در مورد اختلافات بین سوسیال دموکرات‌های امروزی با یک چنین روش خود پسندانه و این قدر نابخردانه اظهار میدارند که این اختلافات مهم نیست و به انشعاب نمی‌ازد، توصیه می‌کنیم که درباره این سخنان خوب بیاندیشند. آیا در سازمان افرادی که می‌گویند ما در مورد آشکار کردن خصوصیت حکومت مطلقه نسبت به طبقات کاملاً گوناگون و در مورد آشنا ساختن کارگران با اپوزیسیونی که در بین قشرهای کاملاً گوناگون نسبت به حکومت مطلقه وجود دارد به طور شگفت‌آوری کم کار کرده‌ایم و این کار را «صلح و مصالحه» و از قرار معلوم صلح و مصالحه با تئوری «مبارزه اقتصادی» کارفرمایان و حکومت» میدانند، ممکن است با احراز موفقیت کار کرد؟

ما، به مناسبت چهلمین سال آزادی دهقانان (۳۴)، درباره لزوم انتقال مبارزه طبقاتی به روستا (شماره ۳)^۱ و به مناسبت یادداشت سری ویتنه، درباره آشتی ناپذیری بین خود مختاری و حکومت مطلقه (شماره ۴) صحبت کردیم؛ ما، به مناسبت قانون نوین، به اصول سروواز زمین‌داران و حکومت خدمتگذار آن‌ها حمله کردیم (شماره ۸)^۲ و به کنگره غیر علنی زمستواها تهنيت گفتیم و زمستوائی‌ها را تشویق نمودیم که از التماس‌های خفت آور بگذرند و به مبارزه بپردازن (شماره ۸)^۳؛ - ما دانشجویانی را که شروع به درک لزوم مبارزه سیاسی نموده و به آن مبادرت کرده بودند تشویق کردیم (شماره ۳) و در عین حال هواداران جنبش « فقط دانشجوئی» را که دانشجویان را به عدم شرکت در نمایش‌های خیابان دعوت

۱- رجوع شود به جلد ۴ کلیات، چاپ ۴، صفحه ۳۹۴ - ۴۰۱.

۲- رجوع شود به کلیات چاپ ۴، جلد ۵، صفحه ۷۸ - ۸۳. ه. ت.

۳- رجوع شود به جلد ۴ کلیات، چاپ ۴، صفحه ۸۴ - ۸۵. ه. ت.

مینمودند، برای این «نافهمی عجیبی» که از خود بروز داده بودند، به باد انتقاد گرفتیم. (شماره ۳)، به مناسبت پیام کمیته اجرائیه دانشجویان مسکو مورخه ۲۵ ماه فوریه؛ – ما «آرزوهای خام» و «تزویر و سالوسی» شیادان لیرال روزنامه «روسیه» را افشا کردیم (شماره ۵) و در عین حال فجایع سیاه چال‌های حکومت را که «از ادبای صلح جو، از استادان و دانشمندان سالخورده و از زمستوائی‌های مشهور لیرال قصاص می‌گرفتند» گوشزد نمودیم (شماره ۵: «تاخت و تاز پلیس به مطبوعات»؛ ما معنای حقیقی برنامه «مواظبت و مراقبت دولت نسبت به بهبود شرایط زندگی کارگران» را افشا نموده و از این «اعتراف گرانبهایها» که می‌گوید «به جای آن که منتظر تقاضای اصلاحات از پائین باشیم بهتر است با اصلاحات از بالا بر تقاضای این اصلاحات از پائین سبقت جوئیم» حسن استقبال کردیم. (شماره ۶)؛ – ما آمارگران پرووتستان را تشویق نمودیم (شماره ۷) و آمارگران اعتصاب شکن را مورد سرزنش قرار دادیم (شماره ۹). کسی که این تاکتیک را تاکتیک مشوب ساختن ذهن طبقاتی پرولتاریا و صلح و مصالحه با لیرالیسم می‌شمارد، ثابت می‌کند که به هیچ وجه به معنای حقیقی برنامه «Credo» پی نبرده است و هر قدر هم بخواهد آنرا رد کند باز *de facto* همین برنامه را عملی می‌نماید! زیرا که او بدین وسیله سوسيال دموکراسی را به سوی «مبازه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» می‌کشاند و از وظیفه خود که دخالت فعال در هر مسئله «لیرالی» و تعیین روش سوسيال دموکراتیک خویش نسبت به این مسئله است امتناع ورزیده بدین طریق در لیرالیسم سپر می‌اندازد.

۵) باز هم «مفتریان» باز هم «اغواگران»

این سخنان ملاطفت آمیز، چنان که خواننده به خاطر دارد به «رابوچیه دلو» متعلق است که بدین طریق به اتهامی که ما در مورد «تهیه غیر مستقیم زمینه برای تبدیل جنبش کارگری به آلت دموکراسی بورژوازی» به وی وارد کرده‌ایم پاسخ می‌دهد. «رابوچیه دلو» ساده لوحانه به این نتیجه رسیده است که این اتهام جز یک جمله قلمی چیز دیگری نیست: این دگماتیک‌های بدخواه تصمیم گرفته‌اند از ذکر هیچ گونه سخنان ناگواری نسبت به ما

۱- رجوع شود به جلد ۴ کلیات، چاپ ۴، صفحه ۷۲ - ۷۱ ت.

خودداری نکنند: آخر چه چیزی ممکن است از تبدیل شدن به اسلحه دموکراسی بورژوازی ناگوارتر باشد؟ اینست که با حروف درشت این «تکذیب» را چاپ می‌کنند: «افترای رنگ آمیزی نشده» (دو کنگره صفحه ۳۰)، «اغواء» (صفحه ۳۱)، «بالماسکه» (صفحه ۳۳) «رابوچیه دلو» مانند ژوپیتر (هر چند چندان شباهتی هم به ژوپیتر ندارد) از این جهت خشمگین است که حق به جانبش نیست و با دشنامه‌های شتاب‌کارانه خویش ثابت می‌نماید که از تعمیق در سیر تفکر مخالفین خود عاجز است و حال آن که خیلی میباشیست تعمق کرد تا آن که پی برد چرا هر گونه سر فرود آوردن در مقابل جریان خود به خودی نهضت توده‌ای، هر گونه تنزل دادن سیاست سوسیال دمکراتیک تا درجه تردمیونیونی، همانا به مثابه تهیه زمینه برای تبدیل جنبش کارگری به آلت دموکراسی بورژوازی است. جنبش خود به خودی کارگری به خودی خود فقط قادر به ایجاد تردمیونیونیسم است (و ناگزیر آنرا ایجاد هم می‌کند) و سیاست تردمیونیونی طبقه کارگر هم همان سیاست بورژوازی طبقه کارگر می‌باشد. شرکت طبقه کارگر در مبارزه سیاسی و حتی در انقلاب سیاسی هنوز سیاست وی را به سیاست سوسیال دمکراتیک مبدل نمی‌کند. آیا «رابوچیه دلو» اینرا هم میخواهد انکار نماید؟ آیا در خیال آن نیست که بالاخره در جلو همه آشکارا و بدون خدعا نظریه خود را در مسائل دردناک بین‌المللی و سوسیال دموکراسی روس بیان کند؟ - خیر، او هرگز چنین خیالی ندارد، زیرا صفت و سخت به شیوه به اصطلاح «نفی و انکار» چسبیده است: این من نیستم، خر مال من نیست و اصلاً خر ما از کرگی دم نداشت. ما اکونومیست نیستیم، «رابوچایا میسل» اکونومیسم نیست، در روسیه اصلاً اکونومیسم وجود ندارد. این یک شیوه ماهرانه و «سیاستمدارانه» شگرفی است. فقط جزئی اشکالی که دارد آن است که به ارگان‌های که این شیوه را به کار میبرند معمولاً لقب «میل مبارک چیست» می‌دهند.

«رابوچیه دلو» به نظرش چنین می‌آید که عموماً دموکراسی بورژوازی در روسیه «وهم و تصور» است («دو کنگره» صفحه ۳۲)^۱ خوشابه حال این اشخاص! مثل کبک سرشان را

۱- در همینجا به «شرایط مشخص زندگی روس، که افتادن به راه انقلابی را برای طبقه کارگر مقدور ساخته است» اشاره می‌شود. این اشخاص نمی‌خواهند بفهمند که راه انقلابی ممکن است در عین حال راه سوسیال دمکراتیک نباشد! تمام بورژوازی اروپای باختری هم در زمان حکومت مطلقه کارگران را از روی آگاهی به راه انقلابی «سوق می‌داد». ولی ما سوسیال دمکرات‌ها نمی‌توانیم به این اکتفا کنیم و اگر ما به هر عنوانی هم که باشد سیاست سوسیال دمکراتیک را تا سطح سیاست خود به خودی و تردمیونیونیستی تنزل بدھیم با همین عمل خود منافع دموکراسی بورژوازی را تأمین کرده‌ایم.

زیر برف می‌کنند و خیال می‌کنند که همه چیز در اطرافشان ناپدید می‌شود. یک عده روزنامه نویس لیبرال که هر ماهه پیروزی خود را به مناسبت متلاشی شدن و حتی از بین رفتن مارکسیسم به اطلاع عموم میرسانند؛ یک مشت روزنامه لیبرال («خبر سان پتربورگ») و بسیاری دیگر) که لیبرال‌های را که مبارزه طبقاتی را به مفهوم برنتانی (۳۵) و سیاست را به مفهوم تردمیونی به کارگران عرضه میدارند تشویق می‌نمایند؛ گروهی از ناقدین مارکسیسم که تمایلات حقیقی آن‌ها را «Credo» به این خوبی کشف نموده و کالاهای ادبی آن‌ها منحصراً و بدون باج و خراج در همه جای روسیه رواج دارد؛ و بالاخره رونق جریان‌های انقلابی غیر سوسیال دمکراتیک به ویژه پس از حوادث ماههای فوریه و مارس؛ همه‌ها این‌ها لابد وهم و تصور است! هیچ یک از این‌ها با دموکراسی بورژوازی هیچ گونه رابطه‌ای ندارد!

بر «رابوچیه دلو» هم، مانند نگارندگان نامه اکونومیستی مندرجه در شماره ۱۲ «ایسکرا» لازم بود «در مورد این قضیه تعمق نماید که چرا حوادث بهار، به جای این که موجبات تقویت اعتبار و حیثیت سوسیال دموکراسی را فراهم آورد، جریان‌های انقلابی غیر سوسیال دمکراتیک را این قدر رونق داد؟» علت اش آن است که ما آن طور که باید و شاید از عهده‌ء انجام وظایف خود بر نمی‌آمدیم و فعالیت کارگر از فعالیت ما بیشتر بود، در میان ما رهبران و سازمان دهنگان انقلابی که به قدر کفايت آماده باشند و به خوبی از احوال و روحیات تمام قشرهای مخالفین مطلع باشند، قادر باشند در رأس جنبش قرار گیرند، تظاهرات خود به خودی را تبدیل به تظاهرات سیاسی نمایند، جنبه سیاسی آنرا توسعه دهند و غیره یافت نشند. در چنین شرایطی ناگزیر آن انقلابیون غیر سوسیال دمکرات که چاپک‌تر و فعل ترند از عقب ماندگی ما استفاده می‌کنند و کارگران، هر قدر بر ضد شهربانی و ارتش فداکارانه و دلیرانه بجنگند، هر قدر هم فعالیت انقلابی به خرج دهنند، باز فقط به منزله نیروئی خواهند بود که از این انقلابیون پشتیبانی می‌نمایند به منزله عقب دار دموکراسی بورژوازی خواهند بود نه این که جلوه دار سوسیال دمکراتیک. سوسیال دموکراسی آلمان را، که اکونومیست‌های ما فقط جهات ضعف آنرا می‌خواهند سر مشق خود قرار دهنند، در نظر بگیرید. علت چیست که هیچ حادثه سیاسی در آلمان روی نمی‌دهد که در نتیجه آن اعتبار و حیثیت سوسیال دموکراسی بیش از پیش بالا نرود؟ علتش آن است که سوسیال دموکراسی همیشه در امر

دادن ارزش کاملاً انقلابی به این حوادث و نیز پشتیبانی از هر گونه اعتراض علیه خودسری، در پیشاپیش همه بوده است. سوسیال دموکراسی آلمان با استدلالاتی حاکی از این که مبارزه اقتصادی فکر کارگران را به بی حقوقی آنان سوق خواهد داد و شرایط مشخص موجوده جبراً جنبش کارگری را به راه انقلابی سوق می‌دهد، خود را تسلی نمی‌دهد. این سوسیال دموکراسی در تمام شئون و مسائل حیات اجتماعی و سیاسی مداخله می‌نماید، خواه در مورد این مسئله که ویلهلم با انتخاب رئیس انجمن شهر از بین پروگرسیست‌های بورژوازی موافقت نکرد (اکونومیست‌های ما هنوز فرصت نکرده‌اند ذهن آلمان‌ها را روشن کنند که این امر در حقیقت صلح و مصالحه با لیبرالیسم است!). خواه در مسئله وضع قانون بر ضد کتب و تصاویر «منافی اخلاق» و خواه در مسئله نفوذ دولت در انتخاب استادان و غیره و الخ. در همه جا آنان پیشاپیش همه قرار گرفته‌اند، در تمام طبقات تولید عدم رضایت سیاسی نموده و خفتگان را بیدار می‌کنند، و امандگان را پیش می‌کشند و برای رشد آگاهی سیاسی و فعالیت سیاسی پرولتاریا مدارک جامعی به دست می‌دهند و در نتیجه چنین می‌شود که مبارز پیش قدم سیاسی را حتی دشمنان آگاه سوسیالیسم هم محترم می‌شمارند و چه بسا می‌شود که سند مهمی نه فقط متعلق به دوائر بورژوازی بلکه حتی متعلق به دوائر بوروکراسی و دربار نیز به طرز معجزه آسائی از اطلق هیئت تحریریه «Vorwärts» سر درمی‌آورد.

این جاست کلید معماًی آن «تضاد» مجازی که به اندازه‌ای بر میزان فهم «رابوچیه دلو» تفوق دارد که فقط دست‌ها را به علامت افسوس بلند کرده و فریاد می‌کشد؛ این «بال ماسکه» است! درست فکرش را بکنید: ما یعنی «رابوچیه دلو»، جنبش توده‌ای کارگری را در رأس همه چیز قرار می‌دهیم (و این را با حروف درشت چاپ می‌کنیم)، ما همه و هر کس را از خوار شمردن اهمیت عنصر خود به خودی بر حذر می‌کنیم، ما می‌خواهیم به همان، به همان، به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی بدھیم، ما می‌خواهیم با مبارزه پرولتاریائی رابطه درونی محکم داشته باشیم! آن وقت به ما می‌گویند که ما زمینه را برای تبدیل جنبش کارگری به آلت دموکراسی بورژوازی آماده می‌کنیم. و آن هم چه کسانی این را می‌گویند؟ اشخاصی که در هر مسئله «لیبرالی» مداخله می‌کنند (چقدر باید به «رابطه درونی با مبارزه پرولتاری» پی نبرده باشند!) و نسبت به دانشجویان و حتی (چه وحشتناک!) نسبت به

زمستوائی‌ها این همه بذل توجه می‌کنند و بدین طریق با لیبرالیسم «صلح و مصالحة می‌نمایند!» و اشخاصی هستند که عموماً می‌خواهند قسمت بیشتری (نسبت به اکونومیست‌ها) از نیروی خود را برای فعالیت در میان طبقات غیر پرولتاری اهالی صرف نمایند! آیا این «بالماسکه نیست»؟؟؟

بیچاره «رابوچیه دلو» آیا روزی خواهد رسید که از معماه این دستگاه بغرنج سر درآورد؟

۴

خرده کاری اکونومیست‌ها و

سازمان انقلابیون

ادعای «رابوچیه دلو» که ما فوقاً آن‌ها را مورد بررسی قرار دادیم و حاکی از این است که مبارزه اقتصادی یک وسیله تبلیغات سیاسی است که از همه بیشتر قابل استفاده می‌باشد و وظیفه ما اکنون این است که به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی بدھیم و غیره، نشان می‌دهد که دایرہ فهم «رابوچیه دلو» نه فقط در مورد وظایف سیاسی بلکه در مورد وظایف سازمانی ما نیز محدود است. برای «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» هیچ احتیاجی به ایجاد یک سازمان مرکز سراسر روسیه‌ای که همه و هر گونه مظاهر اپوزیسیون سیاسی و اعتراض و برآشتنگی را در یک حمله مشترکی گرد آورده، یعنی سازمانی که از انقلابیون حرفة‌ای متشکل شده و از طرف پیشوایان حقیقی سیاسی تمام مردم رهبری شود، نیست و بنابراین چنین سازمانی بر پایه مبارزه مزبور اصولاً نمی‌واند هم به وجود آید. علت آن هم واضح است. چگونگی سازمان هر مؤسسه‌ای را طبعتاً و ناگزیر مضمون فعالیت آن مؤسسه معین می‌کند. بنابراین «رابوچیه دلو»، با ادعاهای مشروطه فوق خود، نه تنها محدودیت فعالیت سیاسی بلکه محدودیت کار سازمانی را هم تقدیس و به آن صورت قانونی می‌دهد. در این مورد هم، مانند همیشه «رابوچیه دلو» ارگانی است که آگاهی وی در مقابل جریان خود به خودی سپر می‌اندازد. و حال آن که به نظر من، کرنش در برابر آن شکل‌های سازمانی که خود به خودی به وجود می‌آید و عدم درک این موضوع که کار سازمانی ما چقدر محدود و بدوى است و تا چه اندازه ما در این رشته مهم «خرده کار» هستیم، بیماری حقیقی

جنبش ما است. البته به خودی خود معلوم است که این بیماری انحطاط نبوده بلکه بیماری رشد است. ولی به خصوص در این موقع لازم است که علیه هر گونه دفاع از عقب ماندگی و علیه هر گونه صورت قانونی دادن به محدودیت موجوده در این رشته به طور آشتی ناپذیری مبارزه نمائیم و به خصوص لازمست در هر فردی که در فعالیت عملی شرکت دارد، یا همین قدر در صدد شرکت در آن است، روح عدم رضایت از این خرده‌کاری‌را که در بین ما رایج است برانگیخت و عزم راسخ برای رهائی از آن را به وجود آورد.

الف) خرده‌کاری چیست؟

سعی می‌کنیم به این پرسش به وسیله تصویر کوچکی از محفل‌های تیپیک سوسیال دمکراتیک سال‌های ۱۸۹۴ - ۱۹۰۱ پاسخ دهیم. ما به شیفته شدن همگانی محصلین این دوره نسبت به مارکسیسم اشاره کرده‌ایم. البته این شیفتگی تنها متوجه مارکسیسم به مثابه یک تئوری نبوده و حتی می‌توان گفت که بیشتر متوجه پاسخ به پرسش «چه باید کرد؟» و دعوت به لشگر کشی علیه دشمن بوده است تا مارکسیسم. این سپاهیان تازه رسیده با مهامات و تدارکی که به طرز حیرت انگیزی بدروی بود به یورش می‌رفتند. در اکثر اوقات حتی تقریباً هیچ گونه مهامات و هیچ گونه تدارکاتی در کار نبود. آن‌ها مانند دهقانی که از پشت گاو آهن آمده باشد فقط چماق به دست به چنگ می‌رفتند. یک محفل دانشجوئی، بدون داشتن هیچ گونه رابطه با محافل نقاط دیگر، یا حتی سایر قسمت‌های شهر (و یا مدارس دیگر)، بدون هیچ گونه سازمان دادن به قسمت‌های مختلف فعالیت انقلابی، بدون داشتن هیچ گونه نقشهٔ مرتب فعالیت برای یک مدت نسبتاً طولانی، با کارگران رابطه برقرار نموده و به کار اقدام می‌نماید. محفل رفته دامنهٔ ترویج و تبلیغ را وسیع تر می‌کند و به مناسبت همین واقعیت پدید آمدن خود حسن توجه قشرهای نسبتاً وسیع کارگران و حسن توجه قسمتی از جامعهٔ تحصیل کرده را که به «کمیته» پول رسانده و دائمآ دسته‌های جدیدی از جوانان را در اختیار آن می‌گذارند جلب می‌نماید. نفوذ و اعتبار کمیته (یا اتحاد مبارزه) بالا می‌رود، دامنهٔ فعالیت آن وسیع می‌شود و کمیته این فعالیت را کاملاً به طور خود به خودی توسعه می‌دهد: همان اشخاصی که یک سال یا چند ماه پیش از این در

محفل‌های دانشجویان سخن می‌گفتند و مسئله‌ء: «کجا باید رفت؟» را حل می‌کردند، آن‌هائی که با کارگران ارتباط برقرار نموده و اوراقی تهیه و نشر مینمودند حالا با دسته‌های دیگر انقلابیون ارتباط برقرار می‌کنند، مطبوعاتی به دست می‌آورند، دست به کار نشر روزنامهء محلی می‌شوند، از تشکیل نمایش‌ها سخن به میان می‌آورند و سرانجام به عملیات جنگی آشکار می‌پردازند (و این عملیات جنگی آشکار هم ممکن است، به اقتضای موقع یا نخستین ورقه تبلیغاتی باشد، یا نخستین شماره روزنامه و یا نخستین نمایش) و عموماً از همان آغاز شروع این عملیات بلافضله کار به ناکامی کامل می‌گراید. علت ناکامی فوری و کامل آن هم این است که عملیات جنگی مذکور نتیجه نشیوه‌ای منظم برای یک مبارزه طولانی و سرسخت نیست که قبلاً برآورد و به تدریج تهیه شده باشد بلکه صرفاً نتیجه رشد خود به خودی کاری بوده که طبق سنن موجوده در محفل‌ها انجام می‌شده است؛ و نیز علت آن این است که بالطبع پلیس تقریباً همیشه همه‌ء فعالین عمداء جنبش محلی را که از همان زمان دانشجوئی خود را «شناسانده بودند» می‌شناخت و فقط در انتظار لحظه کاملاً مناسب برای به دام انداختن آنان بود و برای آنکه *corpus delicti*^۱ محسوسی در دست داشته باشد عمداً به محفل فرصت می‌داد تا به قدر کفايت رشد نموده، دامنه کار خود را توسعه دهد و همیشه چند نفر از اشخاصی را که به حالشان وقوف داشت «به عنوان کبوتر پرقيچی» (این اصطلاح تکنیکی است و به طوری که من اطلاع دارم هم از طرف ما و هم از طرف ژاندارم‌ها استعمال می‌شود) عمداً باقی می‌گذاشت. چنین جنگی را نمی‌توان با لشگر کشی دهقانان چماق به دست بر ضد ارتش امروزی مقایسه ننمود. و فقط باید از جان سختی جنبشی تعجب نمود که با وجود یک چنین فقدان کامل آمادگی در مبارزینش معهداً وسعت می‌یافتد و رشد می‌کرد و پیروزی‌هایی به دست می‌آورد. درست است که از نظر تاریخی، بدی بودن مهمات جنگی در آغاز نه تنها ناگزیر بلکه به منزله یکی از شرایط جلب وسیع افراد جنگی، مشروع هم بود، اما همین که عملیات جدی جنگی آغاز شد (در واقع نیز این عملیات از اعتصابات تابستان ۱۸۹۶ شروع شده بود) نواقص سازمان جنگی ما رفته به طور قوی‌تری محسوس گردید. حکومت که در اوایل کار سراسیمه شده و یک رشته خطاهایی مرتكب گشت (از قبیل پیام به جامعه و توصیف تبه کاری‌های سوسیالیست‌ها و یا

تبیید کارگران از پایتخت به مراکز صنعتی شهرستان‌ها، به زودی خود را با شرایط نوین مبارزه سازگار نمود و توانست دسته‌های فتنه‌انگیز و جاسوس و ژاندارم خود را، که با کامل‌ترین وسائل مجهز شده بودند، در جاهای لازم بگمارد. تالان‌ها چنان زود به زود تکرار می‌شد و چنان توده وسیعی از افراد را فرا می‌گرفت و طوری محفل‌های محلی را از بین می‌برد که توده کارگر به تمام معنی کلیه رهبران خویش را از دست می‌داد، جنبش به طور غیر قابل تصوری جنبه‌جهش مانندی به خود می‌گرفت و هیچ گونه ادامه کاری و ارتباطی نمی‌توانست در کار برقرار شود. پراکندگی حیرت انگیز میان فعالین محلی، تصادفی بودن ترکیب محفل‌ها، عدم آمادگی و نزدیک بینی در مسائل تئوری، سیاسی و سازمانی نتایج ناگزیر شرایط مشروحه فوق بود. کار به جائی رسید که کارگران در پاره‌ای نقاط، به علت عدم وجود مقاومت و نبودن پنهانکاری کافی در بین ما، اعتمادشان از روشنفکران سلب می‌شد، از آن‌ها دوری می‌جویند و می‌گویند: روشنفکران با ناسنجیدگی زیاده از حدی کارها را خراب می‌کنند!

هر کس که اندک آشنائی با جنبش داشته باشد میداند که کلیه سوسیال دموکرات‌های فکور، رفته رفته حس می‌کردند که این خرده کاری به منزله یک بیماری است. و برای این که خواننده نا آشنا هم گمان نبرد که ما به طور مصنوعی برای جنبش مرحله مخصوص یا بیماری مخصوصی را «اختراع می‌کنیم»، به گواهی که یکبار در فوق به وی اشاره شد مراجعه مینماییم. امیدواریم شاهد مثال طویلی که می‌آوریم موجب ملالت خاطر نشود.

ب. الف در شماره ۶ «رابوچیه دلو» می‌نویسد: «هر آینه انتقال تدریجی به فعالیت عملی وسیع‌تر، که با آن دوره انتقالی همگانی که اکنون جنبش کارگری روس آنرا از سر می‌گذراند، دارای ارتباط مستقیم است، یکی از خصائل مشخصه محسوب شود.... خصلت دیگری هم در مکانیسم عمومی انقلاب کارگری روس وجود دارد که آن نیز کمتر از این جلب نظر نمی‌کند. منظور ما عدم تکافوی عمومی نیروهای انقلابی قادر به عمل است^۱ که نه تنها در پتروبورگ بلکه در سراسر روسیه نیز احساس می‌شود. با وجود رونق عمومی جنبش کارگری، با وجود تکامل عمومی توده کارگر، با وجود روز افزون شدن اعتصابات، با وجود مبارزه توده‌ای بیش از پیش آشکار کارگران که پیگردهای حکومت، زندان، بازداشت و تبعید و اخراج‌ها را شدیدتر

۱- تکیه روی کلمات همه جا از ما است.

می‌سازد، مع‌الوصف این عدم تکافوی نیروئی که دارای کیفیت انقلابی باشد بیش از پیش مشهود می‌گردد و بدون شبّهه در عمق و جنبه عمومی جنبش بی تأثیر نمی‌ماند. بسیاری از اعتصابات بدون تأثیر مستقیم و نیرومند سازمان‌های انقلابی جریان می‌یابند.... عدم تکافوی اوراق تبلیغاتی و مطبوعات غیر علنی محسوس است.... محفل‌های کارگری بدون مبلغ می‌مانند.... در عین حال یک نیازمندی دائمی به پول احساس می‌شود. خلاصه کلام این که رشد جنبش کارگری بر رشد و تکامل سازمان‌های انقلابی پیشی می‌گیرد. تعداد موجوده انقلابیونی که وارد عمل هستند فوق العاده کمتر از آنند که بتوانند در میان تمام توده کارگری که به هیجان آمده چنان نفوذ نمایند که به تمام این هیجانات اقلارنگ هم آهنگی و تشکل بدھند.... محفل‌های جدا جدا و انقلابیون متفرق گرد آورده نشده‌اند، متحد نیستند و یک سازمان واحد، قوی و با انصباطی را که قسمت‌هایش از روی نقشه تکمیل شده باشند، تشکیل نمی‌دهند»... سپس نویسنده پس از تذکر این که پیدایش محفل‌های جدید به جای محفل‌های شکست خورده «فقط قابلیت حیات جنبش را ثابت می‌نماید.... ولی هنوز وجود عده کافی از افراد انقلابی کاملاً شایسته را نشان نمی‌دهد»، گفته خود را چنین خاتمه می‌دهد: «عدم آمادگی عملی انقلابیون پتربورگ در نتایج کار آن‌ها نیز منعکس است. دادرسی‌های اخیر به ویژه دادرسی‌های گروه «خود آزادی» و گروه «مبازه» کار بر ضد سرمایه» به طور واضح نشان داد که مبلغ جوانی که با شرایط کار و بالنتیجه با شرایط تبلیغات در یک کارخانه معینی آشنائی کامل ندارد و اصول پنهان کاری را نمیداند و فقط نظریات کلی سوسيال دموکراسی را فراگرفته است» (آیا فراگرفته است؟) «فقط می‌تواند در حدود ۴، ۵، ۶ ماهی کار کند. سپس بازداشت پیش می‌آید و از پی آن هم اغلب همه سازمان یا هیچ نباشد یک قسمت آن تار و مار می‌شود. سؤال می‌شود که آیا برای یک گروهی که مدت موجودیتش ماه شمار است فعالیت موفقیت آمیز و ثمر بخش ممکن خواهد بود؟... بدیهی است که نواقص سازمان‌های موجوده را نمی‌توان تماماً به حساب دوره انتقالی آورد.... بدیهی است که کمیت و به ویژه کیفیت ترکیب سازمان‌هایی که وارد عمل هستند در این جا نقش کم اهمیتی را بازی نمی‌کند و نخستین وظیفه سوسيال دمکرات‌های ما.... باید عبارت باشد از اتحاد واقعی سازمان‌ها و ضمناً انتخاب دقیق اعضاء».

ب) خرده کاری و اکونومیسم

ما اکنون باید در مسئله‌ای مکث نمائیم، که دیگر قطعاً به فکر هر خواننده‌ای خطور کرده است و آن این که آیا می‌توان این خرده کاری را که به منزله بیماری رشد و مختص تمام جنبش است، با اکونومیسم که به منزله یکی از جریان‌های سوسيال دموکراسی روس می‌باشد مربوط ساخت؟ آری. به عقیده ما می‌توان، زیرا عدم آمادگی عملی، و ندانم کاری در کار سازمانی در حقیقت برای همه ما و از آن جمله برای کسانی هم که از همان اول بدون انحراف از نقطه نظر مارکسیسم انقلابی پیروی می‌کردند عمومیت دارد. البته برای این عدم آمادگی به خودی خود هیچ کس نمی‌توانست آن‌هایی را که وارد عمل هستند متهم نماید. ولی مفهوم «خرده کاری» غیر از عدم آمادگی چیز دیگری هم در بردارد و آن عبارتست از به طور کلی محدود بودن تمام دامنه فعالیت انقلابی، پی نبردن به این نکته که با وجود یک چنین محدودیتی از انقلابیون هم سازمان خوبی نمی‌تواند به وجود آید و بالاخره – که عمدۀ مطلب هم اینجا است – کوشش برای تبرئه این محدودیت و درآوردن آن به صورت یک «تئوری» مخصوص یعنی در این رشته هم سر فرود آوردن در برابر جریان خود به خودی. همین قدر که این گونه کوشش‌ها به میان آمده است، دیگر شکی باقی نمی‌ماند که خرده کاری با اکونومیسم مربوط است و هر آینه ما دامن خود را از چنگ اکونومیسم به طور کلی (یعنی از درک محدود تئوری مارکسیسم و نقش سوسيال دموکراسی و ظاییف سیاسی آن) رها نکنیم از محدودیت دامنه فعالیت سازمانی خویش نیز نمی‌توانیم رهایی یابیم. و اما این کوشش‌ها در دو جهت آشکار گردید. عده‌ای شروع به گفتن این نکته کردند که خود توده‌کارگر هنوز نظیر این گونه ظاییف سیاسی و جنگی دامنه‌داری را که انقلابیون به وی «تحمیل می‌کنند» به میان نکشیده است و باید هنوز در راه نزدیک‌ترین خواسته‌های سیاسی مبارزه نماید و «علیه کارفرمایان و حکومت مبارزه اقتصادی^۱ کند» (برای این مبارزه‌ای هم که می‌تواند در «دسترس جنبش توده‌ای قرار گیرد طبیعتاً سازمانی مناسب است که بتواند در «دسترس» نا آماده‌ترین جوانان نیز قرار گیرد). عده‌ء دیگر، که از هر گونه «شیوه تدریج

۱- «رابوچایا میسل» و «رابوچیه دلو» و به خصوص «پاسخ» به پلخانف.

کاری» دورند، شروع به گفتن این نکته نمودند که: «انجام انقلاب سیاسی» ممکن است و باید آنرا انجام داد، ولی برای این کار هیچ احتیاجی به ایجاد یک سازمان پروپا قرص انقلابیون، که پرولتاریا را برای مبارزه استوار و سرسخت پرورش دهد، نیست؛ برای این کار کافیست که همه ما چماقی را که با آن آشنا هستیم و در «دسترس» است به کف گیریم. اگر بخواهیم بدون تلویح و اشاره صحبت کرده باشیم باید این طور گفت: ما باید اعتصاب عمومی برپا کنیم^۱ و یا این که جریان «پژمرده و خمود» جنبش کارگری را به وسیله «ترور تهییج کننده»^۲ بیدار کنیم. هر دوی این خط مشی‌ها، یعنی هم اپورتونیست‌ها و هم «انقلابی‌ها» در برابر خرده‌کاری، که اکنون رایج است، سپر می‌اندازند و به امکان خلاصی از آن اطمینان ندارند و نخستین و ضروری ترین وظیفه عملی ما را که عبارت است از: ایجاد سازمانی از انقلابیونی که قادر به تأمین انرژی، پایداری و ادامه کاری در مبارزه سیاسی باشد، درک نمی‌کنند.

ما هم اکنون سخنان ب. اف را راجع به این که «رشد جنبش کارگری بر رشد و تکامل سازمان‌های انقلابی پیشی می‌گیرد» نقل نمودیم. این «اطلاع گرانبهای یک نفر ناظر نزدیک» (اظهار نظر روزنامه «رابوچیه دلو» درباره مقاله ب. اف) برای ما دارای دو نوع ارزش است. از طرفی این اطلاع نشان می‌دهد که ما حق داشتیم علت اساسی بحران امروزه سوسیال دموکراسی روس را در عقب ماندگی رهبران («ایدئولوگ‌ها»، انقلابیون و سوسیال دمکرات‌ها) از جنیش خود به خودی توده‌ها بدانیم. از طرف دیگر این اطلاع نشان می‌دهد که همه‌ء این قضاوت‌های نویسنده‌گان نامه اکونومیستی (در شماره ۱۲ «ایسکرا») یعنی ب. کریچفسکی و مارتینف درباره خطر مبالغه در کاهش اهمیت عنصر خود به خودی و مبارزه روزمره عای و تاکتیک پروسه و غیره همانا عبارت است از ستایش و دفاع از خرده‌کاری. این اشخاص که نمی‌توانند واژه «تئوریسین» را بدون آن که روی را به علامت تحییر ترش نمایند بر زبان رانند و کرنش خود را در برابر عدم آمادگی و عقب ماندگی در کارهای روزمره زندگی «شم زندگی» می‌نامند و در عمل نشان می‌دهند که نزدیک‌ترین وظایف عملی ما را نفهمیده‌اند، به اشخاص عقب مانده فریاد می‌زنند: پا بگیرید! جلو نیفتید! به اشخاصی که از

۱- جزو «چه کسی انقلاب سیاسی را انجام می‌دهد؟» مندرجه در مجموعه «پرولتارسکایا باربا» («مبارزه پرولتاری») که در روسیه منتشر شده است. این جزو به توسط کمیته کیف نیز تجدید چاپ شده است.

۲- رساله «احیای انقلابیگری» از انتشارات روزنامه «سوابودا».

نقسان انرژی و ابتکار در فعالیت سازمانی و نقسان «نقشه» برای کار دامنه‌دار و جسورانه در زحمت‌اند، فریاد میزند «تاکتیک تابع پروسه است»! گناه اساسی ما این است که وظایف سیاسی و تشکیلاتی را تا درجهٔ منافع نزدیک «محسوس» و «مشخص» مبارزه روزمرهٔ اقتصادی نیز می‌دهیم، و آن وقت برای ما غزلخوانی می‌کند که: به همان مبارزهٔ اقتصادی باید جنبهٔ سیاسی داد! بار دیگر میگوئیم: که این عیناً همان «شم زندگی» است که پهلوان یک افسانهٔ توده‌ای در موقع مشاهدهٔ مراسم تشییع جنازهٔ بروز می‌داد و فریاد میکشید: «خداآوند به کارتان برکت بدهد و هرچه ببرید تمام نشود».

به خاطر بیاورید که با چه تکبر بی نظیر و در حقیقت خود پسندانه این خردمندان به پلخانف تعلیم میدادند که: «وظایف سیاسی به معنای واقعی و عملی این کلمه، یعنی به معنای مبارزهٔ عملی معقول و موفقیت آمیز در راه خواسته‌های سیاسی به طور کلی (sic!) برای محفل‌های کارگری قابل درک نیست» («پاسخ هیئت تحریریهٔ روزنامهٔ «رابوچیه دلو» صفحه ۲۴). محفل داریم تا محفل، آقایان! محفل «خرده کاران» مدام که به خرده کاری خود پی نبرده و گریبان خود را از آن رها نکرده باشد، البته قادر به درک وظایف سیاسی نیست. و اگر این خرده کاران علاوه بر آن شیفتۀ خرده کاری خویش هم باشند، اگر اینان واژهٔ «عملی» را حتماً با حروف درشت می‌نویسند و تصور می‌کنند که عملی بودن مستلزم آن است که وظایف ما تا سطح فهم عقب مانده‌ترین قشرهای توده تنزل یابد، در این صورت بدیهی است که این خرده کاران راه امیدی باقی نمی‌گذارند و واقعاً هم برای آن‌ها وظایف سیاسی عموماً غیر قابل درک است. ولی برای محفل برجستگانی از قبیل الکسیوف و ویشکین، خالتورین و ژلیابوف وظایف سیاسی، به تمام معنای واقعی این کلمه، به این دلیل و تا آن جا که مواضع آتشین آن‌ها در میان توده‌ای که به خودی خود بیدار می‌شود انعکاس می‌یابد و انرژی طبقهٔ انقلابی دستیار و پشتیبان انرژی آن‌ها است، قابل درک است. پلخانف هزار بار حق داشت وقتی که نه فقط این طبقهٔ انقلابی را نشان داد، نه فقط ناگزیر و حتمی بودن بیداری خود به خودی آنرا ثابت نمود، بلکه علاوه بر آن در مقابل «محفل‌های کارگری» یک وظیفهٔ عالی بزرگ سیاسی هم قرار داد. اما شما برای این به جنبش توده‌ای که از آن زمان به وجود آمده استناد مینمایید که این وظیفه را خوارکنید، و انرژی و دامنهٔ فعالیت «محفل‌های کارگری» را محدود سازید. آیا این بجز شیفتگی یک نفر خرده کار به

خرده کاری خود معنای دیگری هم دارد؟ شما به این میباید که اهل عملید. اماً واقعیتی را که بر هر پراتیسین روس معلوم است نمی‌بینید، نمی‌بینید که نه فقط انرژی یک محفل بلکه حتی انرژی یک شخص جداگانه نیز قادر است چه اعجازی در کار انقلابی بروز دهد. یا شاید شما خیال می‌کنید که در جنبش ما نمی‌توانند برجستگانی مانند آن‌هایی که در سال‌های ۷۰ سدهء گذشته بودند وجود داشته باشند؟ چرا نمی‌توانند؟ چون که آمادگی ما کم است؟ ولی ما داریم آماده می‌شویم. به آماده شدن ادامه می‌دهیم و آماده خواهیم شد! راست است که سطح آب راکد «مبازهء اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» را در کشور ما بدختانه خزه گرفته و اشخاصی پیدا شده‌اند که در پیشگاه جریان خود به خودی زانو زده، جبهه به زمین می‌سایند و (به قول پلخانف) با تکریم تمام «قفای» پرولتاریای روس را نظاره می‌نمایند. ولی ما قدرت این را داریم که خود را از این خزه رها سازیم. به خصوص همین اکنون انقلابی روس یعنی آن کسی که تئوری حقیقتاً انقلابی رهنمون اوست، با اتکاء به طبقه‌ای که حقیقتاً انقلابی و خود به خود در حال بیدار شدن است، می‌تواند بالآخره، بالآخره! کاملاً قد برافراشته و تمام زور پهلوانی خود را به کار اندازد. فقط چیزی که برای این کار لازم است اینست که در میان توده‌پراتیسین‌ها و توده‌کثیرالعده‌تر از افرادی که از همان نیمکت مدرسه در آرزوی عمل بوده‌اند هر گونه قصد خوار شمردن وظایف سیاسی و دامنه کار سازمانی ما مورد استهzae قرار گیرد. و خاطر جمع باشید، آقایان که ما به این منظور خواهیم رسید!

در مقاله «از چه باید شروع کرد؟» من علیه «رابوچیه دلو» چنین نوشته بودم: «ممکن است انسان در ظرف ۲۴ ساعت تاکتیک تبلیغات خود را در مورد فلان مسئله به خصوص و یا تاکتیک خود را در مورد اجرای فلان جزء از کارهای سازمانی حزبی تغییر دهد. ولی اگر کسی در مورد این مسئله که آیا لازم است به طور کلی و برای همیشه و بدون چون و چرا یک سازمان پیکارجو و تبلیغات سیاسی در میان توده وجود داشته باشد یا نه، نظر خود را نه تنها در ظرف ۲۴ ساعت بلکه حتی در ظرف ۲۴ ماه هم تغییر دهد، بدون شک فاقد هر گونه پایه‌ اصولی است»^۱ «رابوچیه دلو» چنین جواب می‌دهد: «این اتهام «ایسکرا» که یگانه اتهامی است که دعوی واقعیت دارد، دارای هیچ گونه اساسی نیست. خوانندگان «رابوچیه دلو» به خوبی میدانند که ما از همان بدو امر بدون این که منتظر پیدایش «ایسکرا» بشویم نه فقط

۱- رجوع شود به جلد پنجم کلیات، صفحه ۶۵. ت.

به تبلیغات سیاسی دعوت مینمودیم»... (در حالی که می‌گفتید که نه فقط برای محافل کارگری «بلکه برای جنبش توده‌ای کارگران هم میسر نیست نخستین وظیفه سیاسی خود را سرنگون کردن حکومت مطلقه قرار دهنده» و فقط می‌توانند مبارزه برای نزدیکترین خواسته‌ای سیاسی را وظیفه خود بدانند و نیز «نزدیک‌ترین خواسته‌ای سیاسی پس از یک یا حداکثر چند اعتصاب در دسترس توده قرار می‌گیرد»)... «بلکه به وسیله نشریه‌های خود نیز مطالب تبلیغاتی سوسیال دموکراسی را که جنبه منمحصر به فرد داشت از خارجه برای رفقائی که در روسیه فعالیت می‌کردند میرساندیم».... (ضمناً در این مطالب منحصر به فرد نه تنها وسیع‌ترین تبلیغات سیاسی را فقط در زمینه مبارزه اقتصادی مینمودید بلکه کار را به جائی رسانده بودید که این تبلیغات محدود را «از همه وسیع‌تر قابل استفاده» میدانستید. آقایان آیا شما متوجه نیستید که اصولاً همین استدلال شما - در شرایط شیوع مطالب منحصر به فردی از این نوع - لزوم پیدایش «ایسکرا» و لزوم مبارزه «ایسکرا» را علیه «رابوچیه دلو» به ثبوت میرساند؟).... «از طرف دیگر فعالیت نشریاتی ما عملاً زمینه وحدت تاکتیکی حزب»... (وحدت اعتقاد به آن که تاکتیک عبارتست از پروسه رشد وظایف حزبی که با حزب در حال رشد است؟ وحدت گرانبهائی است!).... «و بدین وسیله امکان ایجاد «سازمان پیکارجوئی» را فراهم می‌ساخت که برای ایجاد آن اتحادیه تمام آن چه را که به طور کلی برای سازمان مقیم خارجه میسر است انجام می‌داد» («رابوچیه دلو» شماره ۱۰ صفحه ۱۵). این یک کوشش بیهوده‌ایست که برای خلط مبحث و فرار می‌شود! این که شما هر چه برایتان میسر بوده کرده‌اید من هرگز در فکر انکارش نبوده‌ام. ولی من مدعی بوده و هستم که فهم کوته بین شما دائره «میسر» را محدود می‌کند. این خنده آور است که انسان درباره «سازمان پیکارجوئی» صحبت کند که کارش مبارزه در راه «نزدیک‌ترین خواسته‌ای سیاسی» و یا «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» باشد.

ولی اگر خواننده می‌خواهد شاهکارهای دلبستگی و عشق «اکونومیستی» را به خرده کاری ببیند، در این صورت بدیهی است که باید توجه خود را از «رابوچیه دلو»ی اکلکتیک و نااستوار به سوی «رابوچایا میسل» ثابت قدم و با عزم معطوف نماید. ر. م. در صفحه ۱۳ «ضمیمه جدآگانه» نوشته بود: «اکنون دو کلمه درباره خود به اصطلاح روشنفکران انقلابی بگوئیم، راست است که این روشنفکران انقلابی بارها در عمل نشان دادند که کاملاً آماده‌اند

«با تزاریسم برای نبرد قطعی دست به گریبان شوند». ولی همه بدختی اینجاست که روشنفکران انقلابی ما، که از طرف پلیس سیاسی بیرحمانه مورد تعقیب هستند، مبارزه علیه این پلیس سیاسی را به منزله مبارزه سیاسی علیه حکومت مطلقه میداند. و به همین جهت هم تا کنون این مسئله که «از کجا باید برای مبارزه علیه حکومت مطلقه نیرو گرفت؟» برای آنان لایحل مانده است».

آیا به راستی، این تحکیر بزرگوارانه ستایشگر (ستایشگر به معنای بد) جنبش خود به خودی نسبت به مبارزه علیه پلیس بی مانند نیست؟ او حاضر است، عدم مهارت ما را در پنهانکاری این طور تبرئه کند که در شرایط جنبش خود به خودی توده‌ای در حقیقت مبارزه علیه پلیس سیاسی آنقدرها هم مهم نیست!! بسیار و بسیار کم کسی پیدا خواهد شد که این استنتاج عجیب و غریب را تصدیق کند. زیرا مسئله نواقص سازمان‌های انقلابی ما بینهایت برای همه دردنگ شده است. ولی اگر مثلاً مارتینف استنتاج مذکور را تصدیق نکند علتش فقط آن است که نمی‌تواند یا جسارت آنرا ندارد عمق تزهای خود را تا آخر بییند. واقعاً هم مگر «وظیفه‌ای» نظیر این که توده خواسته‌ای مشخصی را عرضه دارد، که وعده نتایج محسوسی را بدهد، محتاج به این است که انسان برای ایجاد یک سازمان مستحکم، متمرکز و پیکارجوی انقلابیون تلاش مخصوصی به خرج دهد؟ مگر این «وظیفه» را آن توده‌ای هم که هیچ «مبارزه‌ای علیه پلیس سیاسی» نمی‌کند انجام نمی‌دهد؟ از این گذشته: اگر بجز عده معدودی رهبر، آن عده (اکثریت هنگفت) کارگرانی که به هیچ وجه قادر به «مبارزه علیه پلیس سیاسی» نیستند در راه این وظیفه مبارزه نمی‌کردند، مگر این وظیفه انجام پذیر بود؟ این گونه کارگران، افراد متوسط توده، قادرند در اعتصاب، در مبارزه توی خیابان‌ها، بر ضد پلیس و ارتش انژری و فداکاری عظیمی از خود نشان دهند، قادرند (و فقط آن‌ها می‌توانند) سرنوشت تمام جنبش ما را تعیین کنند... اماً لازمه مبارزه علیه پلیس سیاسی داشتن صفات مخصوصی است، این مبارزه خواستار انقلابیون حرفه‌ای است. و تلاش ما باید نه فقط این باشد که توده خواسته‌ای مشخصی را «پیش بکشد» بلکه علاوه بر آن باید این باشد که توده کارگران به طور روز افزونی از این قبیل انقلابیون حرفه‌ای نیز «پیش بکشد». بدین طریق ما اکنون به مسئله تناسب بین سازمان انقلابیون حرفه‌ای و جنبش صد در صد کارگری رسیدیم. این مسئله، که در مطبوعات کم انعکاس یافته است، ما «سیاسیون» را

خیلی به گفتگو و مباحثات با رفقای کم و بیش متمایل به اکونومیسم مشغول کرده بود. در پیرامون این مسئله به ویژه لازمست کمی صحبت شود. ولی قبلاباید، با یک شاهد مثال دیگر، استدلال تز خود را درباره رابطه خرده کاری با اکونومیسم به پایان برسانیم.

آقای N.N در «پاسخ» خود نوشته بود: «گروه «آزادی کار» خواستار مبارزه مستقیم بر ضد حکومت است بدون این که بسنجد که نیروی مادی لازم برای این مبارزه در کحاست و بدون این که نشان بدهد طرق این مبارزه کدام است؟». نویسنده که روی کلمات اخیر تکیه نموده است، ملاحظاتی هم درباره کلمه «طرق» ذکر می‌کند که از این قرار است: «وجود هدف‌های پنهانکاری نمی‌تواند علت و توضیحی برای این کیفیت باشد زیرا در برنامه سخن از توطئه نیست بلکه از جنبیش توده‌ای است. ولی توده نمی‌تواند از راههای پنهانی برود. مگر اعتصاب پنهانی ممکن است؟ مگر تظاهرات و خواستهای پنهانی ممکن است؟» (صفحه ۵۹ مجله «Vademecum»). نویسنده کاملاً به این «نیروی مادی» (برپا کنندگان اعتصابات و تظاهرات) و «طرق» مبارزه نزدیک شده ولی با وجود این دچار حیرت پریشانی آوری است. زیرا وی در برابر جنبش توده‌ای «سر فرود می‌آورد» یعنی به این جنبش به مثابه چیزی که ما را از فعالیت انقلابی خود رهائی می‌بخشد مینگرد نه به مثابه چیزی که باید فعالیت انقلابی ما را تشویق نماید و آنرا به پیش‌راند. اعتصاب پنهانی - برای شرکت کنندگان آن و برای اشخاصی که مستقیماً با آن در تماس می‌باشند - غیر ممکن است. اما برای توده‌های کارگران روس این اعتصاب ممکن است «پنهانی» بماند (و اغلب هم می‌ماند). زیرا حکومت تلاش می‌کند که هر گونه رابطه‌ای را با اعتصابیون قطع نماید، می‌کوشد هر گونه انتشار خبری را درباره اعتصاب غیر ممکن سازد. این جاست که «مبارزه مخصوصی «علیه پلیس سیاسی» لازمست، مبارزه‌ای که هرگز همان توده وسیعی که در اعتصاب شرکت می‌نماید نخواهد توانست فعالانه انجام دهد. سازمان این مبارزه را باید اشخاصی که به طور حرفة‌ای به فعالیت انقلابی مشغول هستند «طبق تمام قواعد فن» فراهم آورند. لزوم فراهم نمودن سازمان این مبارزه از این که اکنون توده خود به خود به مبارزه جلب می‌شود کمتر نشده است. بر عکس، در نتیجه این امر، سازمان لازمتر می‌شود. زیرا اگر ما سوسيالیست‌ها نتوانیم مانع این شویم که پلیس هر گونه اعتصاب و هر گونه تظاهراتی را مخفی سازد (و گاهی خودمان نیز آنرا به طور مخفی آماده نکنیم) در این صورت در پیشگاه

توده وظایف مستقیم خویش را انجام نداده‌ایم. و اماً ما قادر به انجام این کار هستیم زیرا توده‌ای که خود به خود بیدار می‌گردد از صفوّف خود نیز به تعداد روز افزونی «انقلابیون حرفه‌ای» بیرون خواهد داد (به شرط این که ما به فکر این نیفتیم که با آهنگ‌های مختلف کارگران را دعوت به درجا زدن نمائیم).

ج) سازمان کارگران و سازمان انقلابیون

هرگاه مفهوم مبارزه سیاسی برای سوسیال دمکرات تحت الشاع مفهوم «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» قرار گیرد در این صورت طبعاً باید انتظار داشت که مفهوم «سازمان انقلابیون» هم برای وی کم و بیش تحت الشاع مفهوم «سازمان کارگران» قرار گیرد. و این قضیه مورد واقعی هم پیدا می‌کند، به قسمی که هنگام سخن درباره سازمان، درست مثل این است که ما به زبان‌های گوناگون حرف میزنیم. مثلاً هم اکنون صحبت با یک نفر اکونومیست بسیار ثابت عقیده‌ای را به خاطر دارم که سابقاً موفق به شناسائیش نشده بودم. صحبت به رساله «چه کسی انقلاب سیاسی را انجام خواهد داد؟» کشید و ما هر دو به زودی به این عقیده رسیدیم که نقص عمدۀ این رساله همانا ندیده گرفتن مسئله سازمان است. ما تصور می‌کردیم که دیگر با یک دیگر هم فکریم - ولی... صحبت ادامه پیدا می‌کند و معلوم می‌شود که نظر ما با یکدیگر متفاوت است. هم صحبت من مؤلف را متهم می‌سازد که موضوع صندوق‌های اعتصابی، انجمن‌های تعاونی و امثال آن را نادیده گرفته است و حال آن که نظر من به سازمان انقلابیون بود که برای «عملی نمودن» انقلاب سیاسی ضرور است. و از آن هنگامی که این اختلاف نظر آشکار شد، من دیگر به خاطر ندارم که به طور کلی حتی در یک مسئله اصولی با این اکونومیست توافق نظر حاصل نموده باشم!

سرچشمۀ اختلافات ما از کجا بود؟ از این جا که اکونومیست‌ها پیوسته در مسائل سازمانی نیز مانند مسائل سیاسی از سوسیال دمکراتیسم به تردیونیونیسم منحرف می‌شدند. مبارزه سیاسی سوسیال دموکراسی به مراتب دامنه‌دارتر و پیچیده‌تر از مبارزه اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت است. بهمین ترتیب (و در نتیجه‌این) هم سازمان حزب انقلابی سوسیال دمکراتیک ناگزیر باید از نوع دیگر و غیر از سازمانی باشد که کارگران برای این

مبازه دارند. سازمان کارگران باید اولاً حرفه‌ای باشد؛ ثانیاً به قدر ممکن باید دامنه‌اش وسیع باشد؛ ثالثاً باید حتی‌المقدور کمتر پنهان باشد (بدهی‌هی است من چه در این جا و چه پائین‌تر فقط روسیه استبدادی را در نظر دارم). بر عکس، سازمان انقلابیون باید پیش از هر چیز و به طور عمدۀ اشخاصی را دربرگیرد که حرفه آن‌ها فعالیت انقلابی باشد. (به همین جهت هم من از سازمان انقلابیون صحبت می‌کنم و منظورم هم انقلابیون سوسيال دمکرات است). در مقابل این علامت که برای همه اعضای چنین سازمانی عمومیت دارد باید هر گونه تفاوت بین کارگران و روشنفکران به کلی زدوده شود، تفاوت حرفه‌های جداگانه آن‌ها که دیگر جای خود دارد. این سازمان حتماً باید آنقدرها وسیع نباشد و حتی‌المقدور با پنهان کاری بیشتری فعالیت کند. این وجوده تمایز سه‌گانه را مورد دقت قرار دهیم.

در کشورهایی که آزادی سیاسی وجود دارد فرق بین سازمان حرفه‌ای و سیاسی کاملاً روشن است، همان طور که فرق بین ترددیونیون‌ها و سوسيال دموکراسی روشن است. مناسبات آخری‌ها با اولی‌ها بدهی‌هیست که در ممالک گوناگون، بر حسب شرایط تاریخی و حقوقی و شرایط دیگر، به طور ناگزیر تغییر شکل می‌یابد. این مناسبات ممکن است کم و بیش نزدیک، پیچیده و غیره باشد (از نقطه نظر ما این مناسبات باید هر قدر ممکن است نزدیک‌تر و حتی‌المقدور کمتر پیچیده باشد). لیکن درباره این که در کشورهای آزاد سازمان اتحادیه‌های حرفه‌ای با سازمان حزب سوسيال دمکرات منطبق شود جای سخنی هم نمی‌تواند باشد. اما در روسیه در نظر اول ستمگری حکومت مطلقه هر گونه تفاوتی را بین سازمان سوسيال دموکراتیک و اتحادیه کارگری از میان می‌برد زیرا هر گونه اتحادیه‌های کارگری و هر گونه محفلي ممنوع است و نمودار عمدۀ و آلت مبارزه‌ء اقتصادی کارگران – یعنی اعتصاب – به طور کلی جنایت (و گاهی هم جنایت سیاسی!) محسوب می‌شود. بدین طریق شرایط کشور ما از یک طرف فکر کارکران را، که به مبارزه‌ء اقتصادی مشغولند، غالباً به سوی مسائل سیاسی «سوق می‌دهد» و از طرف دیگر فکر سوسيال دموکرات‌ها را به اختلاط ترددیونیسم با سوسيال دموکراتیسم «سوق می‌دهد» (و هنگامی که کریچفسکی‌ها و مارتینف‌های ما و شرکاء آن‌ها با حرارت از «سوق دادن» نوع اول دم میزنند متوجه «سوق دادن» نوع دوم نیستند). واقعاً هم اشخاصی را در نظر مجسم کنید که ۹۹ صدم وقتی‌شان غرق مبارزه‌ء «اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» شده است. عده‌ای از آن‌ها طی تمام

دوره فعالیت خود (۶ - ۴ ماه) یک بار هم فکرشان به مسئله لزوم ایجاد سازمان پیچیده‌تری از انقلابیون سوق نیافته است؛ عده‌ء دیگر آن‌ها شاید فکرشان به نوشه‌های نسبتاً رایج برنشتینی «سوق می‌یابد» و از روی آن‌ها ایمان راسخی به اهمیت فوق العاده «سیر پیشرو مبارزه عادی روزمره» پیدا می‌کند؛ سرانجام شاید دسته سوم آن‌ها هم شیفته‌ء این ایده و سوسه انگیز شوند که نمونه جدیدی از «رابطه درونی محکم با مبارزه پرولت‌ری» یعنی رابطه میان جنبش حرفه‌ای و سوسیال دمکراتیک را به جهانیان نشان دهند. ممکن است این اشخاص این طور استدلال نمایند که هر قدر کشور دیرتر پا به عرصه سرمایه‌داری و بالنتیجه به عرصه جنبش کارگری بگذارد به همان نسبت سوسیالیست‌ها بیشتر می‌توانند در جنبش حرفه‌ای شرکت جسته و از آن پشتیبانی کنند و به همان نسبت هم ممکن است و باید اتحادیه‌های حرفه‌ای غیر سوسیال دمکراتیک کمتر شود. چنین استدلالی تا اینجا کاملاً صحیح است ولی بدختی در این است که اشخاص نامبرده از این هم جلوتر رفته و در آرزوی آمیختن کامل سوسیال دمکراتیسم و تردیونیونیسم هستند. ما هم اکنون در مثال «آئین نامه اتحادیه مبارزه سانکت پتربورگ»، خواهیم دید که نظایر این تخیلات در نقشه‌های سازمان ما چه انعکاس مضری می‌یابد.

سازمان‌های کارگری مختص مبارزه اقتصادی باید سازمان‌های حرفه‌ای باشند. هر کارگر سوسیال دمکرات باید به قدر امکان به این سازمان‌ها یاری نماید و در آن‌ها به طور فعال کار کند. این درست است. لیکن این به هیچ وجه به نفع ما نیست که خواستار آن شویم که اعضای اتحادیه‌های «صنعتی» فقط سوسیال دمکرات‌ها باشند؛ این امر دائره نفوذ و تأثیر ما را در توده محدود خواهد ساخت. بگذار هر کارگری که به لزوم اتحاد برای مبارزه علیه کارفرمایان و حکومت پی می‌برد در اتحادیه صنفی شرکت نماید. اگر اتحادیه‌های صنفی همه کسانی را که فهمشان ولو فقط تا این درجه ابتدائی رسیده باشد، متعدد نمی‌ساختند، اگر این اتحادیه‌های صنفی سازمان‌هایی بسیار وسیع نبودند، آن وقت خود هدف اتحادیه‌های صنفی هم غیر قابل حصول می‌شد. و هر قدر که این سازمان‌ها وسیع‌تر باشند همان قدر نفوذ و تأثیر ما نیز در آن‌ها وسیع‌تر می‌گردد. نفوذ و تأثیری که نه فقط به وسیله توسعه «خود به خودی» مبارزه اقتصادی بلکه علاوه بر آن به وسیله تأثیر نفوذ مستقیم و آگاهانه اعضای اتحادیه در رفقای خود اعمال می‌شود. لیکن در صورت کثرت عده افراد سازمان،

مراعات پنهان کاری کامل (که آمادگی به مراتب بیشتری را از آن چه برای شرکت در مبارزه اقتصادی لازمست ایجاب می‌نماید) غیر ممکن است. آیا این تضاد بین لزوم کثرت عده‌ء افراد و پنهان کاری کامل را چگونه باید با هم دمساز نمود؟ چگونه باید به این مقصود رسید که برای سازمان‌های صنفی هر قدر ممکن است کمتر پنهانکاری لازم باشد؟ برای این منظور به طور کلی تنها دو راه ممکن است موجود باشد: یا اتحادیه‌های صنفی قانوناً مجاز شوند (که این امر در بعضی کشورها مقدم بر مجاز شدن اتحادیه‌های سوسیالیستی و سیاسی بوده است) و یا این که تشکیلات پنهان بماند ولی به اندازه‌ای «آزاد» و کمتر دارای صورت رسمی و به قول آلمان‌ها lose باشد که لزوم پنهانکاری برای تودهء اعضاء آن تقریباً به درجه صفر برسد.

قانوناً مجاز شدن اتحادیه‌های کارگری غیر سوسیالیستی و غیر سیاسی در روسیه، هم اکنون آغاز شده است و جای هیچ گونه شباهی نیست که هر گام جنبش کارگری سوسیال دمکراتیک ما، که به سرعت رو به رشد می‌رود، باعث فزونی و ترغیب کوشش‌هایی می‌شود که برای این مجاز شدن به عمل می‌آید، کوشش‌هایی که به طور عمدی از طرف هواداران رژیم کنونی ولی تا حدی هم از طرف خود کارگران و نیز از طرف روشنفکران لیبرال به عمل می‌آید. پرچم این مجاز شدن اکنون دیگر از طرف واسیل‌ها و زوباتف‌ها افراسته شده و آقایان اوزروف‌ها و ورمس‌ها وعدهء یاری به آن را داده‌اند و میان کارگران هم اکنون دیگر پیروان جریان نوین وجود دارند. و ما از این به بعد نمی‌توانیم این جریان را به حساب نیاوریم و تصور هم نمی‌رود که دربارهء این که چگونه این جریان به حساب آورده شود میان سوسیال دمکرات‌ها دو عقیده وجود داشته باشد. ما موظفیم هر گونه شرکت زوباتف‌ها و واسیل‌ها، ژاندارم‌ها و کشیش‌ها را در این جریان فاش و بر ملا سازیم و نیات حقیقی این شرکت کنندگان را به کارگران بفهمانیم. ما هم چنین موظفیم هر گونه نعمه‌های آشتی طلبانه و «هم آهنگی طلبانه» ای را که در جلسه‌های علنی کارگران از گفته‌های فعالین لیبرال ترواش می‌کند فاش و بر ملا سازیم، خواه آن‌ها این نعمه‌ها را از روی اعتقاد صدیقانه خود به لزوم همکاری مسالمت آمیز طبقات بسرایند و خواه از روی تمایلی که به خوش رقصی در مقابل رؤسا دارند و بالاخره خواه از روی ناشیگری. سرانجام ما موظفیم کارگران را از دامی که اغلب پلیس برای آن‌ها می‌گسترد بر حذر سازیم زیرا پلیس در این جلسات علنی و مجامع

مجاز «اشخاص با حرارت» را پائیده و میکوشد فتنه انگیزان را از راه سازمان‌های علنی به سازمان‌های غیر علنی نیز داخل نماید.

ولی انجام این عمل هرگز نباید موجب فراموش شدن این نکته بشود که آخرالامر قانوناً^۱ مجاز شدن جنبش کارگری فائدہ‌اش همانا عاید ماست نه زوباتوف‌ها. بر عکس، ما به وسیلهٔ تبلیغات افشا کنندهٔ خود علف هرز را از گندم جدا می‌کنیم. علف هرز را ما هم اکنون نشان دادیم. و اما گندم عبارتست از جلب توجه قشرهای هر چه وسیع‌تر و عقب مانده‌ترین کارگران به مسائل اجتماعی و سیاسی،... این عبارتست از آزاد کردن ما انقلابیون از قید کارهایی که در ماهیت امر مجاز است (انتشار کتب مجاز، تعاون متقابل و امثال این‌ها) و بسط و توسعه آن‌ها ناگزیر برای تبلیغات بیش از پیش مطلب به دست ما خواهد داد. از این لحاظ ما می‌توانیم و باید به زوباتوف‌ها و اوژروف‌ها بگوئیم: سعی کنید، آقایان، سعی کنید! تا وقتی که شما برای کارگران دام می‌گسترانید (اعم از این که به مفهوم فتنه انگیزی آشکار باشد یا به مفهوم فاسد نمودن «شرف‌مندانه») اذهان کارگران از طریق «استروویسم») ما در افشاری شما می‌کوشیم. وقتی که شما ولو به شکل «مانور خائفانه» هم باشد، گامی واقعی به جلو بر میدارید، ما خواهیم گفت: بفرمائید! گام واقعی به جلو ولو کوچک هم باشد فقط می‌تواند توسعه واقعی میدان عمل کارگران باشد. هرگونه توسعه‌ای از این قبیل هم به نفع ما تمام خواهد شد و پیدایش مجتمع علنی را که در آن دیگر فتنه‌انگیزان، سوسیالیست‌ها را به چنگ نیاورده بلکه سوسیالیست‌ها برای خود مریدانی به چنگ می‌آورند، تسريع خواهد کرد. خلاصه کلام کار ما اکنون این است که علیه علفهای هرز مبارزه کنیم. کار ما این نیست که در گلدان‌های توی اطاق گندم سبز کنیم. با ریشه‌کن کردن علفهای هرز ما زمین را برای رشد و رویاندن آتی بذر گندم تمیز می‌کنیم. و مدامی که آفاناگی ایوانویچ‌ها به اتفاق پولخربه ایوانووناها (۳۶) به رویاندن گیان در اطاق مشغول می‌باشند، ما باید دروغ‌گرهایی آماده نمائیم که هم بتوانند علفهای هرز امروزی را ریشه کن نمایند و هم گندم فردا را درو کنند!

۱- مبارزه «ایسکرا» با علفهای هرز موجب شد که «رابوچیه دلو» علیه «ایسکرا» این حمله خشم آلود را بکند: «ولی برای «ایسکرا» تلاش‌های ناچیز عمال زوباتوف جهت «مجاز نمودن» جنبش کارگری بیشتر شاخص زمانست تا این حوادث عظیم (بهاری): این واقعیات درست گواه بر آنند که جنبش کارگری در نظر حکومت به میزان بسیار تهدید آمیزی رسیده است» («دو کنگره»، صفحه ۲۷) گناه همه این‌ها به گردن «دگماتیسم» این متعصبینی است که «گوششان به فرامین آمرانه زندگی شنوا نیست». این‌ها با سماجح تمام می‌خواهند ساقه‌های یک زرعی گندم را نادیده بگیرند و دارند با علفهای هرز یک وجی می‌جنگند! آیا این «احساس مخلوط و مخدوشی از دور نمای

پس ما به وسیلهء مجاز ساختن نمی‌توانیم مسئلهء ایجاد یک سازمان حرفه‌ای را که حتی المقدور دارای پنهان کاری کمتر و وسعت بیشتری باشد حل نمائیم (ولی اگر زوباتوف‌ها و اوژروف‌ها، ولو تا حدی، چنین راه حلی را برای ما ممکن می‌ساختند ما بسی خرسند می‌گشتهیم و برای این هم تا ممکن است ما باید با شدت بیشتری علیه آن‌ها پیکار نمائیم!). تنها راه حلی که باقی می‌ماند سازمان‌های پنهانی حرفه‌ای است و ما باید به کارگرانی که هم اکنون دارند در این راه قدم می‌گذارند (و ما در این باره اطلاع صحیح داریم) همه نوع یاری و مساعدت نمائیم. سازمان‌های حرفه‌ای نه فقط می‌توانند دستیاران مهمی هم برای تبلیغات سیاسی و تحکیم مبارزه اقتصادی برسانند، بلکه می‌توانند دستیاران مهمی هم برای تشکیلات انقلابی بشوند. برای رسیدن به این نتیجه و برای این که نهضت حرفه‌ای را که در کار آغاز شدن است به مجرائی که برای سوسیال دموکراسی مطلوب است سوق دهیم، پیش از هر چیز لازم است مهمل بودن آن نقشه سازمانی را که اینک تقریباً پنج سال است اکonomیست‌های پتربورگ با آن ور می‌روند به طور روشنی در نظر خود مجسم نمائیم. این نقشه هم در «آئین نامه صندوق کارگران» منتشره در ماه ژوئیه سال ۱۸۹۷ («لیسنگ رابچه‌گو» شماره ۹ - ۱۰ صفحه ۴۶ - استخراج از شماره ۱ «رابوچایا میسل») و هم در «آئین نامه سازمان متحد کارگری» منتشره در ماه اکتبر سال ۱۹۰۰ (ورقه مخصوصی که در سانکت پتربورگ چاپ شده و در شماره ۱ «ایسکرا» به آن اشاره شده است) بیان گردیده است. نقص عمده هر دوی این آئین نامه‌ها عبارت از تشریح جزئیات سازمان وسیع کارگری و مخلوط نمودن سازمان انقلابیون با آن است. آئین نامه دوم را که بهتر تهیه و تدوین شده است بگیریم. این آئین نامه مشتمل بر ۵۲ ماده می‌باشد: ۲۳ ماده آن ترتیب و طرز انجام کار و حدود وظایف «محفل‌های کارگری» را که در هر یک از فابریک‌ها تشکیل داده می‌شوند («و عده هر یک از ۱۰ نفر بیشتر نیست») و نیز «گروه‌های مرکزی (فابریکی)» را انتخاب می‌کند شرح می‌دهد. در ماده ۲ گفته می‌شود که «گروه مرکزی بر تمام اموری که در فابریک یا کارخانه وی روی می‌دهد ناظارت نموده و وقایع نگار حوادث فابریک است». «گروه مرکزی هر ماهه وضع صندوق را به تمام پرداخت کنندگان گزارش می‌دهد» (ماده ۱۷) و غیره. ۱۰ ماده به «سازمان ناحیه‌ای» تخصیص داده شده و ۱۹ ماده مربوط است به

ارتباط بینهایت پیچیده «کمیتهء سازمان کارگری» با «کمیتهء اتحاد مبارزه سانکت پتربورگ» (که از طرف هر ناحیه و از طرف «گروه‌های اجرائی» یعنی «گروه‌های مبلغین و برای ارتباط با ولایات، و خارجه و برای اداره کردن انبارها و نشریات و صندوق» انتخاب می‌شوند).

سوسیال دموکراسی = «گروه‌های اجرائی» در مورد مبارزه اقتصادی کارگران! مشکل بود بتوان از این بهتر نشان داد که چگونه اندیشهء یک اکونومیست از سوسیال دمکراتیسم به تردیونیونیسم منحرف می‌گردد و چگونه او از هر نوع تصویری مبنی بر این که سوسیال دمکرات باید پیش از هر چیز در فکر ایجاد سازمانی از انقلابیون یعنی سازمانی باشد که بتواند تمام مبارزهء آزادی بخش پرولتاریا را رهبری کند، عاری است. سخن گفتن درباره «آزادی سیاسی طبقه کارگر»، و مبارزه علیه «خود سری تزاری» و در عین حال نوشتن این گونه آئین نامه‌ها برای سازمان، معنی‌اش نداشتن هیچ گونه اطلاعی از وظایف حقیقی سیاسی سوسیال دموکراسی است. در هیچ یک از این پنجاه و اندی ماده کوچک‌ترین اثری هم از فهم این موضوع یافت نمی‌شود که تبلیغات سیاسی پردامنه‌ای در میان توده‌ها لازم است تا تمام جوانب حکومت مطلقهء روسیه و تمام سیمای طبقات گوناگون اجتماعی را در روسیه روشن سازد. نه تنها هدف‌های سیاسی بلکه حتی هدف‌های تردیونیونی نیز با چنین آئین نامه‌ای قابل اجرا نیست. زیرا هدفهای تردیونیونی، سازمان را بر حسب حرفة‌ها ایجاب می‌نماید که به هیچ وجه اشاره‌ای هم به آن نشده است.

ولی تصور نمی‌رود هیچ چیز شاخص‌تر از ثقل و سنگینی حیرت انگیز تمامی این «سیستم» باشد که میکوشد هر فابریک جداگانه‌ای را به وسیلهء یک رشتهء دائمی از قواعد یک دست و به درجهء مضمونی ناچیز و به وسیلهء سیستم انتخابات سه درجه‌ای، با «کمیتهء» متصل سازد. اندیشهء ای که عرصهء تنگ اکونومیسم آنرا در منگنهء خود فشرده است، در اینجا با چنان جزئیاتی مربوط می‌شود که از سرایای آن قرطاس بازی و پشت میز نشینی تراوش می‌کند. در عمل البته سه چهارم همه این ماده‌ها هرگز به کار نمی‌روند ولی در عوض، یک چنین سازمان «پنهانی» که در هر فابریک دارای گروه مرکزی می‌باشد کار ژاندارم‌ها را برای وارد ساختن ضربه‌های وسیع آسان می‌کند. رفقای لهستانی این مرحله از نهضت را که در آن همه سرمدست تأسیس شبکه وسیعی از صندوق‌های کارگری بودند، طی کرده‌اند. ولی خیلی

زود از این فکر منصرف شدند زیرا دیدند که با این عمل فقط بهرهٔ فراوانی عاید ژاندارم‌ها می‌نمایند. اگر ما بخواهیم سازمان‌های دامنه‌دار کارگری داشته باشیم و بخواهیم در معرض ضربه‌های وسیع قرار گیریم و موجب خشنودی ژاندارم‌ها گردیم، باید سعی‌مان این باشد که این سازمان‌ها به هیچ وجه صورت رسمی نداشته باشند. ولی آیا در این صورت انجام وظیفه برای آن‌ها ممکن خواهد بود؟ اینک نظری به این وظایف بیافکنید: «.... نظارت بر تمام اموری که در فابریک روی می‌دهد و وقایع نگار حوادث آن بودن» (ماده ۲ آئین نامه). آیا حتماً باید به این عمل صورت رسمی داد؟ آیا نمی‌شود این عمل را به وسیلهٔ درج اخبار در روزنامه‌های غیر علنی و بدون تشکیل دسته‌های مخصوصی برای انجام آن خیلی بهتر عملی نمود؟... «.... رهبری بر مبارزه‌ای که کارگران برای بهبود وضعیت خود در کارخانه می‌نمایند» (ماده ۳ آئین نامه). باز هم لزومی به رسمیت ندارد. این را که کارگران در صدد خواستن چه چیزی هستند هر مبلغی که اندکی فهمیده باشد از یک صحبت عادی می‌تواند کاملاً دریابد و پس از دریافت می‌تواند آنرا به سازمان محدود و نه وسیع انقلابیون اطلاع دهد تا اوراق مربوط را برسانند. «... تشکیل صندوق... و اخذ ۲ کپک از هر روبل». (ماده ۹ آئین نامه) و سپس دادن گزارش ماهیانه وضعیت صندوق برای همه (ماده ۱۷)، اخراج اعضاei که حق عضویت نمی‌پردازند (ماده ۱۰) و غیره. این جا است که بهشت برین را به پلیس می‌دهند. زیرا چیزی آسانتر از این نیست که به تمام این امور مخفی «صندوق مرکزی فابریک» رخنه نموده پول‌ها را ضبط کنند و بهترین اشخاص را هم دستگیر نمایند. آیا بهتر نیست تمبرهای یک کپکی یا دو کپکی دارای مهر سازمان معین (خیلی محدود و مخفی) منتشر شود یا بدون تمبر وجوهی گرد آورده شود و بعد روزنامه غیر علنی صورت حساب آن وجوده دریافتی را به وسیلهٔ رمز به چاپ رساند؟ در این صورت همان منظور حاصل می‌گردد و برای ژاندارم‌ها هم صد بار مشکل‌تر خواهد بود سر رشته را کشف نمایند.

من می‌توانستم برای روشن شدن بیشتر موضوع به بررسی این آئین نامه ادامه دهم ولی تصور می‌کنم همین قدر هم که گفته شده کافیست. وجود هستهٔ کوچک به هم پیوسته‌ای از کارگران کاملاً مطمئن بوده و بر طبق تمام قواعد پنهان کاری کامل با سازمان انقلابیون مربوط باشد کاملاً می‌تواند، با استفاده از مساعدت کاملاً وسیع توده بدون داشتن هیچ گونه صورت رسمیتی کلیه وظایفی را که بر عهدهٔ سازمان حرفه‌ای است انجام دهد و به علاوه

آنرا چنان که مطلوب سوسيال دموکراسی است انجام دهد. فقط بدین وسیله است که می‌توان علی‌رغم تمام ژاندارم‌ها، به تحکیم و توسعه جنبش حرفه‌ای سوسيال دمکراتیک نائل گردید.

به من اعتراض خواهند کرد که: سازمانی به این درجه **Iose** که به هیچ وجه صورت رسمیت به خود نگرفته باشد و حتی اعضای معلوم و ثبت شده نداشته باشد، نام سازمان نمی‌تواند به خود بگیرد. شاید این طور باشد. من پی نام نمی‌روم. ولی این «سازمان بدون عضو، هر چه که لازم است انجام خواهد داد و از همان آغاز امر ارتباط محکم ترددیونیون‌های آینده ما را با سوسيالیسم تأمین خواهد نمود. و هر کس هم که در دوره حکومت مطلقه طالب یک سازمان وسیع کاگری با انتخابات و رسیدگی به حساب و اخذ رأی عموم و غیره باشد، صاف و ساده، یک خیالباف اصلاح ناپذیر است.

نتیجه‌ء اخلاقی که از این جا به دست می‌آید ساده است: اگر ما کار را از پی ریزی محکم سازمان استوار متشکل از انقلابیون شروع کنیم، خواهیم توانست استواری جنبش را من حیث المجموع تأمین نموده، هم هدف‌های سوسيال دمکراتیک را عملی سازیم و هم هدف‌های ترددیونیونی را و اماً اگر کار را از سازمان وسیع کارگری که به اصطلاح از همه بیشتر در «دسترس» توده باشد (و در عمل از همه بیشتر در دسترس ژاندارم‌ها بوده و انقلابیون را از همه بیشتر در دسترس پلیس قرار بدهد) شروع کنیم، آنگاه ما نه این هدف و نه آن دیگری هیچ یک را عملی نخواهیم کرد، از خرده کاری خلاص نخواهیم شد و با پراکندگی و اضمحلال دائمی خود فقط ترددیونیون‌هایی را از نوع زوباتف یا ازرف می‌توانیم بیش از همه در دسترس توده قرار دهیم.

آیا وظایف این سازمان انقلابیون اصولاً باید چه باشد؟ در این باره ما اکنون مفصلاً بحث خواهیم کرد. ولی نخست یکی دیگر از قضاوت‌های کاملاً تیپیک تروریست خودمان را که باز هم در همسایگی کاملاً نزدیک اکونومیست‌ها قرار گرفته است (چه سرنوشت خزن انگیزی!) مورد بررسی قرار دهیم. در مجله «سوابودا» که برای کارگران چاپ می‌شود (شماره ۱) مقاله‌ای تحت عنوان «سازمان» درج گردیده که نگارنده آن می‌خواهد از آشنایان خود یعنی کارگران اکونومیست ایوانووزنسنیک دفاع نماید. او می‌نویسد:

«بد است وقتی که جماعت خاموش و جاهل است و جنبش از پائین

برنمی خیزد. مثلاً ملاحظه کنید: دانشجویان به مناسبت عید یا رسیدن تابستان از کوی دانشگاه به خانه‌های خود می‌روند و جنبش کارگری متفوق می‌شود. آیا یک چنین جنبش کارگری که از کنار به تکان آید می‌تواند یک نیروی واقعی باشد؟ از کجا می‌تواند.... هنوز راه رفتن با پای خود را نیاموخته باید زیر بازویش را گرفت. در همه کارها وضع بدین منوال است: دانشجویان که رفتند کار متوقف می‌ماند؛ قسمتی از سرشیر یعنی مستعدترین اشخاص را که گرفتند شیر ترش می‌شود؛ «کمیته» را که بازداشت نمودند. تا کمیته جدیدی تشکیل شود باز هم خاموشی و سکوت حکمران است؛ آن هم معلوم نیست چه کمیته‌ای تشکیل شود، شاید هیچ شباهتی هم به کمیته سابق نداشته باشد: آن یکی این طور می‌گفت این یکی عکس آنرا می‌گوید. رابطه دیروز با امروز از دست می‌رود، تجربه گذشته درس آینده نمی‌شود. و علت همه این‌ها هم آنست که در عمق یعنی در میان جماعت ریشه دوانده نشده است، آن که کار می‌کند صد نفر ابله نیست بلکه ده نفر عاقل است. ده نفر را همیشه می‌توان به دام انداخت. اما وقتی سازمان جماعت را فرا گیرد و همه کار ناشی از جماعت باشد، آن وقت هیچ کس یارای آنرا نخواهد داشت که جنبش را از بین بپردا (صفحه ۶۳)

واقعیات صحیحاً شرح داده شده و خرده کاری ما بد تصویر نشده است. اما نتیجه‌گیری‌های آن، چه از لحاظ غیر عقلانی بودن و چه از لحاظ ناسنجیدگی سیاسی خود همان در خورد «رابوچایا میسل» است. این منتهای درجه غیر عقلانی است زیرا نویسنده یک مسئله فلسفی و اجتماعی و تارخی را درباره «ریشه» و «عمق» آن با یک مسئله فنی؛ سازمانی دائر به مبارزه بهتر علیه ژاندارم‌ها، مخلوط می‌سازد. این منتهای ناسنجیدگی سیاسی است. زیرا نویسنده به جای این که علیه رهبران بد دست به دامان رهبران خوب شود، عموماً علیه رهبران دست به دامان «جماعت» می‌شود. همان طور که ایده تبدیل تبلیغات سیاسی به ترور تهییج کننده ما را از لحاظ سیاسی به عقب می‌کشاند، همان طور هم این موضوع به منزله کوششی است برای عقب کشاندن ما از لحاظ سازمانی. راستش این است که من در

خود یک^۱ *embarras de richesses* واقعی احساس می‌کنم و نمیدانم تجزیه و تحلیل این اباطلی را که «سوابودا» به ما عرضه میدارد از کجا شروع نمایم. برای وضوح مطلب سعی می‌کنم از یک مثال شروع کنم. آلمانی‌ها را بگیرید. امیدوارم منکر این نشوید که سازمان آن‌ها جماعت را فرا میگیرد، همه‌ء کار ناشی از جماعت است، جنبش کارگری راه رفتن با پای خود را یاد گرفته است. در عین حال ببینید چگونه این جماعت میلیونی به آن «ده نفر» پیشوای با تجربه سیاسی خویش ارزش می‌دهد و چقدر سخت و محکم از آن‌ها پشتیبانی می‌کند! بارها می‌شد که در پارلمان نمایندگان احزاب متخاصم به سوسیالیست‌ها طعنه میزدند که: «عجب دموکرات‌های خوبی هستید! جنبش طبقه کارگر برای شما فقط حرف است، والا در عمل میدان داری با همان یک مشت سردسته است. سال میگذرد، ده سال میگذرد باز همان ببل و همان لیکنخت سر کارند. این نمایندگان شما که به اصطلاح از طرف کارگران انتخاب شده‌اند از مأمورینی هم که امپراتور تعیین می‌کند تغییر ناپذیرترند!». لیکن آلمانی‌ها این تلاش‌های عوام فریبانه را که برای برانگیختن «جماعت» در مقابل «سردسته‌ها» و دامن زدن غریزه‌های ناپسندیده و شهرت طلبانه در جماعت و از بین بردن استواری و پایداری جنبش به وسیله سلب اعتماد توده‌ها نسبت به «ده نفر عاقل» به عمل می‌آمد، فقط با لبخند تحقیر آمیز استقبال می‌کردند. فکر سیاسی آلمان‌ها اکنون به قدر کفايت تکامل یافته و اندوخته کافی از آزمایش سیاسی دارند تا به این موضوع پی‌برند که در جامعه کنونی برای هیچ طبقه‌ای اگر یک «ده نفر» پیشوای با قریحه و استعداد (اشخاص با قریحه و استعداد هم صد تا صد تا بدنیا نمی‌آیند)، کار آزموده، از لحاظ حرفه خود آماده، در مکتب طولانی تعلیم گرفته و با همیگر هم آهنگ نداشته باشد، مبارزه پایدار ممکن نخواهد بود. آلمان‌ها هم در بین خود عوام فریبانی را دیده بودند که به «صدها ابله» تملق گفته آن‌ها را بالا دست «ده عاقل» قرار می‌دادند و به «مشت پولادین» توده خوش آمد می‌گفتند و آنرا (مانند موست و یا هاسلمان) برای اعمال «انقلابی» ناسنجیده تحریک می‌کردند و بر ضد پیشوایان با استقامت و پایدار تخم عدم اعتماد میکاشتند و فقط در سایه مبارزه سرسخت و آشتی ناپذیری علیه همه و هر گونه عناصر عوام فریب درون سوسیالیسم بود که سوسیالیسم آلمان تا این درجه رشد نمود و مستحکم شد. آن وقت در چنین دورانی

که تمام بحران سوسيال دموکراسی روس معلول آن است که توده‌هایی که به خودی خود بیدار شده‌اند فاقد رهبران به قدر کفایت آماده، ترقی کرده و آزموده هستند، خردمندانی پیدا می‌شوند که با ژرف اندیشی بهلولی خویش بزرگوارانه اظهار میدارند: «بد است وقتی که جنبش از پائین برنمی‌خیزد!»

این که «کمیته‌های دانشجویان به درد نمی‌خورد و پایدار نیست» کاملاً حرف حسابی است. ولی از اینجا چنین برمنی‌آید که کمیته‌ای مرکب از انقلابیون حرفه‌ای لازم است و در این مورد هیچ فرقی نمی‌کند که آن شخصی که خود را انقلابی حرفه‌ای بار می‌آورد دانشجو باشد یا کارگر. اما شما چنین نتیجه‌گیری می‌کنید که جنبش کارگری نباید از کنار به تکان آید! شما، بنابر ساده لوحی سیاسی خودتان احساس هم نمی‌کنید که به نفع اکonomیست‌های ما و خرده کاریهای ما کار می‌کنید. اجازه بدھید بپرسیم که این «تکانی» که از جانب دانشجویان ما به کارگران وارد آمده چه بوده است؟ تنها آن بوده است که دانشجو اطلاعات جسته گریخته‌ای را که از سیاست داشت و خرده ریزه‌هایی را که از ایده‌های سوسيالیستی عایدش شده بود (زیرا غذای عمدۀ فکری دانشجوی امروزی، مارکسیسم علنی است که آن هم چیزی جز الفباء و خرده ریزه‌هایی از مارکسیسم نمی‌تواند بدهد) برای کارگر می‌پرسید. تازه یک چنین «تکان از کنار» هم در جنبش ما چندان زیاد نبوده، بلکه بر عکس خیلی کم و به حد شرم آور و ننگینی کم بود زیرا که ما با اصراری بیش از حد در شیره خود می‌جوشیدیم و در قبال «مبازه اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت»، که یک مبارزه بدوي است، بی اندازه بردهوار سر فرود می‌آوردیم. برای دادن یک چنین «تکانی» ما انقلابیون حرفه‌ای باید هم خود را صد بار بیشتر مصروف نمائیم و مصروف خواهیم کرد. لیکن شما همانا به این علت که اصطلاح زشتی مانند «تکان از کنار» را به کار می‌پرسید که ناگزیر باعث سلب اعتماد کارگر (و یا لاقل کارگری که به اندازه خود شما عقب مانده باشد) از کلیه کسانی خواهد شد که از بیرون برای وی دانش سیاسی و آزمایش انقلابی می‌آورند و ناگزیر این تمایل غریزی را در وی به وجود می‌آورد که دست رد به سینه همه این اشخاص بزند، عوام فریب هستید و عوام فریب‌ها هم بدترین دشمنان طبقه کارگرند.

آری! عجله نکنید و داد و فریاد راه نیندازید که من «شیوه‌های نارفیقانه‌ای» در جر و بحث به کار می‌برم! من حتی این تصور را به فکر خود هم راه نمی‌دهم که درباره پاکی نیت

شما شک و تردید بکنم، من اکنون گفتم که تنها به علت ساده لوحی سیاسی هم می‌توان عوام فریب شد. ولی من نشان دادم که شما به درجه عوام فریبی تنزل کرده‌اید و من هرگز از تکرار این که عوام فریب‌ها بدترین دشمنان طبقه کارگرند خسته نخواهم شد. این که گفته می‌شود بدترین بدان علت است که آن‌ها محرک غریزه‌های ناپسند در جماعت می‌باشند و برای کارگران عقب مانده میسر نیست این دشمنان را که به سمتِ دوستان آنان به میدان می‌آیند و گاهی هم صمیمانه به میدان می‌آیند بشناسند. بدترین، بدان علت است که در دوران پراکندگی و تزلزل، در دورانی که جنبش ما تازه دارد سر و صورت به خود می‌گیرد چیزی آسانتر از آن نیست که جماعت را عوام فریبانه به راهی سوق دهند که بعدها فقط تلخ‌ترین آزمایش‌ها می‌تواند وی را به خطای خویش آگاه سازد. به این جهت است که شعار کنونی یک نفر سوسیال دموکرات فعلی روس باید مبارزه قطعی خواه علیه «سوابودا» باشد که به درجه عوام فریبی تنزل می‌نماید و خواه بر ضد «رابوچیه دلو» که نیز به درجه عوام فریبی تنزل می‌نماید (در این باره در ذیل مفصلاً بحث خواهد شد^۱).

«به دام انداختن ده نفر عاقل آسان‌تر است تا صد نفر ابله» این حقیقت درخشنان (که در ازاء آن همیشه صد نفر ابله برای شما کف خواهند زد) فقط برای آن به خودی خود واضح به نظر میرسد که شما ضمن جریان استدلال، از شاخی به شاخ دیگر پریدید. شما صحبت خود را از بدام افتادن «کمیته» و «سازمان» شروع نمودید و به آن ادامه هم می‌دهید ولی اکنون به مسئله دام افتادن «ریشه‌های» جنبش «در عمق» پریده‌اید. البته جنبش ما فقط بدان علت که صدھا و صدھا هزار ریشه در عمق دارد به دام افتادنی نیست. ولی صحبت که ابدأ بر سر این موضوع نبود. از لحاظ «ریشه در عمق داشتن» اکنون هم، با وجود تمام خرده کاری ما، نمی‌توانند ما را «به دام اندازند» ولی با این حال ما از دام افتادن «سازمان‌ها»، که در نتیجه آن هرگونه ادامه کاری جنبش از بین می‌رود، شکایت داریم و نمی‌توانیم هم نداشته باشیم. ولی حال که شما موضوع «به دام افتادن» سازمان‌ها را به میان می‌آورید و از آن عدول نخواهید کرد لذا من به شما می‌گوییم که دام افتادن ده نفر عاقل به مراتب دشوارتر از صد نفر

۱- در اینجا فقط این موضوع را گوشزد می‌نماییم که آن چه ما در خصوص «تکان از کنار» و راجع به همه قضاوتهای، بعدی «سوابودا» در مورد سازمان گفته‌ایم تمامًا به همه اکونومیست‌ها و از آن جمله به «رابوچیه دولئی‌ها» نیز مربوط است، زیرا عده‌ای از آن‌ها همان نظریات را در مورد مسائل سازمانی فعالانه موعظه و از آن دفاع می‌کردن و عده‌ای هم به سوی این نظریات می‌لغزیدند.

ابله است. و هر قدر هم که شما جماعت را به علت روش «ضد دموکراتیسم» و غیره من علیه من برانگیزید باز من از این تز دفاع خواهم کرد. کلمه «عاقل‌ها» را از لحاظ سازمانی، چنان که من بارها خاطر نشان نموده‌ام، تنها باید شامل انقلابیون حرفه‌ای دانست اعم از این که از دانشجویان باشد یا از کارگران. این است که من جداً معتقدم که ۱) بدون سازمانی استوار از رهبرانی که کار یکدیگر را دنبال می‌کنند هیچ گونه جنبش انقلابی نمی‌تواند پایدار باشد؛ ۲) هر قدر دامنه توده‌ای که خود به خود به مبارزه جلب می‌شود و پایه جنبش را تشکیل می‌دهد و در آن شرکت میورزد وسیع‌تر باشد همان قدر لزوم چنین سازمانی مؤکدتر می‌گردد و همان قدر این سازمان باید استوارتر باشد (زیرا همان قدر برای عوام فریب‌های مختلف آسانتر است که قشرهای عقب مانده را از راه در ببرند)؛ ۳) چنین سازمانی باید به طور عمده عبارت از کسانی باشد که به طور حرفه‌ای به فعالیت انقلابی اشتغال داشته باشند؛ ۴) در یک کشور استبدادی هر قدر که ما ترکیب اعضای چنین سازمانی را محدودتر بگیریم تا جائی که در آن تنها اعضاً شرکت نمایند که به طور حرفه‌ای به فعالیت انقلابی مشغول شده و در فن مبارزه علیه پلیس سیاسی آمادگی حرفه‌ای به دست آورده باشند، همان قدر هم «به دام افتادن» این سازمان دشوارتر خواهد بود و ۵) همان قدر هم هیئت ترکیبی افراد، خواه از طبقه کارگر و خواه از سایر طبقات جامعه که امکان شرکت در این جنبش را داشته باشند و به طور فعال در آن کار کنند، وسیع‌تر می‌شود. به اکونومیست‌ها، تروریست‌ها و «اکونومیست - تروریست‌های»^۱ خودمان تکلیف می‌کنم این تزها را، که من اینک درباره دوتای آخری آن به تحت می‌پردازم، تکذیب نمایند. موضوع سهولت دام افتادن «ده عاقل» و «صد ابله» به همان موضوعی که قبلاً بررسی شد منجر می‌شود و آن این که آیا، در صورت

۱- در مورد «سوابودا» شاید این اصطلاح از اصطلاح پیشین صحیح‌تر باشد، چون که در رساله «احیاء انقلابی‌گری» از تروریسم دفاع می‌شود و در مقاله مورد بحث از «اکونومیسم». درباره «سوابودا» به طور کلی می‌توان گفت که تمایل آتشینی دارد ولی بخشن یاری نمی‌کند. بهترین مقدمات کار و بهترین نیات ولی حاصل کار درهم فکری؛ و علت عمده این درهم فکری آن است که «سوابودا» از ادامه کاری در امور سازمانی دفاع می‌کند ولی نمی‌خواهد راجع به دادمه کاری در فکر انقلابی و تئوری سوسیال دموکراسی چیزی بداند. کوشش برای زنده کردن فرد انقلابی حرفه‌ای («احیاء انقلابی‌گری») و برای حصول این مقصود اولاً پیشنهاد ترور تهییج کننده و ثانیاً پیشنهاد ایجاد «سازمانی از کارگران میانه حال» نمودن (سوابودا) شماره ۱ صفحه ۶۶ و صفحه بعدی)، سازمانی که کمتر از کنار به تکان آید، در حقیقت معنایش این است که انسان برای گرم کردن منزل خویش تمام در و تخته‌های خود منزل را بشکند.

ضرورت یک پنهان کاری اکید، ایجاد یک سازمان توده‌ای امکان دارد یا نه. یک سازمان وسیع را ما هیچ گاه از حیث پنهان کاری نمی‌توانیم به آن درجهٔ اعلائی که بدون آن اصلاً دربارهٔ مبارزه استوار و متداوم با حکومت جای سخنی هم نمی‌تواند در میان باشد، برسانیم. تمرکز تمام وظایف پنهان کاری دردست حتی‌المقدور عدهٔ قلیلی از انقلابیون حرفه‌ای هم به هیچ وجه به معنای آن نیست که این‌ها «به جای همه فکر خواهد کرد» و جماعت در جنبش شرکت فعال نخواهد داشت. بر عکس، این انقلابیون حرفه‌ای بیش از پیش به توسط خود جماعت پیش کشیده خواهد شد زیرا جماعت آن وقت خواهد دانست که گرد آمدن یک چند نفر دانشجو و یک عده کارگری که مبارزه اقتصادی می‌نمایند برای تشکیل «کمیته» کافی نیست، بلکه سال‌ها لازم است تا شخص خود را به مثابه یک انقلابی حرفه‌ای پرورش دهد و آن وقت جماعت دیگری تنها دربارهٔ خرده کاری نه بلکه همانا دربارهٔ چنین پرورشی «فکر خواهد کرد» تمرکز وظایف پنهان کاری سازمان، ابداً به معنی تمرکز تمام وظایف جنبش نیست. شرکت فعال توده بسیار وسیع در امور مطبوعات غیر علنی از این که «ده نفر» انقلابی حرفه‌ای وظایف پنهانکاری این کار را در دست خود متمرکز سازند، کمتر نشده بلکه ده برابر قوی‌تر خواهد شد. بدین طریق و فقط بدین طریق ما موفق خواهیم شد که قرائت مطبوعات غیر علنی، همکاری در امور این مطبوعات و حتی تا اندازه‌ای انتشار آن جنبهٔ پنهانی خود را تقریباً از دست بدهد، زیرا پلیس به زودی در ک خواهد نمود که تعقیب قضائی و اداری هر نسخه نشریات، که هزاران نسخه از آن پخش می‌شود عیش و غیر ممکن است. و این نه تنها در مورد مطبوعات بلکه در مورد تمام کارهای جنبش و حتی نمایشات هم صدق می‌کند. از این که «ده نفری» از انقلابیون آزموده، که تعلیماتشان از نظر حرفه‌ای کمتر از پلیس نیست، تمام امور پنهان کاری را اعم از تهییه اوراق، طرح نقشه تقریبی، تعیین دسته‌ه رهبران برای هر ناحیه شهر، برای هر ب رزن کارگری، برای هر مدرسه و غیره در دست خود تمرکز دهند. شرکت بسیار فعال و پر دامنه توده نه فقط آسیبی خواهد دید بلکه برد بسیاری هم خواهد داشت (من میدانم که به من راجع به «دموکراتیک نبودن» نظریه‌ام اعتراض خواهند نمود، ولی به این اعتراض بكلی غیر عاقلانه در پائین مفصلان پاسخ خواهم داد). تمرکز پنهانی‌ترین وظایف در دست یک سازمان انقلابیون، دامنه و مضمون فعالیت توده تمام و کمالی از سازمان‌های دیگر را که برای جمعیت وسیع در نظر

گرفته شده و از این رو حتی المقدور کمتر دارای صورت رسمی است و کمتر پنهان گشته، یعنی فعالیت اتحادیه‌های حرفه‌ای کارگران، ماحفل‌های خود آموزی کارگران و قرائت نشریه‌های غیر علنی و ماحفل‌های سوسیالیستی و هم چنین دموکراتیک را در میان کلیه قشرهای دیگر اهالی و غیره و غیره سست ننموده بلکه قوی می‌سازد. یک چنین ماحفل‌ها و اتحادیه‌ها و سازمان‌هایی در همه جا به تعداد بسیار زیاد و با وظایف کاملاً گوناگون لازم است، ولی بی معنی و زیان بخش خواهد بود اگر ما آن‌ها را با سازمان انقلابیون مخلوط سازیم، خط فاصل بین آن‌ها را بزداییم و ذهن توده را، که اصولاً به طور غیر قابل تصوری مشوب شده، در مورد این موضوع که برای «اداره کردن» جنبش توده‌ای افرادی لازمند که به خصوص فعالیت سوسیال دموکراتیک را تماماً پیشه خود قرار داده باشند و نیز در مورد این موضوع که چنین افرادی باید با شکیبائی و سرسختی خود را انقلابیون حرفه‌ای بار بیاورند، کور نمائیم.

آری، در این مورد اذهان به طور غیر قابل تصوری مشوب شده است. گناه عمدۀ ما از لحاظ سازمانی این است که با خرده کاری خود حیثیت یک نفر انقلابی را در روسیه بر باد داده‌ایم: کسی که در مسائل تئوریک سست و مردد و دایره نظرش محدود باشد و برای برایت سستی خود به جریان خود به خودی توده استناد نماید، و بیشتر به منشی تردیونیون شبیه باشد تا به یک سخنور توده‌ای و قادر نباشد نقشه وسیع و جسورانه‌ای را پیشنهاد کند که حتی حریف را هم وادار به احترام نماید، کسی که در هنر حرفه‌ای خویش – یعنی در مبارزه علیه پلیس سیاسی – ناشی و بی مهارت باشد، – چنین کسی – ببخشید! انقلابی نیست بلکه خرده کار ناچیزی است.

بگذار هیچ یک از پراتیسین‌ها برای این کلمه زننده از من نرنجد، زیرا مadam که مطلب بر سر ناآمادگی است من آن را پیش از همه منسوب به خودم میدانم. من در ماحفلی کار می‌کردیم (۳۷) که مسائل بسیار وسیع و پر دامنه‌ای را در جلو خویش قرار داده بود و همه‌ء ما اعضای ماحفل، از علم به این که در چنین موقع تاریخی دچار خرده کاری هستیم به طور دردناکی زجر می‌کشیدیم. زیرا این در زمانی بود که با تغییر عبارت در یک گفتۀ مشهور، می‌شد گفت که: سازمانی از انقلابیون به ما بدھید، ما روسیه را واژگون می‌کنیم! و از آن وقت به بعد هر قدر من آن حس سوزان شرمندگی را که در آن موقع داشتیم بیشتر به یاد می‌آوردم، همان

قدر تلخی و مرارت بیشتری بر ضد آن سوسيال دمکرات‌های دروغینی، که با مواضع خودشان «فرد انقلابی را لکه‌دار می‌سازند» و نمی‌فهمند که وظیفه ما دفاع از تنزل یک فرد انقلابی تا درجهٔ خرده‌کار نیست بلکه ارتقاء افراد خرده‌کار تا مقام افراد انقلابی است، در دلم توده می‌شود.

۵) دامنهٔ فعالیت سازمانی

به طوری که در فوق دیدیم ب. اف دربارهٔ «عدم تکافوی نیروهای انقلابی قادر به عمل که نه تنها در پتروبرگ بلکه در کلیه نقاط روسیه نیز احساس میگردد» صحبت می‌کرد. تصور نمی‌رود کسی این واقعیت را مورد انکار قرار دهد. اما تمام صحبت در این است که این مطلب را چگونه توضیح دهیم؟ ب. اف. می‌نویسد:

«ما در پی کشف علل تاریخی این پدیده نمی‌رویم؛ فقط این را باید بگوئیم که جامعه‌ای که در نتیجه یک ارتجاع سیاسی طولانی دچار فساد معنوی شده و به واسطهٔ تغییرات اقتصادی که روی داده و می‌دهد متلاشی گشته است تعداد بی‌نهایت کمی از افرادی که قادر به عمل انقلابی باشند از میان خود بیرون می‌دهد: طبقهٔ کارگر با بیرون دادن کارگران انقلابی تا اندازه‌ای صفوں سازمان‌های غیر علنی را تکمیل می‌سازد، لیکن عده‌ء این گونه انقلابیون نیازمندی‌های وقت را برآورده نمی‌کند. به ویژه این که کارگری که ۱۱ ساعت و نیم در کارخانه گرفتار است، بنابر موقعیت خویش، کاری را که به طور عمده می‌تواند انجام دهد عبارت از وظایف یک نفر مبلغ است؛ و اما سنگینی عمدہ کار ترویج و تشکیلات و در دسترس قرار دادن نشریه‌های غیر علنی و نسخه‌برداری از آن، نشر شبنامه‌ها و غیره ناچار بر دوش قوای بی‌نهایت جزئی روش‌نگران خواهد افتاد» («رابوچیه دلو» شماره ۶ صفحه ۳۸ - ۳۹).

ما در بسیاری از این موارد با این عقیده ب. لف و خصوصاً با سخنانی که ما روی آن‌ها تکیه

کرده‌ایم موافق نیستیم؛ سخنان مذکور با برجستگی مخصوصی نشان می‌دهند که ب. اف که (مانند هر پراتیسین کم و بیش تفکر کرده‌ای) از خرده کاری ما زجر دیده است، چون تحت فشار اکونمیسم است نمی‌تواند راه رهائی از این وضع تحمل ناپذیر را بیابد. نه خیر، جامعه بی نهایت زیاد افراد قادر به «عمل» بیرون می‌دهد. منتها ما قادر نیستیم تمام آن‌ها را مورد استفاده قرار دهیم. موقعیت باریک و گذرنده جنبش ما را با این کلمات می‌توان فرموله نمود: آدم نیست و آدم فراوان است. آدم فراوان است چون که هم طبقه کارگر و هم قشرهای بیش از پیش مختلف جامعه هر سال به طور روز افزونی از بین خود اشخاص ناراضی، مایل به اعتراض و کسانی را بیرون می‌دهند که آماده‌اند هر چه از دستشان بر می‌آید به مبارزه بر ضد حکومت مطلقه مساعدت نمایند، حکومتی که شاقی و تحمل ناپذیر بودن آنرا هنوز تمام افراد درک نمی‌کنند ولی برای تودهای که روز به روز وسعت آن بیشتر می‌شود با حدتی روز افزون محسوس است. در عین حال آدم نیست چون که رهبر وجود ندارد، پیشوایان سیاسی وجود ندارند، اشخاص دارای قریحه تشکیلاتی وجود ندارند که قادر باشند موجبات چنان فعالیت پردامنه و در عین حال واحد و هم آهنگی را فراهم نمایند که در سایه آن بتوان از هر قوه ولو جزئی استفاده نمود. «رشد و تکامل سازمان‌های انقلابی» نه فقط از رشد جنبش کارگری عقب است، چیزی که ب. اف هم آنرا اذعان دارد، بلکه از رشد جنبش عمومی دموکراتیک تمام قشرهای توده هم عقب مانده است. (گرچه ب. اف در حال حاضر شاید این قسمت را هم به عنوان مکمل استنتاج خود، می‌پذیرفت). دامنه کار انقلابی نسبت به زیر بنای وسیع خود به خودی جنبش بسی محدود و در زیر منگنه تئوری بی‌بند و بار «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» سخت در حال فشار است. و حال آن که اکنون نه فقط مبلغین سیاسی بلکه سازمان دهنگان سوسيال دمکرات هم باید «میان تمام طبقات اهلی بروند»^۱. تصور نمی‌رود ولو یک پراتیسین هم در این موضوع شباهای به خود راه دهد که سوسيال دمکرات‌ها می‌توانند هزارها از وظایف بسیار کوچک کار سازمانی خود را بین نمایندگان جداگانه طبقات بسیار گوناگون تقسیم نمایند. نقص تخصص، یکی از بزرگترین

۱- مثلاً اخیراً در میان نظامیان بی شک و شباهه جنب و جوش دموکراتیکی دیده می‌شود که تا اندازه‌ای نتیجه وقوع مکرر مبارزه در خیابان‌ها علیه «دشمنان» از قبیل کارگران و دانشجویان می‌باشد. همین که قوای موجوده اقتضا نماید ما حتماً باید به ترویج و تبلیغ میان سربازان و افسران و به ایجاد «سازمان‌های نظامی» در داخل حزب خود توجه بسیار جدی مبذول داریم.

نقایص کار فنی ماست که ب. اف هم با سوز و گداز فراوان و به حق از آن شکایت دارد. هر قدر «عملیات» جداگانه کار مشترک خردتر باشد، همان قدر بیشتر می‌توان اشخاصی را که قادر به اجرای این گونه عملیات هستند (ولی اکثراً به هیچ وجه قادر نیستند انقلابیون حرفه‌ای گردند) پیدا کرد و همان قدر برای پلیس دشوارتر است همه‌ء این «کارکنان خرد» را «به دام اندازد» و همان قدر برای وی دشوارتر است، برای شخصی که در مقابل جرم ناقابلی گرفتار شده است «پرونده‌ای» درست کند که به مخارج «تأمیناتی اش» بیارزد. و اما راجع به تعداد اشخاصی که آماده‌اند به ما مساعدت نمایند. در فصل پیشین هم ما تغییرات عظیمی را که از این لحظه طی این مدت تقریباً پنج ساله به وجود آمده خاطر نشان نموده‌ایم. لیکن از طرف دیگر هم برای این که همه‌ء این کارهای بسیار کوچک در یکجا مجتمع شود و هم برای این که خود جنبش همراه با وظایف جنبش، قطعه قطعه نشود و هم برای این که به اجرا کننده وظایف کوچک ایمان به لزوم و اهمیت کار وی یعنی ایمانی که بدون وجود آن مجری هرگز کار نخواهد کرد، برای همه‌ء این‌ها همانا سازمان محکمی از انقلابیون کار آزموده لازم است. با بودن چنین سازمانی، هر قدر که این سازمان پنهان‌تر باشد، همان قدر هم ایمان به نیرومندی حزب محکم‌تر و دامنه آن وسیع‌تر می‌شود. و ما میدانیم که در جنگ مهم‌تر از همه‌ء این است که ایمان به نیروی خود، نه فقط به ارتش خودی بلکه به دشمن و تمام عناصر بی طرف نیز تلقین گردد؛ بی طرفی دوستانه گاهی کار را یک طرفی می‌کند. با بودن چنین سازمانی که بر پایه‌ء محکم تئوریک قرار گرفته و دارای

۱- به خاطر دارم که رفیقی برایم نقل می‌کرد چگونه یک نفر بازرس فابریک که آماده بود به سوسیال دموکراسی همراهی نماید و همراهی هم می‌کرد به تلخی شکایت می‌نمود که نمیداند آیا «اطلاعات» وی به مرکز حقیقی انقلابی میرسد یا نه و یاری او تا چه درجه لازمست و تا چه درجه‌ای خدمات کوچک جزئی وی ممکن است مورد استفاده قرار گیرد. هر پرایسینی البته از این گونه اتفاقات بارها دیده است و میداند که چگونه خرده کاری ماء، متفقین ما را از دست ما می‌گرفته است و حال آن که این خدمات را که به طور جدا جدا «جزئی» ولی ارزش مجموع آن‌ها از حد فزونست نه تنها مستخدمین و مأمورین فابریک بلکه مستخدمین پست و راه آهن و گمرک و کسانی از میان اشراف و کشیش‌ها و از همه بخش‌های دیگر و حتی از پلیس و دربار هم ممکن بود به ما بکنند و می‌کردند! اگر ما حالا دارای یک حزب واقعی و یک سازمان حقیقتاً مبارز انقلابیون می‌بودیم، کار تمام این «مدد کاران» را یکسره نمی‌کردیم، عجله نمیداشتیم که همیشه و حتماً آن‌ها را به قلب «کارهای غیر علنی» بکشیم، بلکه، بر عکس، در نظر می‌گرفتیم که بسیاری از دانشجویان به عنوان «مدد کار» یعنی مأمور دولت بیشتر می‌توانند به حزب فایده برسانند تا به عنوان انقلابیون «کوتاه مدت» و لذا آن‌ها را حفظ می‌کردیم و حتی مخصوصاً اشخاصی را برای چنین وظایفی تهیه و آماده مینمودیم. اما تکرار می‌کنم که این تاکتیک را فقط سازمانی که کاملاً پایدار و از حیث قوای فعال کمبودی نداشته باشد می‌تواند به کار برد.

ارگان سوسيال دمکراتیک باشد، ترس اين نمی‌رود که عناصر متعددی که از «کنار» جنبش جلب شده‌اند، جنبش را از راه خود منحرف سازند (برعکس همانا در حال حاضر که خرده کاري حكم فرما است، ملاحظه مینمائيم که چگونه بسياري از سوسيال دمکرات‌ها، به تصور اين که فقط آن‌ها سوسيال دمکرات هستند جنبش را به راه «Credo» ميکشانند). خلاصه کلام اين که تخصص ناگزير تمرکز را ايجاب و به نوبه خود بي چون و چرا آن را طلب می‌نماید.

اماً خود همان ب. اف که به اين خوبی لزوم كامل تخصص را توصيف کرده است، در قسمت دوم قضاوت فوق‌الذکر به عقیده ما برای اين تخصص ارزش کافی قائل نمی‌شود. او می‌گويد تعداد انقلابيون کارگر کافی نیست. اين حرف کاملاً صحيح است و ما باز هم تأكيد مینمائيم که «اطلاع ذيقیمت کسی که از نزدیک ناظر جريان است» نظر ما را نسبت به علل بحران کنونی در سوسيال دموکراسی و بالنتیجه نسبت به وسائل علاج آن کاملاً تأييد می‌کند. به طور کلی نه فقط انقلابيون بلکه کارگران انقلابی هم از جنبش خود به خودی توده‌های کارگر عقب‌اند و اين واقعيت حتی از نقطه نظر «عملی» نه فقط مهم‌بودن بلکه جنبه سیاسي ارجاعی آن «اصول تعليم و تربیتی» را نيز، که هنگام بحث در اطراف مسئله وظایف ما نسبت به کارگران اين قدر زياد به رخ ما ميکشند، به بارزترین وجهی تأييد می‌نماید. اين واقعيت گواه بر آن است که نخستین و مبرم‌ترین وظيفه ما اين است که به پروردش کارگران انقلابی که از لاحاظ فعالیت حزبي در همان سطح روشنفکران انقلابی قرار دارند کمک نمائيم (ما روی کلمات: از لاحاظ فعالیت حزبی، تکيه می‌کنيم زيرا از ديگر لاحاظ رسیدن کارگران به اين سطح اگر چه ضروري است، ولی چندان آسان و چندان حتمی نیست). بنابراین دقت و توجه عمدۀ باید بدان معطوف گردد که کارگرانی را تا سطح انقلابيون ارتقا دهيم، نه اين که، آن طور که اكونوميست‌ها مایلند، خودمان حتماً تا سطح «توده کارگر» و يا آن طور که «سوابودا» می‌خواهد تا سطح «کارگران ميانه حال» تنزل نمائيem («سوابودا» در اين مورد پا به پلهء دوم «اصول تعليم و تربیت» اكونوميستی گذارده است). فکر من دور از آن است که لزوم نشریات عامه فهم را برای کارگران و لزوم نشریات به ويژه عامه فهم (البته نه نشریات بازاری) را برای کارگران مخصوصاً عقب مانده انکار نمایم. ولی آن چه مرا مشمئز می‌سازد اين است که دائماً اصول تعليم و تربیت را با مسائل

سیاست و سازمان مخلوط می‌نمایند. آقایان حامیان «کارگر میانه حال»، شما با این تمايل خود که می‌خواهید حتماً هنگام صحبت بزرگوارانه قامت خود را خم نمایید، قبل از این که در باره سیاست کارگری و یا سازمان کارگری یا کارگران سخنی گفته باشید، بیشتر به آن‌ها توهین کرده‌اید. بیائید درباره چیزهای جدی با قامت راست حرف بزنید و علم تعلیم و تربیت را به معلمین حواله نمائید نه این که به سیاسیون یا سازمان دهنده‌گان! مگر میان روشنفکران نیز پیش قدم و «میانه حال» و «توده» وجود ندارد؟ مگر همه برای روشنفکران نیز نشریه‌های عامه فهم را ضروری نمیدانند و مگر این نشریات نوشته نمی‌شود؟ ولی بیائید فرض کنید که در مقاله راجع به سازمان دانشجویان یا دانش آموزان، نویسنده، مثل این که یک کشف نوینی کرده باشد، مکرر بگوید که پیش از هر چیز سازمانی از «دانشجویان میانه حال» لازم است. یقین است که چنین نویسنده‌ای را مسخره می‌کنند و حق هم خواهند داشت. به وی خواهند گفت که: شما آن خرده ایده‌های سازمانی خود را، اگر دارید، به ما بدهید آن وقت ما خودمان معلوم می‌کنیم که کدام از ما «میانه حال»، کدام بالاتر و کدام پائین‌تر است. وی اگر شما از خود دارای خرده ایده‌ای برای سازمان نیستید، آن وقت تمام این غم خواری‌های شما در حق «توده» و «میانه حالان» فقط چیز ملال آوری خواهد بود. بالاخره باید بفهمید که خود مسائل «سیاست» و «سازمان» به قدری جدی است که صحبت درباره آن‌ها هم باید کاملاً جدی باشد: می‌توان و باید کارگران (هم چنین دانشجویان و دانش آموزان) را طوری آماده نمود که درباره این مسائل با آنان بتوان بحث کرد. ولی حال که شما بحث درباره این مسائل را آغاز نمودید. پس پاسخ‌های صحیح بدهید، به سوی «میانه حالان» و یا «توده» به قهقهرا نروید و با لطیفه گوئی یا عبارت پردازی گریبان خود را خلاص نکنید.^۱

کارگر انقلابی نیز برای آن که کاملاً آماده کار خود گردد باید انقلابی حرفة‌ای شود. از این

۱- «سوابودا»، شماره ۱، مقاله «سازمان»، صفحه ۶۶: «پیکر عظیم کارگری با گام‌های سنگین خویش راه را برای تمام خواسته‌ایی که به نام کار روسیه (کلمه کار حتماً با حرف بزرگ شروع می‌شود!) به میان کشیده می‌شود هموار خواهد نمود» همین مؤلف بانگ میزند که: «من هرگز نسبت به روشنفکران نظر خصوصت آمیزی ندارم، اما»... (این اما همان امایی است که شچدرين آن را با این عبارت ترجمه کرده است: گوش بالاتر از پیشانی نمی‌روید!)... «اما من همیشه فوق العاده عصبانی می‌شوم وقتی که کسی می‌آید و یک مشت سخنان بسیار زیبا و شیوا می‌گوید و می‌خواهد که این سخنان را به عنوان علامت زیبایی و خواص دیگر خودش (او؟) تلقی نمایند»... (۶۲) آری، منهم از این موضوع «همیشه فوق العاده عصبانی می‌شوم»...

رو این گفته ب. اف صحیح نیست که چون کارگر ۱۱ ساعت و نیم در فابریک سرگرم کار است بنابراین در مورد سایر وظایف انقلابی (بجز تبلیغات) «ناچار سنگینی عمدۀ کار بر دوش قوای بینهایت جزئی روشنفکران خواهد افتاد». این امر به هیچ وجه از روی «ناچاری» صورت نمیگیرد، بلکه علت آن عقب ماندگی ماست. زیرا که ما به وظیفه خود پی نبردهایم. وظیفه ما عبارت از این است که به هر کارگری که دارای استعداد برجسته‌ایست یاری نمائیم تا به یک مبلغ حرفه‌ای، سازماندهنده، مرج، موزع نشریه‌ها و غیره و غیره تبدیل گردد. در این مورد ما به طرز کاملاً ننگ آوری نیروی خود را تلف می‌کنیم و نمی‌توانیم آن چیزی را که باید با دلسوزی خاصی رشد و پرورش دهیم محافظت نمائیم. نظری به آلمان‌ها بیفکنید: قوای آن‌ها صد بار از ما بیشتر است ولی آن‌ها به وجه نیکوئی می‌فهمند که مبلغین حقیقتاً با استعداد و غیره از میان عناصر «میانه حال» چندان زود به زود هم به وجود نمی‌آیند. بنابراین فوراً سعی می‌کنند هر کارگر با استعدادی را در شرایطی قرار دهند که استعدادهای وی کاملاً رشد نموده و کاملاً به کار بردۀ شود: او را به مبلغ حرفه‌ای بدل می‌کنند، فعالیت وی را از یک فابریک به تمام رشته‌های صنعت و از یک محل به تمام کشور توسعه می‌دهند و بدین طریق او را تشویق می‌کنند تا میدان عمل خود را وسیع‌تر نماید. او در حرفه خویش تجربه و چالاکی به دست می‌آورد، دایره‌ء معلومات و دانش خود را وسیع‌تر می‌نماید، پیشوایان برجسته سیاسی نقاط دیگر و نیز احزاب دیگر را از نزدیک مشاهده می‌کند، می‌کوشد که خودش هم به همان پایه برسد و معلومات محیط کارگری و ایمان و اعتقاد سوسیالیستی خود را با آن تعلیمات حرفه‌ای، که پرولتاریا بدون آن نمی‌تواند علیه صفوف کاملاً تعلیم یافته‌ء دشمنانش به مبارزه‌ای سرسخت اقدام نماید، توأم سازد. فقط و فقط بدین طریق ببل‌ها آئورها از میان توده کارگر بیرون می‌آیند. اما آن چه را که در یک کشور از لحاظ سیاسی آزاد، تا درجه‌ء زیادی به خودی خود صورت می‌گیرد در کشور ما باید مرتبا سازمان‌های ما انجام دهند. یک نفر کارگر مبلغ نسبتاً قریحه که «مایهء امیدواریست» باید ۱۱ ساعت در فابریک کار کند. ما باید مراقب باشیم که او با پول حزب گذران کند، بتواند به موقع حالت غیر علنی به خود بگیرد، محل‌های فعالیت خویش را تغییر دهد، زیرا در غیر این صورت او تجربه‌ء زیادی به دست نخواهد آورد. دایره‌ء معلومات خود را وسیع نخواهد کرد و نخواهد توانست در مبارزه‌ء علیه ژاندارم‌ها اقلّاً چند سالی خود را حفظ کند. هر قدر جنبش خود به خودی

توده‌های کارگر دامنه‌دارتر و عمیق‌تر گردد، همان قدر آن‌ها تعداد بیشتری مبلغین با استعداد و علاوه بر آن سازمان دهنگان با استعداد و مروجین و «پراتیسین»‌های به مفهوم خوب این کلمه (که تعدادشان در بین روشنفکران ما، که اکثراً تا اندازه‌ای دارای روح لاقیدی و بیحالی از نوع روسی هستند، این قدر کم است) از بین خود بیرون خواهند داد. هنگامی که ما دارای دسته‌هایی از کارگران انقلابی گردیم که مخصوصاً آماده شده و مكتب طولانی مبارزه را گذرانده باشند (در حالی که البته این انقلابیون «سلح به همه نوع اسلحه باشند»)، آن گاه دیگر هیچ پلیس سیاسی در دنیا نمی‌تواند از عهده آن‌ها برآید، زیرا این دسته‌ها یعنی افرادی که بی دریغ نسبت به انقلاب وفا دارند، از اعتماد بی دریغ وسیع‌ترین توده‌های کارگر نیز بهره‌مند خواهند شد. و این گناه مستقیم ماست که کارگران را خیلی کم به این راه آموزش حرفه‌ای انقلابی، که در آن با «روشنفکران» مشترکند «سوق می‌دهیم» و با سخنان احمقانه خود درباره این که چه چیزی برای «توده کارگر» و چه چیزی برای «کارگر میانه حال» و غیره «در دسترس» است، خیلی زیاد آن‌ها را به عقب می‌کشیم.

در این مورد نیز مانند سایر موارد، دامنه محدود کار سازمانی با محدود شدن تئوری و وظایف سیاسی ما رابطه مسلم و لاينفك دارد (هر چند که اکثریت هنگفت «اکونومیست‌ها» و پراتیسین‌های تازه کار آنرا احساس نمی‌نمایند). کرنش در مقابل جریان خود به خودی برای ما یک نوع ترسی به وجود می‌آورد که مبادا یک قدم هم باشد از چیزهایی که «در دسترس» توده است دور شویم و از فعالیت ساده در زمینه برآوردن نیازمندی‌های آنی و بلاواسطه توده خیلی زیاد بالا برویم. نترسید آقایان! به یاد داشته باشید که ما از لحاظ سازمانی به قدری پائین هستیم که حتی فکر این موضوع هم که ما بتوانیم خیلی زیاد بالا برویم بیهوده است!

۵) سازمان «توطئه چینی» و «دموکراتیسم»

ولی در بین ما بسیارند کسانی که طوری گوششان نسبت به «صدای زندگی» حساس است که بیش از هر چیزی از همین موضوع بیم دارند و اشخاصی را که طرفدار نظریات مورد

بحث می‌باشد به داشتن خط مشی «ناردنایا ولیا» و عدم درک «دموکراتیسم» و غیره متهم می‌سازند. لازم می‌آید این اتهامات را که البته «رابوچیه دلو» هم به آن‌ها متولّ شده است، مورد بررسی قرار دهیم.

نگارندهٔ این ستور کاملاً اطلاع دارد که اکونومیست‌های پتربورگ روزنامهٔ «رابوچایا گازتا» را هم به داشتن خط مشی ناردنایا ولیا متهم می‌ساختند (اگر این روزنامه را با «رابوچایا میسل» مقایسه نمائیم، علت این اتهام به خودی خود معلوم می‌شود). به این جهت وقتی که اندکی پس از پیدایش «ایسکرا» یکی از رفقا به ما اطلاع داد که سوسیال دمکرات‌های شهر × «ایسکرا» را ارگان «ناردنایا ولیا» مینامند، ما از این موضوع هیچ متعجب نشدیم. بدیهی است این اتهام برای ما خوش آیند هم بود. زیرا کدام سوسیال دمکرات درستکار هست که اکونومیست‌ها چنین اتهامی به وی نزدیک باشند؟

این اتهامات بر اثر دو نوع سوء نفاهم حاصل می‌گردد. اولاً در کشور ما به قدری از تاریخ جنبش انقلابی کم اطلاع دارند که هر گونه ایدهٔ مربوط به یک سازمان متمرکز پیکار جوئی را که اعلان جنگ قطعی به تزار بدهد «خط مشی ناردنایا ولیا» مینامند. و حال آن که آن سازمان عالی که انقلابیون سال‌های هفتاد داشتند، و می‌بایست برای همهٔ ما نمونه می‌شد، به هیچ وجه به دست ناردنایا ولیائی‌ها تأسیس نگردیده بلکه از طرف زمبایا ولیائی‌ها (۳۸) تأسیس شده بود که بعداً به چرنی پردل و ناردنایا ولیا منشعب گشت. بدین طریق در هر سازمان پیکار جوی انقلابی خصوصیتی از ناردنایا ولیا دیدن خواه از لحاظ تاریخ و خواه از لحاظ منطق بی معنی است زیرا که هر خط مشی انقلابی، اگر در حقیقت فکر مبارزه جدی داشته باشد، بدون یک چنین سازمانی کارش از پیش نمی‌رود. اشتباه ناردنایا ولیائی‌ها در آن نبود که آن‌ها کوشش کردند تا همهٔ اشخاص ناراضی را به سازمان خود جلب کنند و آن سازمان را به مبارزهٔ قطعی علیه حکومت مطلقه سوق دهند. بر عکس، این خدمت بزرگ تاریخی آن‌هاست. اشتباه آنان در این بود که متکی به یک نوع تئوری بودند که از نظر ماهیت به هیچ وجه انقلابی نبود و بلد نبودند و یا نمی‌توانستند یک ارتباط ناگستنی بین جنبش خود و مبارزهٔ طبقاتی درون جامعه سرمایه‌داری که در حال نمود برقرار سازند و فقط عدم درک مطلق مارکسیسم (یا «درک» آن مطابق روح «استرویسم») توانسته است تولید چنین عقیده‌ای نماید که پیدایش جنبش وسیع خود به خودی کارگری، وظیفهٔ ایجاد

سازمانی را به همان خوبی سازمان زملاً ولیائی‌ها و سازمانی به مراتب از آن هم بهتر را از عهده‌ء ما بر میدارد. بر عکس، این جنبش به عینه چنین وظیفه‌ای را بر عهده‌ء ما می‌گذارد، زیرا مبارزه‌ء خود به خودی پرولتاریا، تا زمانی که یک سازمان مستحکم انقلابیون آنرا رهبری نکند «به مبارزه طبقاتی» حقیقی پرولتاریا مبدل نمی‌گردد.

ثانیاً، عده‌ء زیادی و از آن جمله ظاهراً ب. کریچفسکی («رابوچیه دلو» شماره ۱۰ صفحه ۱۸) به معنای آن جر و بحثی که سوسیال دمکرات‌ها همیشه در مورد مبارزه سیاسی علیه نظریه «توطئه‌گرانه» مینمودند صحیحاً پی نمی‌برد. ما علیه محدود ساختن مبارزه سیاسی و رساندن آن به مقام توطئه قیام نموده و همیشه خواهیم نموده ولی بدیهی است که معنی این به هیچ وجه انکار لزوم یک سازمان محکم انقلابی نبوده است. مثلاً در رساله‌ای که در تبصره زیر نام آن برده شده است در همین جر و بحثی که علیه تبدیل مبارزه سیاسی به توطئه می‌شود سازمانی هم (به مثابه ایدآل سوسیال دمکراتیک) تصویر می‌شود که استحکامش باید آنقدر باشد که بتواند «برای وارد نمودن ضربت قطعی بر حکومت مطلقه» هم به «قیام متول شود» و هم به هر گونه «شیوه دیگر حمله»^۱. یک چنین سازمان مستحکم انقلابی از لحاظ شکل خود در یک کشور استبدادی می‌تواند سازمان «توطئه چینی» هم نامیده شود زیرا واژه فرانسوی «کنسپیراسیون»، (conspiracy - پنهان کاری) با واژه «زاگور» (zаробор) - توطئه معادل است و پنهان کاری هم برای چنین سازمانی نهایت لزوم را دارد. پنهان کاری به درجه‌ای شرط لازم یک چنین سازمانی است که تمام شرایط دیگر (عده‌ء اعضاء، گزین کردن آن‌ها، وظایف و غیره) باید با شرط مذکور وفق داده شود. بنابراین ترس از این اتهام که ما سوسیال دموکرات‌ها می‌خواهیم سازمان توطئه

۱- رجوع شود به رساله «وظایف سوسیال دمکرات‌های روس» صفحه ۲۱ جر و بحث با پ. ل. لاوروف. (رجوع شود به صفحه ۲۲۳ - ۲۲۴ این کتاب. مترجم: منظور از «این کتاب» آثار منتخب لنین - جلد اول - قسمت اول است

- ویراستار:

۲- «وظایف سوسیال دمکرات‌های روس» صفحه ۲۳ (رجوع شود به صفحه ۲۶ این کتاب مترجم:) ضمناً باز هم دلیل دیگری هست که نشان می‌دهد «رابوچیه دلو» یا آن چه را که خود می‌گوید نمی‌فهمد و یا این که نظریات خود را «بنا به وزش نسیم» تغییر می‌دهد. در شماره اول «رابوچیه دلو» با حروف برجسته چنین نوشته شده است: «ماهیت مندرجات رساله کاملاً با برنامه هیئت تحریریه رابوچیه دلو تطبیق می‌نماید» (صفحه ۱۴۲). واقعاً؟ آیا این نظریه که نخستین وظیفه جنبش توده‌ای را نمی‌توان سرنگون ساختن حکومت مطلقه قرار داد با آن چه که در رساله «وظایف» نوشته شده است تطبیق می‌نماید؟ آیا تئوری «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» با این رساله تطبیق می‌نماید؟ آیا تئوری مراحل با آن تطبیق می‌کند؟ خواننده خود قضاوت کند، آیا ارگانی که «تطبیق» را به این طرز من درآورده می‌فهمد می‌توان گفت که دارای استواری اصولی است؟

چینی به وجود آوریم، بزرگترین ساده لوحی خواهد بود. برای هر دشمن اکونومیسم باید این اتهام هم مانند اتهام به پیروی از «خط مشی ناردنایا ولیا» خوش آیند باشد.

به ما اعتراض خواهند کرد که: ممکن است چنین سازمان نیرومند و کاملاً سری که تمام بندها و رشته های فعالیت پنهانی را در دست خویش متجمع می سازد و بر حسب ضرورت یک سازمان متمرکزی است، با کمال سهولت دست به حمله قبل از موعد بزنده و ناسنجیده به حدت جنبش بیافزايد و این کار را وقتی بکند که رشد نارضایتی سیاسی و نیروی غلیان و خشم طبقه کارگر و غیره هنوز این کار را ممکن و واجب نکرده باشد. در پاسخ این اعتراض ما می گوئیم: اگر به طور مجرد و انتراعی سخن بگوییم البته نمی شود انکار کرد که یک سازمان پیکارجو ممکن است دست به یک نبرد ناسنجیده ای بزند و ممکن است این نبرد به شکستی منجر گردد که در شرایط دیگر ابداً حتمی نیست. ولی در مورد چنین مسئله ای نمی توان به ملاحظات مجرد و انتزاعی اکتفا نمود زیرا از این نظر برای هرگونه پیکاری احتمال شکست هست و برای تخفیف این احتمال هیچ وسیله ای بغیر از آمادگی متشکل برای پیکار وجود ندارد. و اما اگر مسئله را مشخصاً در زمینه شرایط روسيه کنونی طرح کنیم، آنگاه ناچار این نتیجه مثبت گرفته خواهد شد که سازمان انقلابی محکم بدون چون و چرا و برای همین لازم است که به جنبش جنبه پایداری بدهد و آنرا از احتمال حملات ناسنجیده بر حذر دارد. همانا اکنون که چنین سازمانی وجود ندارد و جنبش انقلابی خود به خود سریعاً رشد می کند دو خط مشی افراطی در مقابل یکدیگر مشاهده می شود (که حسب المعمول، «به هم می رسند»): گاه اکونومیسم کاملاً بی بند و بار و موعظه اعدال و میانه روی و گاه «تровер تهیج کننده» به همان اندازه بی بند و بار که می کوشد «در جنبشی که در حال تکامل و استحکام است ولی هنوز به آغاز نزدیکتر است تا به پایان، به طور مصنوعی، علائم بروز پایان را برانگیزد» (مقاله و زاسولیج در روزنامه «زاریا» شماره ۲ - ۳ صفحه ۳۵۳). و مثال «رابوچیه دلو» نشان می دهد که هم اکنون سوسیال دمکرات هائی وجود دارند که در برابر هر دو خط مشی افراطی سپر می اندازند. این پدیده صرف نظر از سایر علل، ضمناً به همین علت تعجب آور نیست که «مبازه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» هرگز شخص انقلابی را قانع نخواهد ساخت و همیشه افراط و تفریط گاه در یک جا گاه در جای دیگر پدیدار خواهد شد. تنها آن سازمان پیکار جوی متمرکزی که با متناسب مجری سیاست سوسیال دمکراتیک باشد و به اصطلاح تمام غراییز و تمایلات انقلابی را برآورده کند قادر است جنبش را از حمله ناسنجیده مصون داشته و حمله ای را که نوید موفقیت دهد تدارک

ببیند.

سپس به ما اعتراض خواهند نمود که نظری که ما درباره سازمان بیان نمودیم با «اصل دموکراتیک» مغایرت دارد. هر قدر که اتهام پیشین منشاء خاص روسی دارد همان قدر این اعتراض جنبه خاص خارجی دارد. و فقط یک سازمان مقیم خارجه («اتحادیه سوسيال دمکرات‌های روس») می‌توانسته است به هیئت تحریریه خود، ضمن دستورهای دیگر، دستور زیرین را بدهد:

«اصل تشکیلاتی. به منظور رشد و توسعه موفقیت آمیز و وحدت

سوسيال دموکراسی، لازم است اصل دموکراتیک وسیع در سازمان حزبی سوسيال دموکراسی خاطر نشان گردد، رشد و توسعه داده شود و در راه آن مبارزه به عمل آید. و این امر مخصوصاً از این لحاظ ضروری است که در صفوف حزب ما تمایلات ضد دموکراتیک بروز

نموده است» («دو کنگره» صفحه ۱۸)

و اماً این که «رابوچیه دلو» چگونه علیه تمایلات ضد دموکراتیک «ایسکرا» مبارزه می‌کند مطلبی است که ما در فصل آینده خواهیم دید. لیکن حالا این «اصل» را که از طرف اکونومیست‌ها به میان آورده می‌شود از نزدیک تر مورد دقت قرار می‌دهیم. تصور می‌رود هر کس موافق باشد که لازمه «اصل دموکراتیک وسیع» دو شرط حتمی زیرین است: نخست آشکار بودن کامل و دوم انتخابی بودن تمام مقامات. بدون آشکار بودن و آن هم چنان آشکار بودنی که تنها محدود به اعضای سازمان نباشد، صحبت از دموکراتیسم خنده آور است. سازمان حزب سوسيال دموکراسی آلمان را ما دمکراتیک می‌نامیم زیرا در آن همه کارها حتی جلسات کنگره‌های حزبی هم آشکار است؛ اما هیچ کس سازمانی را که خود را در پس پرده اختفا از اشخاص غیر حزبی مستور داشته است سازمان دموکراتیک نمی‌نامد. حال سؤال می‌شود: مطرح نمودن «اصل دموکراتیک وسیع»، در حالی که شرط اساسی این اصل برای سازمان پنهانی قابل اجرا نیست، چه معنی دارد؟ با این وضع «اصل وسیع» فقط یک جمله پر سر و صدا ولی تو خالی می‌شود. از این گذشته، این جمله گواه است بر این که وظایف حیاتی لحظه‌هه فعلی در مورد سازمان به هیچ وجه درک نشده است. همه می‌دانند که عدم مراعات پنهان کاری در میان توده‌های «وسیع» انقلابیون کشور ما چه دامنه عظیمی دارد. ما دیدیم که با چه سوز و گدازی ب. اف از این امر شکایت می‌کند و به جا و به مورد خواهان «دققت کامل در انتخاب اعضاء است» («رابوچیه دلو» شماره ۶ صفحه ۴۲). آن وقت اشخاصی یافت

می‌شوند و از «شم زندگی» خود لاف می‌زنند که در چنین اوضاع و احوالی اصرارشان روی پنهان کاری کامل و انتخاب دقیق (و بنابراین محدودتر) اعضاء نبوده بلکه روی «اصل دموکراتیک وسیع» است! راستی که سوراخ دعا را گم کرده‌اید.

درباره علامت دوم دموکراسی، یعنی انتخابی بودن نیز کار به همین منوال است. در کشورهایی که دارای آزادی سیاسی هستند، این شرط به خودی خود واضح و روشن است. ماده‌ء اول آئین نامه‌ء سازمانی حزب سوسیال دمکرات آلمان می‌گوید، «هر کسی که اصول برنامه‌ء حزب را بپذیرد و به قدر قوهء خود از حزب پشتیبانی نماید، عضو حزب محسوب می‌شود» و چون تمام عرصهء سیاست مانند صحنهء تأثر در جلو نظر همهء تماشچیان باز است، لذا این پذیرش، یا عدم پذیرش، این پشتیبانی یا مخالفت بر همه و هر کس چه از روی روزنامه‌ها و چه در مجالس عمومی، معلوم است. همه می‌دانند که فلان سیاستمدار فعالیتش را از فلان جا شروع کرده، فلان راه تکامل را طی نموده، در دقایق دشوار زندگی فلان عمل از او سر زده و عموماً دارای فلان اوصاف است. و از این رو طبیعی است که این گونه افراد را تمام اعضای حزب می‌توانند با علم به اوضاع برای شغل معین حزبی انتخاب کنند یا نکنند. وجود نظارت همگانی (همگانی به معنای حقیقی کلمه) بر عضو حزب در هر قدمی که در میدان فعالیت سیاسی برمی‌دارد، یک دستگاه خود کاری ایجاد می‌نماید که محصول آن همان چیزی است که در زیست شناسی آنرا «بقای اصلاح» می‌نماید. «انتخاب طبیعی» که در سایهء آشکار بودن کامل و انتخابی بودن و نظارت همگانی، انجام می‌گیرد باعث می‌شود که هر فرد سرانجام «در مستند خود» قرار گیرد، دست به کاری زند که بیشتر متناسب با قوه و استعداد وی باشد، تمام عواقب اشتباهات خویش را بر دوش خود احساس نماید، در جلو چشم همه ثابت کند که قادر است اشتباهات خود را بپذیرد و از آن احتراز نماید.

حال همین جریان را در چهار چوب رژیم استبدادی ما در نظر آورید! آیا این امکان پذیر است که در کشور ما همه «کسانی که اصول برنامهء حزب را می‌پذیرند و به قدر قوهء خود از حزب پشتیبانی می‌نمایند» حق داشته باشند هر گامی را که یک نفر انقلابی مخفی برمی‌دارد نظارت کنند؟ و همهء آن‌ها از بین این انقلابیون مخفی فلان یا بهمان را انتخاب نمایند، و حال آن که شخص انقلابی از نظر مصالح کار موظف است شخصیت خویش را از نه دهم این «همه» پنهان دارد؟ اندکی در معنی حقیقی کلمات پر طمطراقی که «رابوچیه دلو» به کار می‌برد دقت نماید آن وقت خواهد دید که «دموکراتیسم وسیع» سازمان حزبی در

ظلمت استبداد و در شرایطی که دست چین کردن اشخاص از طرف ژاندارم‌ها رایج است، فقط یک بازیچهء پوج و زیان بخشی است. این یک بازیچهء پوج است، زیرا در عمل هیچ سازمان انقلابی هر گز دموکراتیسم وسیع را، حتی با وجود داشتن منتهای تمایل، اجرا نکرده و نمی‌تواند اجرا کند. این یک بازیچهء زیان بخش است، زیرا کوشش برای به کار بردن «اصل دمکراتیک وسیع» فقط کار پلیس را در مورد ایجاد سوانح بزرگ تسهیل کرده و خرد کاری را که امروز رایج است ابدی می‌نماید و افکار پراتیسین‌ها را از وظیفه جدی و مبرم آن‌ها، که باید خود را انقلابی حرفة‌ای بار آورند، منحرف ساخته متوجه تدوین آئین نامه‌های بلند بالای «کاغذی» درباره سیستم‌هالی انتخابات می‌نماید. فقط در خارجه که در آن جا غالباً اشخاصی دور هم جمع می‌شوند که پیدا کردن کار درست و حسابی و با روح برایشان ممکن نیست، این «دموکراسی بازی» توانسته است در بعضی جاهای و به ویژه در میان دسته‌های کوچک گوناگون توسعه پیدا کند.

برای این که تمام زشتی شیوه مورد پسند «رابوچیه دلو» را که دوست دارد «اصل» خوش ظاهری نظری دموکراتیسم در کار انقلابی را پیش بکشد، به خواننده نشان دهیم، باز هم به شاهد متوصل می‌شویم. این شاهد، ای. سربربیاکف دبیر مجله «ناکانونه» چاپ لندن است که به «رابوچیه دلو» علاقه مفرط و از پلخانف و «پلخانفی‌ها» نفرت زیادی دارد؛ «ناکانونه» در مقالات خود راجع به انشعاب «اتحادیه سوسیال دمکرات‌های روس» مقیم خارجه، جداً جانب «رابوچیه دلو» را گرفته و با یک دنیا سخنان ناشایسته به پلخانف هجوم آورده است. لذا با این تفصیل ارزش یک چنین شاهدی در این مسئله زیادتر است. در شماره هفتم مجله «ناکانونه» (ژوئیه سال ۱۸۹۹) در مقاله تحت عنوان «به مناسبت بیانیه گروه خود آزادی کارگران»، ای. سربربیاکف به «قبح» پیش کشیدن مسائل «مربوط به خود فربیی و اولویت و مسئله به اصطلاح آرئوپاژ^۱ در جنبش جدی کارگری» اشاره نموده و در ضمن چنین نگاشته است:

«میشکین، روگاچف، ژلیابف، میخائیلف، پیروفسکایا، فیگنر و دیگران هیچ وقت خودشان را پیشوا حساب نمی‌کردند و هیچ کس آن‌ها را انتخاب و تعیین نمی‌کرد، گرچه آن‌ها در حقیقت، یک چنین کسانی بودند، زیرا چه در دوره ترویج و چه در دوره مبارزه علیه حکومت، آن‌ها قسمت اعظم سنگینی کار را به دوش خود داشتند، به

۱- آرئوپاژ (areopage) دیوان داوری. مترجم:

خطرناک‌ترین نقاط می‌رفتند و فعالیتشان از همه با ثمرتر بود. اولویت آن‌ها هم در نتیجه تمایل آن‌ها به دست نیامد بلکه در نتیجه اعتماد رفقای اطراف به عقل، به انرژی و وفاداری آن‌ها به دست آمد. و اماً ترس از فلاں آرئوپاژ (اگر ترس در بین نیست دیگر نوشتمن درباره آن چه لزومی دارد) که مبادا با فعال مایشائی خود جنبش را اداره نماید، دیگر زیاده از حد ساده لوحی است. کی است که به حرف آن گوش بدهد؟»

ما از خواننده می‌پرسیم «آرئوپاژ» با «تمایلات ضد دموکراتیک» چه تفاوتی دارد؟ مگر واضح و روشن نیست که اصل سازمانی «خوش ظاهر» «رابوچیه دلو» نیز عیناً همین گونه هم ساده لوحانه و هم قبیح است. ساده لوحانه است، زیرا تا موقعی که «رفقای اطراف به عقل، انرژی و وفاداری آن‌ها» اعتماد نداشته باشند، هیچ کس به حرف «آرئوپاژ» یا اشخاصی که «تمایلات ضد دموکراتیک» دارند گوش نخواهد داد. قبیح است، زیرا یک رفتار عوام فریبانه‌ایست که از شهرت پرستی یک دسته، از عدم آشنائی دسته دیگر به احوال حقیقی جنبش ما و از عدم آمادگی و آشنا نبودن دسته سوم به تاریخ جنبش انقلابی سوء استفاده می‌نماید. یگانه اصل جدی سازمانی برای کارکنان جنبش ما باید عبارت باشد از پنهان کاری بسیار شدید، گزین کردن بسیار دقیق اعضاء و آماده نمودن انقلابیون حرفه‌ای. هرگاه این صفات موجود باشد، چیز دیگری هم تأمین خواهد بود که از «دموکراتیسم» بالاتر است و آن: اعتماد کامل رفیقانه در بین انقلابیون است. و این موضوع برای ما ضرورت قطعی دارد، زیرا در روسیه ما نمی‌توان نظارت دموکراتیک همگانی را جایگزین آن ساخت. اشتباه بزرگی بود اگر تصور می‌شد که عدم امکان نظارت حقیقی «دموکراتیک» باعث می‌شود که اعضای سازمان انقلابی مورد نظارت قرار نگیرند: البته آن‌ها وقت این را ندارند که در اطراف شکل‌های بازیچه‌ای دموکراتیسم (دموکراتیسم در میان هسته فشرده‌ای از رفقائی که به یکدیگر اعتماد کامل دارند) بیاندیشند. ولی حس مسئولیت در آن‌ها بسیار شدید است و ضمناً از روی تجربه بر آن‌ها معلوم شده است که سازمان انقلابیون حقیقی برای این که گریبان خویش را از دست یک عضو ناشایست خلاص کند، از هیچ گونه وسایلی روگردان نخواهد بود. وانگهی در کشور ما یک افکار عمومی مربوط به محیط انقلابی روس (و بین‌المللی) وجود دارد که به قدر کافی ترقی نموده و از خود دارای تاریخ طولانی است و هر گونه انحرافی از وظیفه رفاقت را با قساوت بی امانی مجازات می‌نماید («دموکراتیسم» هم یعنی

دموکراتیسم حقیقی نه بازیجه‌ای به مثابهٔ جزئی از کل، داخل در این مفهوم رفاقت است!). همه این‌ها را در نظر بگیرید آن وقت بوی تعفن ژنرال بازی مهاجرین مقیم خارجه را از این گفتگوها و قطع نامه‌های مربوط به «تمایلات ضد دموکراتیک» حس خواهید کرد!

این را نیز باید در نظر گرفت که منبع دیگر این گونه گفتگوها، یعنی ساده لوحی، نیز از درهم برهمی تصورات مربوط به دموکراسی سرچشمه می‌گیرد. در کتاب زوجین و ب. فصل جالب توجهی موسوم به «دموکراسی بدوى» راجع به ترددیونیون‌های انگلیس وجود دارد. مؤلفین در کتاب نامبرده نقل می‌نمایند که چگونه کارگران انگلیس، در نخستین دوران موجودیت اتحادیه‌های خود، نشانهٔ حتمی دموکراسی را این می‌دانستند که تمام کارهای مربوط به ادارهٔ اتحادیه‌ها را تمام اعضاء انجام دهند: نه تنها تمام مسائل به وسیلهٔ اخذ رأی از همهٔ اعضاء حل می‌شد بلکه مشاغل را نیز همهٔ اعضاء به نوبهٔ اشغال می‌کردند. یک آزمایش دور و دراز تاریخی لازم بود تا کارگران به بیهودگی این گونه تصورات در مورد دموکراسی و به لزوم مؤسسات نمایندگی از یک طرف و افراد دارای مشاغل حرفاًی از طرف دیگر پی ببرند. لازم بود چند بار صندوق‌های اتحادیه ورشکست شود تا آن که کارگران پی ببرند که موضوع تناسب بین پرداخت حق عضویت و کمک خرج دریافتی را نمی‌توان فقط به وسیلهٔ اخذ رأی دموکراتیک حل نمود بلکه اظهار نظر متخصص امور بیمه نیز لازم است. سپس کتاب کائوتسکی راجع به پارلمانتاریسم و قانون گذاری ملی را بردارید. شما خواهید دید که نتیجه‌گیری یک تئوریسین مارکسیست با درسی که از عمل چندین سالهٔ کارگرانی بدست آمده است که «خود به خود» متحد می‌شدنده، درست درمی‌آید. کائوتسکی علیه آن طرز بدوی که ریتینگ هائزون دموکراسی را درک کرده است جداً قیام می‌کند. او اشخاصی را که به خاطر این دموکراسی حاضرند طلب کنند که «جراید توده‌ای مستقیماً تحت نظر توده نگارش یابد» مورد تمسخر قرار می‌دهد، لزوم وجود روزنامه نگاران حرفاًی و پارلمان نشینان و غیره را برای رهبری سوسيال دمکراتیک مبارزه طبقاتی پرولتاریا مدلل می‌سازد و به «سوسيالیسم آنارشیست‌ها و ادب‌ها» که «برای ایجاد تأثیر» از قانون نگذاری مستقیم مردم مدح و ثنا می‌کنند و نمی‌فهمند که مورد استعمال آن در جامعهٔ کنونی بسی مشروط است، می‌تازد.

کسی که در جنبش ما عملاً کار کرده باشد می‌داند که نظریهٔ «بدوى» در مورد دموکراسی به چه میزان وسیعی میان توده‌ء جوانان محصل و کارگر شیوع دارد. تعجب آور نیست که این نظریه، هم در آئین نامه‌ها و هم در نشريات نفوذ می‌نماید. اکونومیست‌های برنشتین مأب در

آئین نامه خود چنین نوشتہ بودند: «ماده ۱۰: همه کارهائی که با منافع تمام سازمان اتحادیه تماس دارد با اکثریت آراء همه اعضای آن حل می‌شود: اکونومیست‌های ترووریست مأب هم، هم آهنگ با آن‌ها می‌گویند: «لازم است که تصمیمات کمیته از همه مخالف‌ها بگذرد و فقط بعد از آن به صورت تصمیمات حقیقی درآید» («سوابودا» شماره ۱ صفحه ۶۷). توجه کنید که این تقاضای اجراء وسیع رفراندم علاوه بر تقاضای ساختن تمام تشکیلات بر اساس انتخابی به میان کشیده شده است! البته ما به هیچ وجه در این فکر نیستیم که پراتیسین‌های را که امکان فوق العاده کمی برای آشنائی با تئوری و عمل سازمان‌های واقعاً دموکراتیک داشته‌اند در این مورد سرزنش کنیم. ولی وقتی «رابوچیه دلو»، که داعای نقش رهبری دارد، در چنین شرایطی به صدور قطعنامه مربوط به اصل دموکراتیک وسیع اکتفا نماید، چطور ممکن است نگوئیم که این عمل صرفاً «برای ایجاد تأثیر» بوده است؟

و) کار محلی و کار مربوط به سراسر روسیه

هر آینه اعتراض‌هایی که بر ضد نقشهٔ مشروحه سازمان در مورد دموکراتیک نبودن و جنبهٔ توطئه داشتن این سازمان شده است کاملاً بی اساس است آن وقت یک مسئلهٔ دیگر می‌ماند که اغلب اوقات پیش کشیده می‌شود و شایستهٔ بررسی کامل است. این مسئله مربوط است به وجه تناسب بین کار محلی و کار مربوط به سراسر روسیه. اظهار نگرانی می‌شود که آیا تشکیل سازمان متمرکز منجر به جا به جا شدن مرکز ثقل از اولی به دومی نخواهد گشت؟ آیا این موضوع استحکام رابطهٔ ما را با تودهٔ کارگران و عموماً پایداری تبلیغات محلی را ضعیف نخواهد کرد و بدین ترتیب به جنبش صدمه وارد نخواهد آورد؟ ما در پاسخ می‌گوئیم که جنبش سال‌های اخیر ما اتفاقاً از این موضوع که فعالین محلی زیاده از حد در کارهای محلی غرق شده‌اند، زیان می‌بینند؛ و از این رو حتماً لازم است که مرکز ثقل قدری به کارهای مربوط به سراسر روسیه انتقال داده شود! و چنین انتقالی استحکام رابطهٔ ما و پایداری تبلیغات محلی ما را ضعیف نمی‌نماید بلکه هر دو را تحکیم خواهد کرد. حال به بررسی موضوع ارگان مرکزی و ارگان‌های محلی بپردازیم و از خواننده خواهش می‌کنیم فراموش نکند که موضوع روزنامه برای ما فقط نمونه‌ایست که عملیات انقلابی بی‌اندازه پردازنه‌تر و همه جانبه‌ای را به طور کلی مجسم می‌سازد.

در دوران اول جنبش توده‌ای (سال‌های ۱۸۹۶ - ۱۸۹۸) از طرف فعالین محلی کوشش می‌شود که «رابوچایا گازتا» به عنوان ارگانی برای سراسر روسیه معین گردد؛ در دوران بعدی (سال‌های ۱۸۹۸ - ۱۹۰۰) جنبش قدم بزرگی به پیش برمی‌دارد لیکن توجه فعالین تماماً به ارگان‌های محلی معطوف است. اگر همه این ارگان‌های محلی را یک جا حساب کنیم آنگاه معلوم می‌شود^۱ که به حساب متوسط به هر یک ماه یک شماره می‌افتد. مگر این تصویر روشنی از خرده کاری ما نیست؟ آیا این موضوع عقب ماندن سازمان‌های انقلابی ما را از غلیان خود به خودی جنبش به طور صریح نشان نمی‌دهد؟ اگر همان تعداد شماره روزنامه از جانب دسته‌های پراکنده محلی نه، بلکه از جانب سازمان واحدی منتشر می‌شد، آن وقت ما نه فقط قوای بسیاری را پس انداز می‌کردیم بلکه پایداری و ادامه کاری خود را نیز به منتها درجه بیشتر تأمین می‌نمودیم. این ملاحظه ساده را، خواه آن پراتیسین‌های که تقریباً فقط برای ارگان‌های محلی فعالانه کار می‌کنند (و متاسفانه اکنون نیز در مورد خیلی زیادی همین طور است) و خواه آن نویسنده‌گانی که در این موضوع دن‌کیشوت‌مأبی تعجب آوری نشان می‌دهند، اغلب اوقات از نظر دور می‌دارند. یک پراتیسین معمولاً به این ملاحظه اکتفا می‌نماید که برای فعالین محلی «دشوار است» هم‌خود را صرف برپا ساختن یک روزنامه سراسر روسیه‌ای نمایند و می‌گوید بهتر است که اقلاییک روزنامه محلی باشد تا هیچ روزنامه‌ای نباشد. نکته اخیر البته کامل‌سُچیح است و در اعتراف به این که روزنامه محلی به طور کلی اهمیت بزرگ و فایده فراوانی دارد ما از هیچ پراتیسینی عقب نمی‌مانیم. ولی آخر مطلب بر سر این نیست بلکه بر سر آن است که آیا نمی‌شود از پراکندگی و خرده کاری، که با این وضوح در ۳۰ شماره روزنامه محلی در تمام روسیه طی دو سال و نیم مشهود است، خلاصی یافت؟ به این قاعده مسلم ولی خیلی کلی درباره فوائد جراید محلی به طور کلی، اکتفا ننماید بلکه شهامت داشته باشید به جوانب منفی آن نیز، که طی آزمایش دو سال و نیمه بروز نموده است، صریحاً اقرار کنید. این آزمایش گواه بر آن است که جراید محلی در شرایط ما در اکثر موارد از لحاظ اصولی ناپایدار، از لحاظ سیاسی فاقد اهمیت بوده و از حیث صرف قوای انقلابی بی اندازه گران تمام می‌شوند و از حیث تکنیک هم به هیچ وجه رضایت بخش نیستند. (بدیهیست نظر من تکنیک چاپ نیست بلکه تعداد و نظم چاپ آن‌ها است). هیچ یک از نقایص نامبرده هم تصادفی نیست بلکه نتیجه ناگزیر آن پراکندگی است که از

۱- رجوع شود به «گزارش به کنگره پاریس» صفحه ۱۴؛ «از آن موقع (سال ۱۸۹۷) تا بهار سال ۱۹۰۰ در نقاط مختلف ۳۰ شماره روزنامه گوناگون نشر شده.... به طور متوسط در هر ماه بیش از یک شماره روزنامه از چاپ بیرون می‌آمده است».

طرفی خود علتی است برای تفوق جراید محلی در دوره مورد بحث و از طرف دیگر وجود این تفوق آن را تقویت می‌نماید. اساساً از قوهٔ یک سازمان جداگانهٔ محلی خارج است که بتواند پایداری اصولی روزنامهٔ خود را تأمین نماید و آن را به پایهٔ ارگان سیاسی ارتقاء دهد، از قوه‌اش خارج است که بتواند برای روشن ساختن تمام حیات سیاسی ما مدرک کافی گرد آورد و مورد استفاده قرار دهد. و اما دلیلی که معمولاً برای دفاع از لزوم جراید متعدد محلی در کشورهای آزاد به کار برده می‌شود - حاکی از این که اگر این جراید از طرف کارگران محلی چاپ شود ارزان تمام شده و خبر هم کامل‌تر و سریع‌تر به اهالی محل رسانده می‌شود - بنا به تجاربی که در دست است در کشور ما بر ضد جراید محلی تمام می‌شود. جراید مزبور از لحاظ صرف قوای انقلابی بی اندازه گران تمام می‌شوند و انتشار آن‌ها هم به ویژه نادر است و آن هم به این علت ساده که برای روزنامهٔ غیر علنی هر قدر هم کوچک باشد، چنان دستگاه پنهانی بزرگی لازم است که وجود صنایع بزرگ فابریکی را ایجاد می‌نماید زیرا در کارگاه دستی نمی‌شود چنین دستگاهی را تهیه نمود. در صورتی هم که دستگاه پنهانی جنبهٔ ابدائی داشته باشد غالباً موجب آن می‌گردد (هر پراتیسینی از این نوع مثال‌ها خیلی زیاد می‌داند) که پلیس از چاپ و انتشار یکی دو شماره برای وارد آوردن یک شکست وسیع استفاده نموده همه چیز را به طوری پاک و پاکیزه رفت و روب می‌نماید که در نتیجه باز هم باید کار را از نو شروع نمود. لازمهٔ یک دستگاه مخفی خوب این است که انقلابیون دارای آمادگی حرفة‌ای خوب باشند و کار به طور کاملاً منظمی تقسیم شده باشد و حال آن که هیچ یک از این دو در حیطهٔ قدرت یک سازمان جداگانهٔ محلی، هر قدر هم که در لحظهٔ فعلی قوی باشد، نیست. صرف نظر از منافع و مصالح عمومی همهٔ جنبش ما (تربیت سوسیالیستی و سیاسی و از لحاظ اصولی استوار کارگران) حتی در مورد مصالح اختصاصاً محلی نیز آن-چه بهتر خدمت می‌کند ارگان‌های محلی نیست: اگر این امر خلاف گوئی به نظر آید فقط در نظر اول است و الا در عمل، آزمایش دو سال و نیمه‌ای، که فوغلدان اشاره کردیم، این حقیقت را به طور غیر قابل تکذیبی ثابت می‌کند. هر کسی موافقت دارد که اگر کلیهٔ آن نیروهای محلی، که ۳۰ شماره روزنامه بیرون داده‌اند، در سر یک روزنامه کار می‌کردند این یک روزنامه به آسانی ۶۰ شماره و حتی صد شماره بیرون می‌داد و بالنتیجه تمام خصوصیات صرفاً محلی جنبش را کامل‌تر منعکس می‌نمود. شکی نیست که دادن چنین سازمانی آسان نیست ولی بالاخره لازم است که ما ضرورت آن را حس کنیم، لازمست که هر محفل محلی دربارهٔ این موضوع فکر نماید و فعالانه کار کند و منتظر تکان از خارج نباشد و فریب آن را

نخورد که ارگان محلی در دسترس و در نزدیکی وی است.

آن نویسنده‌گان سیاسی و اجتماعی هم که خود را بیش از همه با پراتیسین‌ها نزدیک می‌دانند و این توهمندی بودن را نمی‌بینند و با استدلال‌هایی که به طور تعجب آوری پیش پا افتد و پوچ است، حاکی از این که هم روزنامه‌های محلی، هم روزنامه‌های ناحیه‌ای و هم روزنامه‌ای برای سراسر روسیه لازم است، گریبان خود را خلاص می‌کنند، خدمت بدی به کار عملی می‌نمایند. بدیهیست همه‌ء این‌ها به طور کلی لازم است، لیکن وقتی انسان برای حل یک مسئلهء مشخص سازمانی دست به کار می‌شود باید دربارهء شرایط محیط و زمان هم فکر کند. آیا حقیقتاً هم این دن‌کیشوت‌مأبی نیست که وقتی «سوابودا» (شمارهء ۱ صفحه ۶۸) به ویژه مسئلهء روزنامه را مورد مذاقه قرار می‌دهد؟ می‌نگارد: «به نظر ما هر محل اندک با اهمیتی که کارگران در آن جا گرد آمده‌اند، باید از خودش روزنامه کارگری داشته باشد. نه این که از جائی آورده شده باشد بلکه به خصوص از خودش باشد». حال که این روزنامه نگار نمی‌خواهد دربارهء معنای سخنان خودش بیاندیشد پس، خواننده، لاقل شما به جای وی بیاندیشید: ده‌ها بلکه صدها «محل اندک با اهمیتی که کارگران در آن جا گرد آمده‌اند» در روسیه وجود دارد. به این ترتیب ببینید اگر واقعاً هر سازمان محلی روزنامه‌ای مخصوص به خودش انتشار می‌داد چگونه خرده کاری ما ابدی می‌شد! چقدر این پراکندگی وظیفهء ژاندارم‌های ما را آسان می‌کرد که کارکنان محلی را بدون «اندک» زحمتی در همان ابتدای فعالیتشان دستگیر نموده، امکان ندهند از میان آن‌ها انقلابیون حقیقی بیرون بیایند! نویسنده سخن خود را ادامه داد می‌گوید که در روزنامهء مخصوص سراسر روسیه توصیف و تشریح کردار صاحبان فابریک و «جزئیات زندگی کارگران در شهرهای مختلف، در شهرهای غیر خودی» جالب توجه نخواهد بود، و حال آن که «برای ساکن شهر اریول خواندن اخبار مربوط به امور اریول به هیچ وجه خسته کننده نیست. هر بار او می‌داند که به کی «زده‌اند» و چه کسی را «چوب کاری کرده‌اند» و روحش به جولان می‌آید» (صفحه ۶۹). آری، آری روح ساکن شهر اریول به جولان می‌آید ولی فکر روزنامه نگار ما هم زیاده از حد «به جولان می‌آید». او می‌بایست دربارهء این موضوع فکر کند که آیا دفاع از این سفله کاری شایسته هست؟ ما در اعتراف به لزوم و اهمیت افشاء امور فابریک از هیچ کس عقب نمی‌مانیم، لیکن این موضوع را هم باید در خاطر داشت که ما اینک به جائی رسیده‌ایم که برای ساکنین پتربورگ خواندن اخبار مربوط به پتربورگ در روزنامهء «رابوچایا میسل» پتربورگ ملال آور شده است. ما برای افشاء امور فابریک در محل همیشه دارای اوراقی بوده‌ایم و این اوراق

همیشه هم باید باقی بمانند - اماً کیفیت روزنامه را ما باید بالا ببریم نه این که به پایه یک ورقهٔ فابریکی تنزل دهیم. برای «روزنامه» آنقدر ها ما احتیاج به افشاری «جزئیات» نداریم، بلکه بیشتر احتیاج به افشاری نقایص بزرگی داریم که مخصوص جریان کلیهٔ فابریک‌ها است و این عمل باید متکی به مثال‌های مخصوصاً برجسته‌ئی باشد و به همین جهت بتواند علاقهٔ کلیه کارگران و کلیه رهبران جنبش را جلب نماید، بتواند حقیقتاً دانش آن‌ها را غنی سازد، دایرهٔ معلوماتشان را توسعه دهد، شالوده‌ای برای بیداری یک ناحیهٔ جدید و یک قشر تازهٔ حرفه‌ای کارگران بrizد.

«سپس در روزنامه محلی می‌توان مج دست سران فابریک یا مقامات دیگر را در مورد تمام خلاف کاری‌ها فوراً و سر بزنگاه گرفت. اماً تا خبر به روزنامه عمومی دور دست برسد در خود محل این واقعه دیگر فراموش شده است و مردم به مغز خود فشار آورده خواهد گفت: «خدایا این واقعه کی رخ داده بود!» (در همان صفحه). آری همین طور است: خدایا کی رخ داده بود! چنان که از همان منبع اطلاع حاصل می‌کنیم ۳۰ شماره روزنامه که در طی دو سال و نیم انتشار یافته بین شش شهر تقسیم می‌شود. بدین طریق به حساب میانه به هر شهری در طی شش ما یک شماره می‌افتد! و اگر روزنامه نکار سبک مغز ما در تصور خود بازده کار محلی را سه برابر هم بکند (چیزی که در مورد یک شهر متوسط به هیچ وجه درست نیست زیرا در شرایط خرده کاری ترقی زیاد بازده کار غیر ممکن است) باز در هر دو ماه یک شماره می‌شود، و این با موضوع «سر بزنگاه گرفتن» هیچ گونه شباهتی ندارد. در صورتی که کافیست ده سازمان محلی متحد شوند و نمایندگانی از خود برای انجام وظایف پر فعالیت تشکیل روزنامه عمومی گسیل دارند، تا این که بتوان در جزئیات نه بلکه در بی ترتیبی‌های واقعاً مهم و نمونه‌وار هر دو هفته‌ای یکبار در سراسر روسیه «مج گرفت». هیچ کسی که از وضع کار در سازمان‌های ما آگاه باشد در این امر شباهه‌ای نخواهد داشت. و اماً اگر بخواهیم دربارهٔ گرفتن مج دشمن در محل ارتکاب جرم به طور جدی سخن بگوئیم و مقصودمان زیب و زینت کلام نباشد، باید بگوئیم که عموماً روزنامه غیر علنی حتی فکر این موضوع را هم نباید بکند: این کار را فقط شبنامه می‌تواند بکند زیرا حداکثر موعد برای این قبیل مج گرفتن‌ها اغلب از یکی دو روز تجاوز نمی‌کند (مثلاً اعتصاب معمولی کوتاه مدت، یا زد و خورد توى فابریک، یا نمایش و امثال آن را بگیرید).

نویسندهٔ ما در دنبالهٔ سخن خود می‌گوید: «کارگر نه فقط در فابریک بلکه در شهر نیز زندگی می‌کند» و با این گفتهٔ خود با چنان پی‌گیری سختی از جزء به کل می‌پرد که جا

دارد خود بوریس کریچفسکی هم به آن افتخار کند. وی به مسائل مربوط به انجمن‌های شهر، بیمارستان‌های شهر، مدارس شهر اشاره نموده خواستار آن است که روزنامه‌ء کارگری به طور کلی امور شهری را مسکوت عنه نگذارد. این خواست به خودی خود خواست بسیار خوبیست ولی در عین حال تصویر کاملاً واضحی از آن قضاوت‌های مجرد و انتزاعی پوچی است که چه بسا در موقع بحث درباره روزنامه‌های محلی، فقط به آن اکتفا می‌کنند. اولاً هر گاه حقیقتاً «در هر محل اندک با اهمیتی که کارگران در آن جا گرد آمدۀ‌اند» جرایدی با چنین ستون مفصلی از اخبار شهری که روزنامه «سوابودا» طالب است به وجود می‌آمد، این کار در شرایط فعلی روسیه حتماً به سفله کاری واقعی مبدل می‌شد و در معرفت به اهمیت وارد آوردن فشار انقلابی به سراسر روسیه به حکومت مطلقه تزاری فتور ایجاد می‌نمود و ضمناً موجب تقویت جوانه‌های آن خط مشی می‌شد که گفته معروفی درباره انقلابیونی که از پارلمان غیر موجود خیلی زیاد و از انجمن‌های شهری موجود خیلی کم سخن می‌گویند، اکنون به این خط مشی شهرت داده است، جوانه‌هایی که بسیار سخت جان و در واقع ریشه کن نشده بلکه فقط نهفته و یا حداکثر پامال شده‌اند. ما می‌گوئیم: حتماً و در عین حال خاطر نشان می‌سازیم که «سوابودا» بدون شک خواهان سفله کاری نبوده بلکه عکس آن را می‌خواهد. ولی تنها نیات حسنۀ کافی نیست. برای روشن شدن امور مربوط به شهر و به دست آمدن یک دورنمای مناسب برای تمام کار ما، ابتدا لازمست این دورنمای کاملاً به وجود آمده باشد و نه فقط به وسیلهٔ بحث بلکه به وسیلهٔ مثال‌های بسیاری به طور محکم مستقر شده و استحکام و پا بر جائی یک سنت را به دست آورده باشد. ما هنوز از این موضوع بسیار دوریم. و حال آن که این موضوع از ابتدا یعنی پیش از آن که بتوان درباره مطبوعات وسیع محلی فکر و یا صحبت کرد لازم است.

ثانیاً برای این که بتوان امور مربوط به شهر را واقعاً خوب و جالب توجه نوشت، لازم است با اینکارها فقط از روی کتاب آشنا نبوده بلکه به خوبی با آن آشنائی داشت. در صورتی که در تمام روسیه سوسيال دموکرات‌هایی که این آشنائی را داشته باشند تقریباً وجود ندارند. برای این که بتوان امور مربوط به شهر و دولت را در روزنامه (البته نه در رساله ساده) نوشت، باید مدارک تازه و همه جانبه‌ای در دست داشت که به توسط شخص کارданی گرد آوری و تهییه شده باشد. برای گرد آوردن و تهییه چنین مدارکی هم «دموکراسی بدوى» یک محفل بدوى، که در آن همه کارها را همه می‌کنند و سرگرم بازی مراجعته به آراء عمومی (رفراندم) هستند، کافی نیست. برای انجام این امر ستادی از نویسنده‌گان کار شناس، مخبرین کار

شناس، ارتشی از خبرنگاران سوسیال دمکرات لازم است که با همه و هر جا رابطه برقرار سازند، بتوانند همه و هر گونه «اسرار دولتی» را (که کارمند دولتی روس آن قدر به آن می‌بالد و آن قدر آسان بروز می‌دهد) به دست آورند و در هر «پشت پرده»‌ای راه یابند؛ ارتشی از اشخاصی لازم است که «برحسب شغل خود» موظف به حضور در همه جا و اطلاع از همه چیز باشند و ما، که حزب مبارزه علیه هر گونه ستم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ملی هستیم، می‌توانیم و باید ارتشی از اشخاصی که از همه چیز با خبرند بیابیم و آن‌ها را گرد آوریم و تعلیم دهیم و بسیج کنیم و روانه عرصه کارزار سازیم. اما همه‌این کارها را هنوز باید انجام داد! و حال آن که در اکثریت هنگفتی از نقاط در این زمینه نه فقط قدمی هم برداشته نشده بلکه چه بسا جتی لزوم انجام این کار را هم دیر نکرده‌اند. بیائید در مطبوعات سوسیال دمکراتیک ما مقالات و مراسلات و افشاگری‌های زنده‌ء جالب توجهی درباره کارها و سفله کاری‌های دیپلوماسی نظامی، کلیسائی، شهری، مالی و غیره و غیره جستجو کنید: شما تقریباً هیچ چیز پیدا نمی‌کنید یا خیلی کم می‌یابید^۱. و برای همین است که «من همیشه فوق العاده عصبانی می‌شوم وقتی که کسی می‌آید و یک مشت سخنان بسیار زیبا و شیوا» بر زبان می‌راند، حاکی از این که برای «هر محل اندک با اهمیتی که کارگران در آن جا گرد آمده‌اند» روزنامه‌هایی لازم است که بی ترتیبی‌های مربوط به کارخانه، یا شهر و یا امور دولتی را افشاء نمایند!

تعویق مطبوعات محلی بر مطبوعات مرکزی یا علامت فقر است یا تجمل. فقر، زمانی است که جنبش هنوز قوای برای تولید بزرگ فراهم ننموده، هنوز در خرده کاری سرگردان و تقریباً در «جزئیات زندگی فابریک» غرق است. تجمل، زمانی است که جنبش وظیفه افشاء و تبلیغ همه جانبه را دیگر کاملاً فیصله داده و بنابراین غیر از ارگان مرکزی، ارگان‌های متعدد محلی پیگری هم مورد لزوم می‌باشد. حال بگذار هر کس برای خودش این موضوع را حل کند که آیا در موقع کنونی تفوق جراید محلی ما حاکی از چیست و اما من، برای این که

۱- برای همین است که حتی وجود بهترین ارگان‌های محلی نیز کاملاً نقطه نظر ما را تأیید می‌نماید. مثلاً «یوزنی رابوچی» روزنامه بسیار خوبیست که نمی‌توان از لحاظ اصولی آن را متهم به ناپایداری نمود. ولی در اثر ندرت انتشار و کثرت وقوع سوانح موفق نشد آن چه را که می‌خواست برای جنبش محلی بدهد. معلوم شد آن چه که در حال حاضر برای حزب بیشتر از همه ضروریست - یعنی طرح اصولی مسائل اساسی جنبش و تبلیغات سیاسی همه جانبی - خارج از قوه یک ارگان محلی می‌باشد. و آن چه را هم که از قبیل مقالات راجع به کنگره صاحبان صنایع معدن و بیکاری و غیره به طرز بسیار خوبی می‌داد، مدارکی که صرفًا جنبه محلی داشته باشد نبود. این مدارک برای سراسر روسیه لازم بود نه این که فقط برای جنوب. چنین مقالاتی حتی در هیچ یک از مطبوعات سوسیال دمکراتیک ما هم وجود نداشت.

راهی برای سوء تعبیر باقی نماند، به تلخیص نتیجه گیری های خود اکتفا می‌نمایم. تا کنون اکثریت سازمان‌های محلی ما تقریباً فقط و فقط درباره ارگان‌های محلی اندیشیده و تقریباً فقط در سر آن‌ها فعالانه کار می‌کنند. این یک امر غیر عادیست. باید بر عکس باشد: لازمست که عمدۀ فکر اکثریت سازمان‌های محلی درباره ارگان سراسر روسیه‌ای باشد و برای آن کار کنند. تا زمانی که این وضع نباشد ما نمی‌توانیم حتی یک روزنامه هم تأسیس کنیم که حقیقتاً تا اندازه‌ای قادر باشد به وسیله‌ء تبلیغات همه جانبه در مطبوعات به جنبش خدمت کند. ولی وقتی این وضع به وجود آید، آن گاه به خودی خود بین ارگان ضروری مرکزی و ارگان‌های ضروری محلی مناسبات عادی برقرار خواهد گردید.

در نظر اول ممکن است چنین به نظر آید که نتیجه‌گیری دایر به لزوم انتقال مرکز ثقل از فعالیت محلی به فعالیت سراسر روسیه‌ای به خصوص در مورد مبارزه اقتصادی مصدقی ندارد: در اینجا دشمن مستقیم کارگران تک تک کارفرمایان یا گروهی از آن‌ها هستند که با یکدیگر به وسیله‌ء سازمانی مربوط نیستند که ولو اندکی همانند سازمان تمام عیار نظامی و کاملاً تمرکز یافته حکومت روس، این دشمن بلاواسطه‌ء ما در مبارزه سیاسی باشد که تا جزئیاتش با اراده‌ء واحدی رهبری می‌شود.

ولی موضوع این طور نیست. مبارزه اقتصادی - چنان که بارها به این موضوع اشاره نموده‌ایم - مبارزه‌ء حرفه‌ای است و از این رو ایجاب می‌کند که کارگران نه فقط بر حسب محل کار بلکه بر حسب حرفه نیز متحدد شوند و هر قدر اتحاد کار فرمایان ما در انواع انجمن‌ها و سندیکاها سریع‌تر پیشرفت حاصل می‌نماید به همان اندازه هم این اتحاد حرفه‌ای به شکل مبremتری لازم می‌شود. پراکندگی و خرده کاری ما به تمام معنی مانع این اتحاد می‌گردد، زیرا برای عملی شدن آن سازمان واحدی از انقلابیون در سراسر روسیه لازم است که قادر باشد رهبری اتحادیه‌های کارگران سراسر روسیه را بر عهده گیرد. ما در بالا راجع به نوع سازمانی که برای نیل به این مقصود مطلوب است، بحث نمودیم و اینک فقط چند کلمه‌ای به مناسب طرح مسئله مطبوعات‌مان به آن علاوه می‌نماییم.

این که در هر روزنامه سوسيال دمکراتیک باید ستونی درباره مبارزه حرفه‌ای (اقتصادی) وجود داشته باشد، گمان نمی‌رود برای کسی مورد شبّه باشد. ولی رشد جنبش حرفه‌ای ما را

وادر می‌سازد که درباره مطبوعات حرفه‌ای نیز فکری بکنیم. لیکن به نظر ما چنین می‌آید که درباره جراید حرفه‌ای در روسیه عجالتاً به غیر از موارد قلیل استثنائی، جای سخنی هم نمی‌تواند باشد: این، تجمل است و حال آن که ما اغلب قوت لایمودی هم در بساط نداریم. برای ما آن شکل مطبوعات حرفه‌ای که مناسب با شرایط کار غیر علنی است و اکنون نیز مورد لزوم است همانا باید رساله‌های حرفه‌ای باشد. در این رساله‌ها می‌باشند مدارکی علنی^۱ و غیر علنی راجع به موضوع شرایط کار در صنف معین، راجع به تفاوتی که از این نقطه نظر بین نقاط مختلف روسیه وجود دارد، راجع به خواسته‌های عمدۀ کارگران حرفه معین، راجع به نقص قوانین مربوط به حرفه مزبور، راجع به موارد مهم مبارزه اقتصادی کارگران این حرفه و راجع به مبادی کار و وضع کنونی و نیازمندی‌های سازمان حرفه‌ای آن‌ها و غیره گرد آوری و مرتب‌آوری بندی شود. در صورت وجود یک چنین رساله‌های اولاً طبوعات سوسیال دمکراتیک ما از یک دنیا چیزهای جزئی که فقط مورد علاقه کارگران یک حرفه به خصوص است خلاص خواهد شد؛ ثانیاً این رساله‌ها نتایج تجربه‌ما را در مورد مبارزه حرفه‌ای ثبت کرده و مدارک گرد آورده شده را که اکنون در میان اوراق بسیار و مراسلات متفرقه به تمام معنی از میان می‌رود نگهداری خواهد نمود و این مدارک را تلخیص خواهد کرد؛ ثالثاً این مدارک خواهد توانست برای مبلغین به مثابه یک نوع دستور کار باشد، زیرا شرایط کار نسبتاً آهسته تغییر می‌یابد. خواسته‌های اساسی کارگران حرفه

۱- مدارک علنی در این مورد مخصوصاً مهم است و ما در امر جمع آوری و توانایی استفاده از آن به ویژه عقب مانده‌ایم. مبالغه نیست اگر بگوییم که تنها از روی مدارک علنی هنوز می‌توان به نحوی یک رساله حرفه‌ای نگاشت، لیکن تنها از روی مدارک غیر علنی، ممکن نیست. ما با گرد آوری مدارک غیر علنی از کارگران درباره آن نوع مسائلی که «رابوچایا میسل» درج نموده، مقدار گزافی از نیروی یک نفر انقلابی را (که در این مورد یک نفر کارکن علنی به خوبی می‌تواند جانشین وی شود) بیهوده تلف می‌کنیم و با وجود این هیچ گاه مدارک خوبی هم به دست نمی‌آوریم زیرا برای کارگرانی که اکثر اوقات فقط از یک شعبه یک فابریک بزرگ اطلاع دارند و تقریباً همیشه از نتایج اقتصادی باخبرند نه از شرایط عمومی و موادی کار خود، کسب معلوماتی که کارمندان فابریک، بازرس‌ها، پزشکان و امثال آن‌ها در اختیار دارند و چه بسا ضمن اخبار کوچک جراید و در نشریه‌های ویژه صنعتی، بهداری، زمستواها و غیره پراکنده است، غیر ممکن است.

گوئی «تجربه اولیه» ام، که هرگز آن را تکرار نخواهم کرد، هم اکنون جلوی چشم است. چندین هفته می‌کوشیدم تا از کارگری که پیش من می‌آمد «با حرص و ولع تمام» از وضع یک کارخانه بزرگ که او در آن جا کار می‌کرد پرسش و تحقیق کنم. گرچه من ولو با دشواری بسیاری هم بود یک طوری موفق به تشریح وضع کارخانه (فقط یک کارخانه) شدم لیکن گاه می‌شد که کارگر مذکور در پایان کار، در حالی که عرق خود را پاک می‌کرد، لبخند زنان می‌گفت: «برای من گذراندن ساعتها اضافه کاری از جواب دادن به سوالات شما آسانتر است! هر قدر ما با انرژی زیادتری مبارزه انقلابی بکنیم، همان قدر بیشتر دولت ناگزیر می‌گردد قسمتی از کار «حرفه‌ای» را به صورت مجاز درآورد و بدین وسیله قسمتی از بار را از دوش ما بردارد.

معین فوق العاده ثابت است (خواستهای بافندگان بخش مسکو در سال ۱۸۸۵ و پتربورگ در سال ۱۸۹۶ را با هم مقایسه کنید) و مجموع این خواستها و نیازمندی‌ها می‌تواند طی سال‌ها برای تبلیغات اقتصادی در جاهای عقب مانده و یا میان قشرهای عقب مانده کارگران دستور بسیار خوبی باشد؛ مثال‌های اعتصابات موفقیت آمیز در یک ناحیه، آمار مربوط به سطح بالاتر زندگی و شرایط بهتر کار در یک محل، کارگران جاهای دیگر را هم به مبارزه تازه و تازه‌ای تشویق می‌کند؛ رابعاً سوسیال دموکراسی، پس از این که ابتکار تعمیم مبارزه حرفه‌ای را به دست خود گرفت و بدین طریق رابطه جنبش حرفه‌ای روس را با سوسیالیسم مستحکم نمود، در عین حال کوشش خواهد کرد که فعالیت ترددیونیونی ما در جمع کل فعالیت‌های سوسیال دمکراتیک ما نه سهم خیلی کم و نه سهم خیلی زیاد داشته باشد. برای سازمان مخفی، اگر از سازمان‌های شهرهای دیگر مجزا باشد، رعایت تناسب صحیح بسیار دشوار و گاهی حتی غیر ممکن است (مثال «رابوچایا میسل» نشان می‌دهد که تا چه درجه عجیبی ممکن است در این مورد راه مبالغه به سوی ترددیونیونیسم پیموده شود). ولی برای سازمان سراسر روسیه‌ای انقلابیون، که پیوسته از نقطه نظر مارکسیسم پیروی می‌نماید و تمام مبارزه سیاسی را رهبری می‌کند و ستادی از مبلغین حرفه‌ای در اختیار خود دارد تعیین این تناسب صحیح هرگز مشکل نخواهد بود.

«نقشه‌ء» ایجاد یک روزنامه سیاسی برای سراسر روسیه

ب. کریچفسکی («رابوچیه دلو» شماره ۱۰ صفحه ۳۰) ضمن این که ما را متهم می‌سازد به این که می‌خواهیم «به وسیله مجزا نمودن تئوری از عمل، تئوری را به یک آئین بیجان مبدل سازیم» می‌نویسد: «بزرگترین خبط «ایسکرا» در این مورد «نقشهء» سازمان عمومی حزبی (یعنی مقاله «از چه باید شروع کرد؟») است» ماتینف هم با او هم صدا شده اظهار می‌کند «تمایل «ایسکرا» که می‌خواهد از اهمیت سیر پیشرو مبارزه عادی روزمره در مقابل ترویج درخشنان و مکمل بکاهد... منجر به طرح یک نقشهء تشکیل حزب شده است که در شماره ۴ در مقاله «از چه باید شروع کرد؟» آن را پیشنهاد می‌نماید» (همانجا صفحه ۶۱) بالاخره در این اواخر ل. نادژدین هم ملحق به جرگهء کسانی گردید که از این «نقشهء» (گیومه به علامت استهzae این کلمه گذارده شده است) خشمگین شده‌اند. او در رساله موسوم به «کانون رولوتسی» (آستانه انقلاب) که همین حالا به دست ما رسیده است (نشریه «گروه سوسیالیست‌های انقلابی» سوایودا که ما با آن‌ها آشنائی داریم) می‌نویسد «حالا صحبت درباره سازمانی که یک روزنامه سراسر روسیه رشته پیوند آن باشد، معنایش به ثمر رساندن خیالبافی‌ها و فعالیت کایینه نشینی است» (صفحه ۱۲۶) این نموداری از «مطبوعات بازی است» و غیره.

این که تروریست ما با مدافعين «سیر پیشرو مبارزه عادی روزمره» هم فکر درآمد برای ما هیچ مایه تعجب نیست، مخصوصاً پس از آن که ما، در فصل‌های مربوط به سیاست و سازمان، ریشهء این نزدیکی را مورد مطالعه قرار دادیم. ولی ما هم اکنون باستی خاطر نشان نمائیم که فقط ل. نادژدین بود که کوشش نمود با خلوص نیت در افکار مندرجه در مقاله‌ای که از آن خوشش نیامده است تعمق نماید و سعی کرده است پاسخی در ماهیت امر به آن بدهد. در صورتیکه «رابوچیه دلو» به هیچ وجه در ماهیت امر سخن نرانده بلکه فقط کوشش

نموده است با کمک یک مشت کلمات عوام فریبانه دور از نزاکت مسئله را درهم و پیچیده نماید. بنابراین، هر قدر هم که ناگوار باشد، باز ما مجبوریم قبلًاً مدتی وقت خود را صرف پاک کردن اصطبل اوژیانس بنمائیم.

الف) چه کسی از مقاله «از چه باید شروع کرد؟» رنجیده است؟

اکنون دسته‌گلی از عتاب و خطابی که «رابوچیه دلو» نثار ما می‌کند، نقل مینماییم. «این روزنامه نیست که می‌تواند تشکیلات حزبی را به وجود آورد بلکه برعکس».... «روزنامه‌ای که بر فراز حزب و خارج از کنترل وی قرار می‌گیرد در سایه شبکه‌ای از عاملین خود مستقل از وی می‌باشد».... «چه معجزی است که «ایسکرا» سازمان‌های واقعاً موجود سوسیال دمکراتیک آن حزبی را که خود وی به آن منسوب است فراموش کرده است؟».... «صاحبان پرنسیپ‌های محکم و دارندگان نقشه‌ای که با این پرنسیپ‌ها موفق است، در عین حال تنظیم کنندگان عالی مقام مبارزه حقیقی حزبند که اجراء نقشه خود را به حزب تلقین می‌کنند».... «این نقشه سازمان‌های زنده و حیاتی ما را به عالم ارواح و اشباح میراند و می‌خواهد شبکه‌ای واهی از عاملین را به عالم وجود آورد».... «هرگاه نقشه «ایسکرا» جامه عمل بپوشد باعث خواهد شد که کلیه آثار حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه یعنی حزبی که در این کشور در حال به وجود آمدن است از میان برود».... «ارگان ترویج بدل به یک قانون گذار بدون کنترل و مطلق العنوان تمام مبارزه عملی انقلابی می‌گردد».... «آیا روش حزب ما نسبت به تابعیت کامل خود از یک هیئت تحریریه خود مختار چگونه باید باشد؟» و غیره و غیره.

چنان که خواننده از مضمون و لحن این نقل قول‌ها ملاحظه می‌کند «رابوچیه دلو» رنجیده است. ولی وی به خاطر خودش نرنجیده بلکه به خاطر سازمان‌ها و کمیته‌های حزب ما رنجیده است که گویا «ایسکرا» می‌خواسته است آن‌ها را به عالم ارواح رانده و حتی رد و آثار آنان را نیز از بین ببرد. واقعاً که چه قیامتی بر پا شده است! فقط یک چیز غریب به نظر می‌آید. مقاله «از چه باید شروع کرد؟» در ماه مه سال ۱۹۰۱ و مقالات «رابوچیه دلو» در ماه سپتامبر سال ۱۹۰۱ منتشر شده‌اند، اکنون هم نیمه ماه ژانویه سال ۱۹۰۲ است. طی تمام این پنج ماه (چه پیش از سپتامبر و چه پس از سپتامبر) هیچ یک از کمیته‌ها و هیچ یک

از سازمان‌های حزب بر ضد این هیولائی که می‌خواهد کمیته‌ها و سازمان‌ها را به عالم ارواح و اشباح براند رسماً اقدام به اعتراض نکرده است! و حال آن که در این مدت چه در «ایسکرا» و چه در بسیاری از نشریه‌های دیگر محلی، و غیر محلی، دهها و صدها خبر از تمام اکناف روسیه درج شده. چطور شد که کسانی که آن‌ها را می‌خواهند به عالم ارواح و اشباح براند از این مطلب خبردار نشدند و از آن نرنجدند. ولی شخص ثالث رنجید؟

علت وقوع این امر این بود که کمیته‌ها و سازمان‌های دیگر مشغول کار واقعی هستند و به بازی «دموکراتیسم» سرگرم نشده‌اند. کمیته‌ها مقالهء «از چه باید شروع کرد؟» را خواندند و دیدند که این کوششی است برای «طرح نقشهء معین تشكیلاتی تا آن که بتوان از تمام جواب به ساختن این تشكیلات اقدام نمود» و چون آن‌ها به خوبی میدانستند و می‌دیدند که هیچ یک از این «تمام جواب» مادام که به لزوم این بنا و به درستی نقشهء معماری آن اطمینان حاصل ننماید «به ساختمان آن اقدام نمی‌کند» لذا طبعاً فکر این موضوع هم به مغزشان خطور نکرد که از جسارت اشخاصی که در «ایسکرا» گفته بودند: «نظر به اهمیت فوری مسئله ما تصمیم داریم از جانب خود طرح نقشهای را به رفقا تقدیم کنیم، که در رساله‌ای که برای چاپ تهیه می‌شود مفصل‌تر شرح داده شده است»، «برنجند». آیا اگر غرضی در کار نمی‌بود ممکن بود کسی پی‌نبرد که اگر رفقا نقشهء تقدیم شده را پیذیرند اقدام برای اجرای آن از روی «تبعتیت» نبوده بلکه از روی اطمینان به لزوم این نقشه برای آرمان مشترک خواهد بود و اگر آن را نپیذیرند آن وقت «طرح» آن (راستی که کلمهء پرمدعاییست، این طور نیست؟) همچنان به صورت یک طرح باقی خواهد ماند؟ آیا این عوام فریبی نیست که در جنگ علیه طرح یک نقشه نه تنها آن را «به باد ناسزا می‌گیرند» و به رفقا برای رد این نقشه مصلحت جوئی می‌کنند، بلکه علاوه بر آن اشخاصی را نیز که در امر انقلابی کم تجربه‌اند علیه صاحبان این طرح تحریک می‌نمایند و این کار را تنها برای این می‌کنند که چرا آن‌ها جرأت کرده‌اند «قانون گذاری نمایند» و به عنوان «تنظيم کنندگان عالی مقام قدم به میان گذارند، یعنی به خود جرأت داده‌اند طرح نقشهای را پیشنهاد کنند؟؛ اگر بنا باشد در مقابل کوششی که به منظور بالا کشیدن فعالین محلی و رساندن نظریات، وظایف، نقشه‌ها و غیره آن‌ها به درجهء وسیع‌تری می‌شود، اعتراض کنند و این اعتراض نه فقط از لحاظ نادرستی این نظریات بلکه از نقطهء نظر «رنجش» از این که چرا «می‌خواهند» ما را «بالا بکشند» باشد، آیا در این صورت حزب ما می‌تواند ترقی کند و جلو برود؟ ل. نادرزدین نیز نقشهء ما را «به باد ناسزا گرفت» ولی با چنان عوام فریبی که دیگر نمی‌شود آن را فقط

معلول ساده لوحی یا بدوى بودن نظریات سیاسی دانست. نامبرده تنزل ننمود و تهمت «تفییش نمودن حزب» را از همان ابتدا به طور قطع رد کرد. و به این واسطه است که به ناژدین در مقابل انتقادی که از نقشه کرده است می‌توان و باید جوابی در ماهیت امر داد. و حال آن که به «رابوچیه دلو» فقط می‌توان با ابراز نفرت جواب داد.

و لیکن ابراز نفرت نسبت به نویسنده‌ای که به اندازه‌ای خود را تنزل می‌دهد که درباره «مطلق العنانی» و «تبغیت» جار و جنجال راه میاندازد ما را از وظیفهٔ حال معضلاتی که این گونه اشخاص برای خواننده فراهم می‌آورند خلاص نمی‌کند. اینجا است که ما می‌توانیم واضح و آشکار به همه نشان دهیم که این جملات پیش‌پا افتاده درباره «دموکراتیسم وسیع» از چه قماشیست. ما را به فراموش کردن کمیته‌ها و به تمایل یا کوشش برای راندن آن‌ها به عالم ارواح و اشباح و غیره متهم می‌سازند. چگونه می‌توان به این اتهامات جواب داد وقتی که بنا بر شرایط پنهان کاری، ما تقریباً هیچ واقعیتی را دربارهٔ روابط حقیقی خودمان با کمیته‌ها نمی‌توانیم برای خواننده نقل کنیم؟ اشخاصی که اتهاماتی به ما می‌زنند که بسیار زنده و باعث تحریک جماعت است به علت بی‌بندو باری و بی‌اعتنای خود نسبت به وظایف یک نفر انقلابی، که باید مناسبات و روابطی را که دارد و یا برقرار می‌نماید و یا در تلاش برقرار کردن آن است، از نظر مردم به دقت پنهان نماید، از ما جلوتر می‌افتد. واضح است که ما از رقابت در صحنه «دموکراتیسم» با این گونه اشخاص تا ابد دست می‌کشیم. و اما آنچه که مربوط به خواننده‌ای است که بر کارهای حزبی وقوف کامل ندارد، یگانه وسیله‌ای وظیفه در قبال وی حکایت از آن چه وجود دارد و یا در ^۱im Werden است نبوده بلکه حکایت از جزئی از آن چیزی است که وجود داشته و ذکر آن به عنوان کار گذشته جایز است. بوند گوشه می‌زنند که ما خیال «غصب کردن نام»^۲ داریم، «اتحادیه» مقیم خارجه ما را به تشبت برای از بین بردن رد و اثرهای حزب متهم می‌سازد. بفرمائید آقایان. ما چهار واقعه از کارهای گذشته را برای مردم نقل خواهیم کرد آن وقت رضایت کامل خاطر شما فراهم خواهد شد.

واقعه نخست^۳. اعضای یکی از «اتحادیه‌های مبارزه» که در تشکیل حزب ما و در فرستادن نماینده به آن کنگرهٔ حزبی که حزب را تأسیس نمود، شرکت بلاواسطه داشته‌اند با

۱- در جریان وجود و پیدایش. مترجم:

۲- «ایسکرا» شماره ۸، پاسخ کمیتهٔ مرکزی اتحادیهٔ کل یهودیان روسیه و لهستان به مقالات ما راجع به مسئلهٔ ملی.

۳- ما این وقایع را عمدهٔ به ترتیب وقوع آن‌ها ذکر نمی‌کنیم. (۸۰)

یکی از اعضای گروه «ایسکرا» دربارهء تأسیس یک کتابخانهء مخصوص کارگری به منظور خدمت به نیازمندی‌های تمام جنبش قرار مدار میگذارند. تأسیس کتابخانهء کارگری میسر نمی‌گردد و رساله‌های «وظایف سوسيال دمکرات‌های روس» و «قانون جدید کار در فابریک‌ها»^۱ که برای کتابخانهء نامبرده نوشته شده بود به طریق غیر مستقیم و به وسیلهء اشخاص ثالث به خارجه رفته در همانجا به چاپ میرسد.

واقعهء دوم. اعضای کمیتهء مرکزی بوند به یکی از اعضای گروه «ایسکرا» مراجعه می‌کنند و به اصطلاح آن موقع بوند تشکیل یک «لابوراتوار ادبی» را پیشنهاد می‌نمایند. ضمناً آن‌ها خاطر نشان می‌کنند که هر گاه انجام این امر میسر نگردد ممکن است جنبش ما خیلی به قهقرا رود. در نتیجهء این مذاکرات رسالهء «رابوچیه دلو و راسی» («مسئلهء کارگر در روسیه») به وجود می‌آید.^۲

واقعهء سوم. کمیتهء مرکزی بوند از طریق یکی از شهرهای کوچک ولایتی به یکی از اعضای «ایسکرا» مراجعه می‌کند و پیشنهاد می‌نماید که سر دبیری چاپ جدید روزنامهء «رابوچایا گازتا» را بر عهده خود گیرد و بدیهی است موافقت وی را هم به دست می‌آورد. سپس این پیشنهاد تغییر می‌کند: نظر به تغییر جدید در هیئت تحریریه پیشنهاد همکاری با آن را می‌نمایند. بدیهیست در این امر هم موافقت می‌شود. مقالات زیرین (که نگاهداشت آن‌ها میسر شده است) فرستاده می‌شود: «برنامهء ما» حاوی اعتراض مستقیم علیه برنشتنیسم و تحولی که در مطبوعات علنی و در «رابوچایا میسل» رخ داده است؛ «وظیفهء آنی ما» (تشکیل چنان ارگان حزبی که منظماً نشر یافته و با تمام گروه‌های محلی رابطه نزدیک داشته باشد»؛ نارسائی‌های «خرده کاری» رایج؛ «مسئلهء مبرم» (تشريح اعتراض دایر بر این که نخست و قبل از اقدام به ایجاد یک ارگان عمومی باید فعالیت گروه‌های محلی را توسعه داد؛ اصرار در اهمیت درجهء اول «تشکیلات انقلابی» و اصرار در ضرورت «رساندن تشکیلات، انطباط و فن پنهان کاری به منتها درجهء کمال»)^۳ پیشنهاد دایر به تجدید چاپ «رابوچایا گازتا» عملی نمی‌گردد و مقالات هم چاپ نشده باقی میمانند.

۱- رجوع شود به جلد دوم کلیات صفحه ۲۴۳ و ۲۹۹ ت. ۵.۵.

۲- ضمناً مؤلف این رساله از من خواهش کرد که بگوییم این رساله مانند رسالهء پیشین وی با این تصور به «اتحادیه» فرستاده شده بود که صاحب انتشار آن گروه «آزادی کار» است (به حکم برخی شرایط در این موقع یعنی در ماه فوریه سال ۱۸۹۹ او نمی‌توانست از تغییر و تبدیل هیئت تحریریه خبردار گردد) این رساله به زودی از طرف لیگا (۸۱) از نو به چاپ خواهد رسید.

۳- رجوع شود به جلد چهارم کلیات؛ چاپ چهارم رویی صفحه ۱۹۰ - ۱۹۵، ۱۹۴ - ۲۰۰ و ۲۰۶ ت. ۵.

واقعه چهارم. عضو کمیته‌ای که موجبات تشکیل کنگره دوم حزب ما را فراهم می‌نماید، برنامه کنگره را به یکی از اعضاء گروه «ایسکرا» اطلاع می‌دهد و این گروه را نامزد دبیری روزنامه در حال احیاء «رابوچایا گازتا» می‌کند. این اقدام مقدماتی وی را، هم کمیته‌ای که وی به آن منسوب بود و هم کمیته مرکزی بوند تصویب می‌نمایند؛ گروه «ایسکرا» درباره محل و موقع کنگره دستور دریافت می‌کند، ولی (چون خاطر جمع نیست که آیا بنا به علی خواهد توانست نماینده به این کنگره بفرستد یا نه) یک گزارش کتبی هم برای کنگره تنظیم می‌نماید. در گزارش نامبرده این فکر گنجانده می‌شود که ما تنها با انتخاب کمیته مرکزی مسئله متحدد شدن را، در چنین موقعی که در پراکندگی کامل به سر می‌بریم، نه فقط حل نمی‌کنیم بلکه، هر آینه ناکامی تازه و سریع و کاملی که در این شرایط فقدان رایج پنهانکاری محتمل الواقع است روی دهد، خطر آن می‌رود که ایده بزرگ ایجاد حزب در معرض رسائی قرار گیرد؛ و از این رو باید کار را از اینجا شروع کرد که همه کمیته‌ها و همه سازمان‌های دیگر به پشتیبانی از ارگان عمومی احیاء شده‌ای که عملاء همه کمیته‌ها را با رابطه حقیقی به یکدیگر مربوط و عملاء گروه رهبران تمام جنبش را آماده خواهد ساخت، دعوت شوند، وقتی هم که چنین گروهی رشد نمود و مستحکم گردید کمیته‌ها و حزب به آسانی می‌توانند این گروه را، که از طرف کمیته‌ها تشکیل گشته، تبدیل به کمیته مرکزی نمایند. اما کنگره در نتیجه یک سلسله عدم موفقیت‌ها تشکیل نمی‌گردد و گزارش نامبرده، در حالی که فقط چند نفر از رفقا از آن جمله نمایندگان مختار یک کمیته آن را خوانده بودند، بنا به مقتضیات پنهانکاری از بین برده می‌شود.

حال بگذار خود خواننده راجع به خصلت شیوه‌هایی نظیر کنایه بوند در موضوع غصب نام و یا نظیر برهان «رابوچیه دلو» مبنی بر این که ما می‌خواهیم کمیته‌های خود را به عالم ارواح و اشباح برانیم و سازمان حزب را با سازمان ترویج ایده یک روزنامه «تعویض کنیم» قضاوت نماید. آری به همان کمیته‌ها بود که ما، بنا به دعوت‌های مکرری که کردند درباره لزوم قبول نقشه معین و درباره کار عموم گزارش داده‌ایم. همانا به خاطر تشکیلات حزبی بود که ما این نقشه را در مقالات مندرجه در «رابوچایا گازتا» و در گزارش به کنگره حزب حلاجی می‌کردیم، و این هم باز بنا به دعوت آن‌هایی بود که چنان موقعیت با نفوذی را در حزب اشغال می‌کردند، که ابتکار احیاء (واقعی) حزب را بر عهده خود می‌گرفتند و فقط بعد از آن که کوشش‌های دوباره تشکیلات حزبی به منظور این که ارگان مرکزی حزب را به اتفاق ما رسماً احیاء نمایند به ناکامی گراید. ما وظیفه مستقیم خود دانستیم ارگانی غیر

رسمی بیرون بدهیم تا در صورتیکه رفقا بخواهند دست به آزمایش سومی بزنند دیگر در جلو خویش نتایج معینی از تجربه داشته باشند. نه این که تنها تصوراتی مبتنی بر حدس. اکنون دیگر بعضی از نتایج این تجربه در جلو چشم همه است و همه رفقا می‌توانند قضاوت نمایند که آیا ما به وظیفه خود درست پی برده‌ایم یا نه و آیا چگونه باید درباره اشخاصی فکر کرد که از حسرت این که ما سعی می‌کردیم به عده‌ای ناپیگیری آن‌ها را در مسئله «ملی» و به عده دیگر ناروائی نزلزل آن‌ها را از لحاظ اصولی، مدلل سازیم، میکوشند کسانی را که از گذشته نزدیک بی اطلاعند به گمراهی اندازند.

ب) آیا روزنامه می‌تواند سازمان دهنده دسته جمعی باشد؟

تمام جان کلام مقاله «از چه باید شروع کرد؟» در طرز برداشت همین مسئله و حل مثبت آن می‌باشد. تا حدی که ما می‌دانیم تنها کسی که سعی کرده است این مسئله را از حیث ماهیت امر تحلیل نماید و لزوم دادن یک جواب منفی را به آن ثابت نماید ل. نادرزدین است که ما دلایل او را بدون کم و کسر ذیلاً نقل می‌کنیم:

«... این موضوع که «ایسکرا» (شماره ۴) طبع مسئله لزوم ایجاد یک روزنامه برای سراسر روسیه را به میان آورده است بسیار مورد پسند ماست. ولی ما به هیچ وجه نمی‌توانیم با این موضوع موافقت کنیم که این طرح با عنوان مقاله: «از چه باید شروع کرد؟» مطابقت داشته باشد. بدون شک این یکی از کارهای بینهایت مهم می‌باشد. اما شالودهء یک سازمان پیکارجو را برای لحظهء انقلاب نمی‌تواند این روزنامه یا یک سلسله اوراق عامه فهم و یا تلی از بیانیه تشکیل دهد. بایستی دست به کار ایجاد سازمان‌های سیاسی نیرومندی در محل‌ها گردید. ما فاقد این گونه سازمان‌ها هستیم. کار عمدهء ما فقط در میان کارگران روشنفکر بوده ولی توده‌ها تقریباً فقط مبارزه اقتصادی نموده‌اند. اگر در محل‌ها سازمان‌های سیاسی نیرومندی پرورده نشوند در این صورت یک روزنامه برای سراسر روسیه، هر قدر هم خوب سازمان داده شده باشد، چه کاری از عهده‌اش ساخته است؟ این همان شاخهء مقدسی است که شعله‌ور است ولی نمی‌سوزد و هیچ کس را

هم نمی‌سوزاند! «ایسکرا» تصور می‌کند که مردم در جریان کار برای آن، در پیرامون آن جمع و متشکل خواهند شد ولی برای مردم به مراتب آسانتر است در پیرامون یک چیز مشخص‌تری جمع و متشکل شوند! این چیز هم می‌تواند و باید ایجاد جرائد محلی به طور وسیع، آماده نمودن فور کارگران برای نمایش‌ها و کار دائمی سازمان‌های محلی در میان بیکاران باشد (انتشار خستگی ناپذیر اوراق و شبکه‌ها، دعوت آن‌ها به مجتمع و دعوت به دفع فشار حکومت و غیره). باید در خود محل‌ها به کار جدی سیاسی دست زد و هنگامی که ایجاد وحدت در این زمینه واقعی ضرورت یافت، آن وقت دیگر این یک چیز مصنوعی و روی کاغذ نخواهد بود. یک چنین وحدت کارهای محلی و تبدیل آن به یک کار واحد در سراسر روسیه چیزی نیست که به وسیلهٔ روزنامه بتوان به دست آورد!» («آستان انقلاب» صفحه ۵۴ چاپ روسی)

ما روی آن قسمت‌هایی از این قطعهٔ فصیح و بلیغ تکیه نمودیم که با آشکارترین طرزی، هم عدم صحبت قضاوت نویسنده را دربارهٔ نقشهٔ ما نشان می‌دهد و هم به طور کلی عدم صحبت نظریه او را که این جا در نقطهٔ مقابل نظریهٔ «ایسکرا» قرار می‌دهد. اگر در محل‌ها سازمان‌های سیاسی نیرومندی پرورانده نشوند، آن گاه بهترین روزنامهٔ برای سراسر روسیه هم هیچ اهمیتی نخواهد داشت.... این کاملاً صحیح است. اما مسئله هم در سر همین است که برای پرورش سازمان‌های سیاسی نیرومند غیر از ایجاد روزنامه‌ای برای سراسر روسیه هیچ وسیلهٔ دیگری نیست. نویسنده اساسی‌ترین اظهارات «ایسکرا» را که قبل از اقدام به تشریح نقشهٔ خود بیان نموده از نظر اندخته است: لازم است «دعوت به ایجاد یک سازمان انقلابی نمود که قادر باشد تمام قوا را گرد آورده و نهضت را نه تنها اسمًا بلکه حقیقتاً رهبری نماید، یا به عبارت دیگر باید همیشه برای پشتیبانی از هر اعتراض و طغیانی حاضر و آماده بود و از آن برای ازدیاد و تقویت نیروهای جنگی که به درد نبرد قطعی بخورند استفاده نمود». «ایسکرا» سخن خود را ادامه داده می‌نویسد که حالا بعد از فوریه و مارس دیگر از نظر اصولی همه ما با این موضوع موافق خواهیم بود ولی ما موافقت اصولی لازم نداریم، بلکه برای ما حل عملی مسئله لازم است. لازمست فوراً چنان نقشهٔ مشخصی برای ساختمان طرح نمود تا آن که همه بی درنگ بخوانند و از جهات مختلف دست به ساختمان

بزند. و حال آن که باز هم می‌خواهند ما را از حل عملی مسئله به سوی حقیقتی عقب بکشند که از لحاظ اصولی صحیح، غیر قابل تردید و بزرگ ولی برای توده وسیع زحمتکشان واقعی کاملاً نا مفهوم است: «پرورش سازمان‌های سیاسی نیرومند!». آقای نویسنده محترم، حالا دیگر صحبت سر این نیست، بلکه سر این است که همانان چگونه باید پرورش داد و این عمل را به انجام رسانید!

این درست نیست که کار «عمدهء ما فقط در میان کارگران روشنفکر بوده ولی توده‌ها تقریباً فقط مبارزهء اقتصادی نموده‌اند» این تز با این شکل به تقابل کارگران روشنفکر و «توده» منجر می‌شود که عملی است برای «سوابودا» عادی و ضمناً از ریشه خطأ. کارگران روشنفکر ما هم در سال‌های اخیر «تقریباً فقط مبارزهء اقتصادی نموده‌اند. این از یک طرف، از طرف دیگر تا زمانیکه ما مساعدت نکنیم که رهبران این مبارزه چه از میان کارگران روشنفکر و چه از میان روشنفکران پرورش یابند، توده‌ها اصولاً هیچ وقت مبارزهء سیاسی نخواهند آموخت؛ و اماً یک چنین رهبرانی فقط و فقط ممکن است از طریق ارزیابی مرتب و دائمی تمام جوانب زندگی سیاسی ما و تمام کوشش‌هایی که از طرف طبقات مختلف و با موجبات مختلف برای اعتراض و مبارزه می‌شود، پرورش یابند. بدین سبب راستی مضحك است وقتی که انسان از «پرورش سازمان‌های سیاسی» سخن می‌راند و در عین حال «کار روی کاغذ» جرائد سیاسی را در نقطهء مقابل «کار جدی سیاسی در خود محل» قرار می‌دهد! مگر نه این است که «ایسکرا» هم «نقشهء» خود را در مورد روزنامه با «نقشهء» تهییء موجبات آن چنان «آمادگی جنگی» تطبیق می‌دهد، که بتواند هم از جنبش بیکاران، هم از شورش‌های دهقانان، هم از نارضایتی زمستواها و هم از «هیجان اهالی بر ضد قلندران افسار گسیخته تزاری» و غیره پشتیبانی نماید. هر کس که با جنبش آشناست به خوبی می‌داند که اکثریت هنگفت سازمان‌های محلی در این باره حتی فکری هم نمی‌کنند و بسیاری از دورنماهائی که در خصوص «کار جدی سیاسی» در اینجا منظور می‌شود یک بار هم از طرف هیچ سازمانی اجرا نشده است و مثلاً کوشش برای عطف توجه به سوی رشد عدم رضایت و اعتراض در میان روشنفکران زمستواها، دچار تعجبی آمیخته با آشفتگی هم از طرف نادژدین می‌گردد (که می‌گوید: «خدا یا شاید این ارگان برای زمستواها باشد؟» مجلهء «کانون» صفحه ۱۳۹) و هم از طرف اکونومیست‌ها (نامهء مندرجه در شمارهء ۱۲ «ایسکرا») و هم از طرف عده‌ای کثیر از پراتیسین‌های دیگر. در یک چنین شرایطی، کار را فقط از اینجا می‌توان «شروع کرد» که اشخاص را وادار نمود دربارهء همهء این نکات بیاندیشند و کلیهء اخگرهای هیجان

و مبارزه فعالانه را یک جا جمع نموده و یک شعله واحد از آن تشکیل دهنده. در زمان ما، که زمان تنزل وظایف سوسیال دمکراتیک است «کار جدی سیاسی» را فقط و فقط با تبلیغات جدی سیاسی می‌توان شروع نمود و انجام آن هم بدون یک روزنامه سرتاسری روسیه که زود به زود چاپ شده و صحیحاً منتشر گردد، غیر ممکنی است.

کسانی که «نقشه» «ایسکرا» را نموداری از «مطبوعات بازی» می‌دانند به ماهیت نقشه هیچ پی‌نبرده‌اند: آن‌ها هدف را در آن چیزی می‌دانند که در لحظه حاضر به منزله مناسب‌ترین وسیله وانمود می‌شود. این اشخاص آن قدر به خود زحمت نداده‌اند که در آن دو مقایسه‌ای که به وسیله آن نقشه پیشنهادی به طور روشنی تصویر می‌گشت تعمق نمایند. در «ایسکرا» گفته می‌شود که تشکیل یک روزنامه سیاسی برای سراسر روسیه بایستی آن ریسمان اساسی باشد که با در دست گرفتن آن ما بتوانیم این سازمان را (یعنی سازمان انقلابی را که همیشه حاضر به پشتیبانی از هر اعتراض و طغیانی است) همواره پیشرفت داده بر عمق و وسعت آن بیافزاییم. بفرمائید به بینیم: وقتی که بناها برای ساختمان یک بنای عظیم و کاملاً بی‌مانند سنگ‌هایی را در نقاط مختلف می‌چینند اگر ریسمانی بکشند که به نصب صحیح سنگ‌ها کمک کند و مقصد نهائی کلیه کار را به آن‌ها نشان بدهد و امکان بدهد که نه تنها هر سنگ بلکه هر قطعه سنگ به کار افتد و در نتیجه با اتصال قطعات قبلی و بعدی با یک شکل جامع و کاملی بالا برود، آیا این عمل «کار روی کاغذ» محسوب می‌شود؟ و آیا ما در حیات حزبی خود به خصوص چنین لحظه‌ای را نمی‌گذرانیم که در آن هم سنگ داریم و هم بنا و چیزی که کسر است همان ریسمانی است که همه بتوانند آن را ببینند و دستشان را به آن بند کنند؟ بگذار فریاد بکشند که منظور ما از کشیدن ریسمان فرمان دادن است: آقایان، اگر ما می‌خواستیم فرماندهی کنیم عوض «ایسکرای شماره یک» همان طوری که بعضی از رفقا پیشنهاد کردند، می‌نوشتیم «رابوچایا گازتای شماره ۳» و این را هم، پس از وقایعی که فوقاً شرح آن رفت، کاملاً حق داشتیم بکنیم. ولی ما این کار را نکردیم: ما می‌خواستیم دست و بال خود را برای مبارزه آشتبانی ناپذیر بر ضد تمام سوسیال دمکرات‌های دروغین باز نگهداریم: ما می‌خواستیم به این ریسمان اگر درست کشیده شده است احترام بگذارند و این احترام هم به واسطه صحت آن باشد نه به واسطه این که از طرف یک ارگان رسمی کشیده شده است.

ل. نادژدین معلم‌وار می‌گوید که «مسئله متعدد ساختن عملیات محلی در دست ارگان‌های مرکزی در یک دایره سحر آمیزی افتاده است. وحدت مستلزم همگونی عناصر است و حال

این که خود این همگونی را فقط به وسیلهء یک چیز متحد کننده‌ای می‌توان ایجاد کرد. این چیز متحد کننده هم می‌بایستی محصول سازمان‌های نیرومند محلی باشد که اکنون به کلی فاقد جنبهء همگونی می‌باشند». این حقیقت هم به همان اندازهء حقیقت لزوم پرورش سازمان‌های سیاسی نیرومند، مسلم و بدون چون و چراست و به همان اندازه هم بی‌ثمر است. در هر مسئله‌ای موضوع «دایرهء سحر آمیز» صدق می‌کند، زیرا زندگی سیاسی اصولاً عبارت از یک زنجیر بی‌انتهائی است که از یک رشتهء بی‌انتهایی از حلقه‌ها تشکیل یافته است. هنر یک مرد سیاسی هم در همین است که آن حلقه‌ای را بیابد و سخت به آن بچسبد که کمتر از همه ممکن است از دستش بیرون رود، و در لحظهء حاضر از همه مهم‌تر است و از همه بهتر می‌تواند تصرف تمام زنجیر را برای دارنده این حلقه تضمین نماید.^۱ اگر ما یک عده بنای مجبوب و آن قدر هم آهنگ می‌داشتمیم که می‌توانستند بدون ریسمان سنگ‌ها را به جای خود نصب کنند، از نظر تجربی و انتزاعی البته این موضوع محال نیست) آن وقت چه بسا ما می‌توانستیم حلقهء دیگری را بگیریم. اما تمام مصیبت در سر همین است که ما هنوز این بناهای مجبوب و هم آهنگ را نداریم و غالباً سنگ‌ها بی‌مورد نصب می‌شوند و از روی یک ریسمان عمومی تراز نمی‌شوند، بلکه آن قدر درهم و برهم هستند که دشمن آن‌ها را با یک زور درهم می‌ریزد. گوئی این سنگ نیست بلکه دانهء شن است.

مقایسهء دیگر؛ «روزنامه نه فقط یک مروج دسته جمعی و مبلغ دسته جمعی است بلکه سازماندهء دسته جمعی نیز می‌باشد. از این حیث آن را می‌توان با چوب بستی در اطراف عمارت در حال ساختمان مقایسه نمود. این چوب بست طرح عمارت را نشان می‌دهد، رابطه بین سازندگان مختلف را تسهیل و به آن‌ها کمک می‌کند که کار را تقسیم نموده و نتایج عمومی را، که به واسطهء کار متتشکل به دست آمده است، از نظر بگذرانند»^۲. راستی که چقدر این شبیه به مبالغه‌ایست که یک ادیب کابینه نشین دربارهء کار خود می‌کند. چوب بست برای خود عمارت لازم نیست، چوب بست را از بدترین مصالح می‌سازند و برای مدت کوتاهی ساخته می‌شود و همین که استخوان بندی عمارت تمام شد آن را به جای هیزم

۱- رفیق کریچفسکی و رفیق مارتینف توجه شما را به این مظہر مشمیز کنندهء «مطلق العنانی» و «نفوذ بدون کنترل» و «تنظيم از بالا» و غیره جلب می‌نماییم. عجب بساطی است: می‌خواهد تمام زنجیر را تصرف کند!! فوری یک شکایت بنویسید. این خود یک موضوع حاضر و آمده‌ای برای سر مقاله در شماره ۱۲ «رابوچیه دلو» خواهد بود!

۲- مارتینف در «رابوچیه دلو» جملهء اول این قسمت را نقل قول نموده (شماره ۱۰ صفحه ۶۳) ولی جمله دوم را مخصوصاً انداخته است. گوئی بدین وسیله می‌خواهد نشان بدهد که میل ندارد وارد اصل مسئله بشود و یا توانائی این را ندارد که ماهیت قضیه را درک نماید.

بخاری استعمال می‌کنند. در قسمت ساختن سازمان‌های انقلابی تجربه نشان می‌دهد که آن‌ها را گاهی بدون چوب بست هم می‌توان ساخت. مثلاً سال‌های هفتاد را بگیرید. ولی حالا حتی تصور آن را هم نمی‌توان نمود که ساختمانی که برای ما لازم است بدون چوب بست بالا برده شود.

نادزدین با این نکته موافق نیست و می‌گوید: «ایسکرا» تصور می‌کند که مردم در جریان کار برای آن، در پیرامون آن جمع و مشکل خواهند شد. ولی برای مردم به مراتب آسانتر است که در پیرامون یک چیز مشخص‌تری جمع و مشکل شوند»..... بسیار خوب: «در اطراف یک چیز مشخص‌تری آسان‌تر است».... یک ضرب المثل روسی می‌گوید: در چاه آب نف نکن شاید خودت از آن آب بخوری. ولی مردمانی هستند که هیچ ابا ندارند از چاهی که در آن تف اندخته شده است آب بخورند. چه مهملات بی سر و تهی که «نقادان» عالی مقام «مارکسیسم» علی و طرفداران غیر علی «رابوچایا میسل» به نام این مشخص‌تر بودن به هم نبافتند! ببینید چگونه این تنگ نظری، عدم ابتکار و بزدلی ما، که آن را می‌خواهند با دلایلی سنتی از قبیل این که «در پیرامون یک چیز مشخص‌تر آسان‌تر است» موجه گردانند، به جنبش ما صدمه می‌زنند! و آن وقت نادزدین که خود را نسبت به «حیات» بسیار حساس می‌داند و «کایینه نشین‌ها» را سخت سرزنش می‌کند و «ایسکرا» را متهم به این ضعف می‌نماید (با ادعای به لطیفه گوئی) که همه چیز به چشمش «اکونومیسم» می‌آید، این نادزدین که تصور می‌کند از این تقسیم بندی به ارتدکس‌ها و منقدین به مراتب بالاتر قرار گرفته است، هیچ ملتft نیست که با دلائل خود همان تنگ نظری را که از آن منزجر است ترویج می‌کند. و از همان چاهی آب می‌خورد که پر از تف است! آری، صادقانه‌ترین انزجارها از تنگ نظری و آتشین‌ترین تمایلات برای بیدار کردن آن‌هایی که در مقابل تنگ نظری کرنش می‌کنند هنوز کافی نخواهد بود، هر آینه شخص منزجر بخواهد بی سکان و بادبان طی طریق کند و همانند انقلابیون سال‌های هفتاد به طور «خود به خودی» به «تровер تهییج کنند» و «تровер ارضی» و «ناقوس آشوب» و غیره متولّ گردد. بیائید این چیزهای «مشخص‌تر» را که به تصور نادزدین، جمع شدن و مشکل شدن در پیرامون آن «به مراتب آسانتر است» از نظر بگذرانیم: ۱) جرائد محلی! ۲) آماده شدن برای دمونستراسیون‌ها: ۳) کار در میان بیکاران. از همان نظر اول نمایان است که تمام این چیزها تصادفی و توکلی گرفته شده است و تنها منظور هم این بوده است که یک چیزی گفته شود، زیرا به هر نظری هم ما به آن‌ها بنگریم باز با عقل درست نمی‌آید که از میان آن‌ها بتوان چیزی پیدا کرد که به

خصوص بدرد «جمع و متشکل نمودن» بخورد. خود نادڑین هم در چند صفحهء بعد چنین می‌گوید: «وقت آن رسیده است که صاف و ساده این حقیقت مسلم خاطر نشان گردد که: کار ما در محل‌ها بسیار ناچیز است، کمیته‌ها ده یک آن چه را که می‌توانند انجام بدهند انجام نمی‌دهند.... آن مراکز متعدد کننده‌ای که در حال حاضر داریم یک چیز موهمی است، این یک بروکراسی انقلابی است که در آن اشخاص به یک دیگر درجهء ژنرالی اعطاء می‌کنند و تا زمانی هم که سازمان‌های نیرومند محلی به وجود نیایند کار به همین منوال خواهد ماند». این کلمات در عین مبالغه آمیز بودن بدون شک حاوی حقایق تلخ بسیاری نیز هست و آیا به راستی نادڑین بین کار اسف آور سازمان‌های محلی از یک طرف و آن تنگ نظری و محدودیت دامنهء فعالیت فعالین، که اجتناب از آن با این عدم آمادگی فعالین محصور در چهار دیوار سازمان‌های محلی غیر ممکن است رابطه‌ای نمی‌بیند؟ آیا او هم، مانند نویسنده‌ای که در «سوابودا» مقاله‌ای دربارهء سازمان نوشته است فراموش کرده است که چگونه دست زدن به انتشار وسیع جرائد محلی (از سال ۱۸۹۸) با قوت گرفتن خاص اکonomیسم و «خرده کاری» همراه بود؟ اصولاً حتی اگر می‌شد به طور نسبتاً رضایت بخش هم «مطبوعات وسیعی در محل» به وجود آورد (حال آن که ما در فوق دیدیم که به استثنای بعضی موارد مخصوص این موضوع غیر ممکن است) باز هم ارگان‌های محلی نمی‌توانستند تمام قوای انقلابیون را برای حملهء مشترک بر ضد حکومت مطلقه و رهبری مبارزهء واحد «جمع و متشکل نمایند». نباید فراموش کرد که در اینجا صحبت فقط بر سر اهمیت «مجتمع کننده» و سازمان دهنده روزنامه است و ممکن بود ما از نادڑین که مدافعان تفرقه است همان سؤال استهzaء آمیز خود او را کرده تکرار کنیم: «آیا ما از جائی یک نیروی ۲۰۰ هزار نفری سازمان دهنده انقلابی به ارت نگرفته‌ایم؟» و اماً بعد «آماده کردن دمونستراسیون‌ها» را هم نمی‌توان در نقطهء مقابل نقشهء «ایسکرا» قرارداد ولو به این مناسبت که این نقشه وسیع ترین دمونستراسیون‌ها را به عنوان یکی از هدفها پیش بینی نموده است؛ مسئله فقط بر سر انتخاب وسایل عملی است. نادڑین در اینجا هم باز دچار درهم فکری شده و از نظر دور داشته است که «آماده نمودن» دمونستراسیون‌ها (که تاکنون اکثریت هنگفت آن‌ها خود به خود برپا می‌شده است) فقط می‌تواند از طرف یک ارتش قبل‌«مجتمع و متشکل شده» به عمل آید و ما هم نمی‌توانیم از عهدهء جمع و متشکل ساختن برآئیم. و امّ راجع به «کار در میان بیکاران». باز هم همان درهم فکری، زیرا این هم یکی از عملیات جنگی یک ارتش بسیج شده است، نه نقشهء بسیج ارتش. این را که در اینجا نیز تا

چه اندازه نادڑدین به ضرر پراکندگی ما و فقدان «نیروی ۲۰۰۰۰۰ نفری» کم اهمیت می‌دهد از نکتهء ذیل می‌توان دید. بسیاری اشخاص (منجمله نادڑدین) به «ایسکرا» خرده گرفتند که درباره بیکاران خیلی کم خبر منتشر می‌کند و اخبار منتشره در خصوص وقایع روزمره زندگانی دهات تصادفی است. این خرده گیری وارد است ولی «ایسکرا» در اینجا «مقصر بی تقصیر است». ما کوشش می‌کنیم که «ریسمان» را به دهات هم «بکشیم» ولی بنا تقريباً در هیچ کجای آن جا نیست و لازم می‌آید هر کسی را که ولو یک واقعهء معمولی را به ما اطلاع بدهد، تشویق کنیم، به اميد این که این تشویق به عدهء همکاران ما در این حیطه خواهد افزود و به همهء ما خواهد آموخت که سرانجام از عهدهء انتخاب وقایع حقیقتاً برجسته هم برآئیم. ولی برای آموختن به اندازهء ای وسیله کم است که بدون تعمیم آن در تمام روسيه چیزی برای آموختن وجود نخواهد داشت. بدون شک کسی که از حیث استعداد تبلیغاتی و اطلاع از زندگی ولگردان، ولو به طور تقریب هم تراز نادڑدین باشد، ممکن است از راه تبلیغات میان بیکاران خدماتی برون از ارزش انجام دهد، ولی اگر این شخص در صدد برنياید که همهء رفای روسي را از هر قدمی که برمی‌دارد مطلع سازد و این را برای اشخاصی که هنوز توانائی ندارند دست به کار جدید بزنند سر مشق و نمونه قرار ندهد، آن وقت این شخص استعداد خود را در خاک مدفون کرده است.

امروز همه از اهمیت اتحاد و از لزوم «جمع و متشكل کردن» سخن می‌رانند ولی در اکثر موارد درست در نظر خود مجسم نمی‌کنند که از چه باید شروع کرد و چگونه باید امر اتحاد را اجرا نمود. لابد همه تصدیق خواهند نمود که اگر ما بخواهیم محفل‌های جداگانه - مثلاً محفل‌های نواحی - یک شهر را «متحد نمائیم» برای این کار مؤسسات عمومی لازم خواهد شد، یعنی نه تنها عنوان عمومی «اتحاد» بلکه کار واقعاً عمومی، مبادلهء اطلاعات و تجربه و نیرو و تقسیم وظایف نه تنها بر حسب نواحی بلکه بر حسب تخصص برای فعالیت در تمام شهر لازم خواهد شد. هر کس تصویق خواهد کرد که یک دستگاه پنهانی بزرگ نمی‌تواند تنها با «وسائل» (البه هم وسائل مادی و هم انسانی) یک ناحیه خرج و دخل کند، (اگر استعمال یک چنین اصطلاح بازرگانی جایز باشد) و در چنین عرصهء تنگی استعداد یک نفر متخصص پرو بال نخواهد گرفت. همین نکته شامل اتحاد شهرهای مختلف نیز می‌باشد، زیرا چنان چه از تاریخ جنبش سوسیال دمکراتیک ما معلوم می‌شود و معلوم هم شده است، عرصهای نظیر محل جداگانه و منفرد بسی محدود است: ما در فوق این نکته را، هم از روی مثال تبلیغات سیاسی و هم کار تشکیلاتی به طور مبسوط ثابت نموده‌ایم. باید و حتماً باید و

قبل از هر چیز باید این عرصه را توسعه داد. باید بین شهرها بر روی زمینه کار عمومی منظم یک رابطه واقعی برقرار نمود. زیرا پراکندگی، افرادی را که «گوئی در ته چاه نشسته اند» (این اصطلاح نویسنده یکی از نامه‌ها به «ایسکرا» است) و نمی‌توانند در روی زمین چه روی می‌دهد و از که باید تعلیم بگیرند و چگونه باید برای خویش تجربه به دست آورند، چگونه آرزوی خود را برای یک فعالیت وسیع برآورده کنند، شدیداً تحت فشار قرار می‌دهد. و من باز هم به اصرار خود ادامه می‌دهم که این رابطه واقعی را فقط بر اساس یک روزنامه عمومی می‌توان آغاز کرد که به منزله یگانه مؤسسه عمومی منظم روس باشد و نتایج انواع کاملاً گوناگون فعالیت را جمع بندی نماید و بدین طریق افراد را تکان بدهد تا به طور خستگی ناپذیری در تمام راه‌های بیشماری که همان طور که همه راه‌ها به رم منتهی می‌شوند، همه آن‌ها نیز به سر منزل انقلاب منتهی می‌گردند، پیشروی نمایند. اگر ما اتحاد را فقط در گفتار نمی‌خواهیم در این صورت لازم است که هر محفل محلی فوراً یک چهارم قوای خود را برای فعالیت در کار عمومی اختصاص دهد و در این قسمت روزنامه بی‌درنگ منظره عمومی یعنی وسعت و ماهیت کار را به آن^۱ نشان خواهد داد، روزنامه نشان خواهد داد که چه کمبودی در فعالیت عمومی روس بیشتر از همه محسوس است، کجا تبلیغات نمی‌شود، در کجا رابطه ضعیف است و محفل مذکور کدام یک از چرخ‌های کوچک این مکانیسم عظیم عمومی را می‌تواند تعمیر یا به جای آن چرخ بهتری بگذارد. محفلی که هنوز به کار مشغول نشده و فقط در جستجوی کار است حالا دیگر این امکان برایش وجود دارد که مانند یک پیشه‌ور خرده کاری که در کارگاه دستی کوچک منفردی نشسته و نه از تکامل «صنایع» پیشین، و نه از چگونگی وضع عمومی طرز تولید صنایع موجوده، از هیچ یک با اطلاع نیست، کار خود را شروع نکرده بلکه شرکت کننده در یک مؤسسه وسیعی شروع کند که تمام هجوم انقلاب عمومی بر ضد حکومت مطلقه را منعکس می‌سازد. و هر قدر که هر یک از این چرخ‌های کوچک کاملتر سوهان کاری شده باشد، هر قدر که عده کارکنان متخصص جزء برای کارهای عمومی فزون‌تر باشد، همانقدر هم شبکه‌ما وسیع‌تر خواهد شد و همان قدر عدم موقیت‌های اجتناب ناپذیر، آشفتگی کمتری در صفوں عمومی تولید خواهد کرد.

۱- شرط: هر آینه محفل مذبور نسبت به خط مشی این روزنامه همدردی داشته باشد و همکاری با آن را برای کار مفید بداند، و از این هم کاری تنها هم کاری ادبی را در نظر نداشته بلکه به طور کلی هر گونه همکاری انقلابی را در نظر داشته باشد. یک تیصره برای «رایبچه دلو»: انقلابیونی که به کار ارزش می‌دهند نه به دموکراتیسم بازی، «همدردی» را از شرکت کاملاً فعال و زنده تفکیک نمی‌کنند، این شرط خود به خود مستتر است.

تنها وظیفه توزیع روزنامه به خودی خود می‌تواند یک رابطه واقعی ایجاد کند (اگر این روزنامه لایق داشتن نام روزنامه باشد، یعنی اگر انتشارش مرتب باشد و مانند مجلات قطبور نباشد که یک بار در ماه منتشر می‌شود بلکه چهار بار در ماه منتشر شود). اکنون ارتباط بین شهرها برای مقاصد انقلابی یک امر فوق العاده نادر و یا لااقل یک امر استثنائی است؛ ولی در آن صورت این ارتباطها مرتب خواهد شد و بدیهی است که نه تنها انتشار روزنامه بلکه هم چنین (چیزی که به مراتب مهم‌تر است) مبادله تجربه، اطلاعات، نیرو و وسائل را نیز تأمین خواهد نمود. آن وقت دامنه کارهای تشکیلاتی یک مرتبه چندین برابر وسیع‌تر خواهد شد، موققیت یک محل همواره مشوق تکمیل بعدی آن خواهد شد و این تمایل را به وجود خواهد آورد که از تجربه موجوده رفقائی که در انتهای دیگر مملکت کار می‌کند استفاده شود. در آن وقت فعالیت محلی از حالا به مراتب وسیع‌تر و همه جانبه‌تر خواهد شد: آن وقت مطالب مربوط به افشاگری‌های سیاسی و اقتصادی که از تمام روسیه گرد خواهد آمد به کارگران کلیه حرفه‌ها و کلیه پله‌های تکامل غذای فکری خواهد داد و برای گفتگو و مطالعه مسائل کاملاً گوناگون وسیله و موجب خواهد داد، همان مسائلی که در عین حال خواه به وسیله کنایات در مطبوعات علنی، خواه به وسیله صحبت‌هایی که در مجتمع می‌شود و خواه به وسیله اخبار «شرسارانه» حکومت نیز به میان آورده می‌شود. در آن وقت هر طغیان و هر نمایشی از کلیه جهات آن در تمام روسیه ارزیابی شده مورد بحث قرار خواهد گرفت و این میل را برخواهد انگیخت که از دیگران عقب نمانده، از آن‌ها بهتر کار شود (ما سوسیالیست‌ها به هیچ وجه مخالف هر قسم مسابقه و «رقابت» نیستیم!) و مقدمات آن چه که در وهله اول یک وضع خود به خودی پیدا کرده بود از روی آگاهی تهیه شود و از شرایط مناسب محل معین و یا لحظه معین برای تغییر شکل نقشه حمله و غیره استفاده گردد. در عین حال این جنب و جوش در فعالیت محلی، منجر به این نخواهد شد که مانند امروز، هر نمایش و یا هر شماره‌ای از روزنامه محلی باعث وارد آوردن فشار «محترانه» و مأیوسانه به تمام قوا و به خطر انداختن تمام افراد بشود زیرا از یک طرف برای پلیس خیلی دشوارتر خواهد بود که «ریشه» را به دست آورد. برای این که نمی‌داند در کدام محل باید آن را جستجو کند؛ از طرف دیگر کار عمومی منظم، افراد را عادت خواهد داد که نیروی یک یورش معینی را با وضع معین نیروهای دسته معینی از ارتش عمومی تطبیق دهند (اکنون تقریباً کسی به فکر این تطابق نیست زیرا که از ده مورد نه مورد این یورش‌ها خود به خودی صورت می‌گیرد). و به علاوه این کار عمومی منظم، «نقل و انتقال» نه تنها مطبوعات بلکه

نیروهای انقلابی را نیز از محلی به محل دیگر آسان خواهد نمود. در حال حاضر همهء این قوا در اکثر موارد نیروی خود را تا نفس واپسین صرف کارهای محدود محلی می‌کنند و حال آن که در آن وقت ممکن خواهد شد و همیشه موجب پیدا می‌شود که یک مبلغ یا سازمانده نسبتاً لایق از یک نقطه به نقطه دیگر اعزام شود. این اشخاص کار را از مسافرت کوچکی به خرج حزب و برای کارهای حزبی، شروع نموده پس از آن کم کم عادت خواهند کرد که کاملاً به خرج حزب زندگی کنند، انقلابی حرفهای شوند و خود را به مقام پیشوایان سیاسی حقیقی برسانند.

اگر ما حقیقتاً به این مقصد نائل می‌گردیدیم که تمام و یا اکثربیت عمدۀ کمیته‌های محلی و گروهها و مخلف‌های محلی مجدانه اقدام به کار عمومی بنمایند، آن وقت ما می‌توانستیم در آیندهء بسیار نزدیکی یک روزنامهء هفتگی بیرون بدھیم که مرتبا با تیراژ دهها هزار شماره در تمام روسیه منتشر گردد. این روزنامه حکم یا قسمت کوچکی از آن دم عظیم آهنگری را پیدا می‌کرد و هر جرقهء مبارزه طبقاتی و خشم مردم را به یک حریق عمومی مبدل می‌نمود. در چنین صورتی که اطراف این کار که به خودی خود هنوز خیلی بی سر و صدا و بسیار کوچک ولی منظم و به تمام معنی عمومی است، مرتبا یک ارتش دائمی از مبارزین مجبور گرد آمده تعليم خواهد گرفت، آن وقت از پله‌ها و چوب بستهای این ساختمان تشکیلاتی به زودی از بین انقلابیون ما ژلیابهای سوسیال دمکرات و از بین کارگران ما بیل‌های روس بالا رفته جلوه‌گری می‌نمودند و در رأس ارتش بسیج شدهای قرار می‌گرفتند و تمام مردم را برمی‌انگیختند تا با ننگ روسیه تصفیه حساب کنند.

این است آن چیزی که باید آرزو نمود!

«باید آرزو نمود!». این کلمات را نوشتمن و به وحشت افتادم. به نظرم آمد که در «کنگرهء متحده کننده» (۴۱) نشسته‌ام، دبیران و کارکنان «رابوچیه دلو» هم رو به روی من نشسته‌اند. و دفعتاً رفیق مارتینف از جا برمی‌خیزد و با لحن تهدید آمیز خطاب به من می‌گوید: «اجازه بدھید از شما بپرسم آیا هیئت تحریریهء یک روزنامهء مستقل بدون کسب اجازهء قبلی از کمیته‌های حزبی حق آرزو کردن دارد؟». پس از او رفیق کریچفسکی از جا برمی‌خیزد (در حالی که از لحاظ فلسفی گفته رفیق مارتینف را تکمیل‌تر می‌کند، همان رفیق مارتینفی را

که خود مدت‌هاست گفته رفیق پلخانف را تکمیل‌تر نموده است) و با لحن تهدید آمیزتری می‌گوید: «من جلوتر می‌روم و می‌پرسم که آیا به طور کلی یک مارکسیست، اگر فراموش نکرده باشد که موافق گفتهء مارکس بشریت پیوسته وظایف عملی شدنی را در مقابل خود قرار می‌دهد و تاکتیک عبارتست از پروشه رشد وظایفی که با حزب در حال رشدند، حق آرزو کردن دارد؟»

تنها فکر این سؤال‌های دهشت زا لرزه بر اندامم می‌اندازند تمام فکر و خیال‌م این است که کجا پنهان شوم. سعی می‌کنم پشت سر پیسارف پنهان شوم.

پیسارف درباره اختلاف بین آرزو و واقعیت چنین نوشته است: «اختلاف با اختلاف فرق دارد. آرزوی من ممکن است بر سیر طبیعی حوادث پیشی گیرد یا این که بکلی از راه منحرف و به سوئی رود که سیر طبیعی حوادث هرگز نمی‌تواند به آن جا برسد. در این صورت نخست آرزو موجب هیچ گونه ضرری نیست و حتی می‌تواند انرژی فرد زحمتکش را حفظ و نقویت نماید.... در چنین آرزوهایی هیچ چیزی که بتواند نیروی کار را منحرف ساخته و یا فلجه نماید وجود ندارد. حتی به کلی برعکس. اگر انسان اصلاً استعداد این گونه آرزو کردن را نداشته باشد، هر گاه نتواند گاه به گاه جلوتر ببرود و نتواند تصویر کامل و جامع آن مخلوقی را که در زیر دست او در شرف تکوین است در مخیله خود مجسم نماید، آن وقت من به هیچ وجه نمی‌توانم تصور بکنم که چه محركی انسان را مجبور خواهد کرد کارهای وسیع و خسته کننده‌ای را در رشته علم و هنر و زندگی عملی آغاز نموده و آن را به انجام رساند... اختلاف بین آرزو و واقعیت هیچ ضرری دربر نخواهد داشت. به شرطی که شخص آرزو کننده جداً به آرزوی خودش ایمان داشته باشد، با دقت تمام زندگی را از نظر بگذراند، مشاهدات خود را با کاخ‌های خیالی که در ذهن خود ساخته است مقایسه کند و به طور کلی از روی وجدان در اجرای تخیلات خویش کوشانید. وقتی بین آرزو و حیات یک نقطهء تماسی موجود باشد آن وقت همه چیز خوب و رو به راه است»:

بدبختانه در جنبش ما این گونه آرزوها خیلی کم یافت می‌شود. تقصیر هم به طور عمدی به گردن نمایندگان انتقاد علنی و «دبیال روی» غیر علنی است که به هشیاری خود و «تزدیکی» خود به چیزهای «مشخص» می‌بالند.

ج) چگونه سازمانی برای ما لازم است؟

از آن چه که گذشت خواننده پی می‌برد که «تاکتیک نقشه» عبارت است از نفی دعوت فوری برای بورش و خواست «محاصرهء صحیح دژ دشمن» و یا به عبارت دیگر خواست تمرکز تمام قوا برای گرد آوری و تشکیل و تجهیز یک ارتش دائمی. هنگامی که ما «رابوچیه دلو» را به علت پرس از «اکونومیسم» به داد و فریاد دربارهء بورش (که در آوریل ۱۹۰۱ در شمارهء ۶ «لیستک رابوچیه دلو» راه اندخته بود) تمسخر نمودیم، البته بر ما تاخت و ما را به «آئین پرستی خشک» و پی نبردن به وظیفهء انقلابی و دعوت به حزم و احتیاط و غیره متهم نمود. بدیهی است این اتهامات به هیچ وجه باعث تعجب ما نشد، زیرا از دهان کسانی بیرون می‌آید که فاقد هر گونه پایهء اصولی هستند و با ایده ژرف اندیشه‌انه «تاکتیک - پروسه» گربیان خود را خلاص می‌کنند. همین طور هم وقتی نادڑدین که به طور کلی به اصول استوار برنامه و تاکتیک به حقارت عالی جنابانه‌ای می‌نگرد، چنین اتهاماتی را تکرار نمود، ما تعجب نکردیم.

می‌گویند که تاریخ تکرار نمی‌شود. ولی نادڑدین با تمام قوا کوشش می‌کند که تاریخ را تکرار نماید و در حالی که با حرارت تمام از تکاچف تقليد می‌کند به «فرهنگ مأبی انقلابی» حمله‌ور می‌شود و دربارهء «به صدا آوردن زنگ ناقوس آشوب» و « نقطه نظر» مخصوص «در آستانهء انقلاب» و غیره فریاد می‌کشد. گویا نادڑدین این روایت مشهور را فراموش کرده است که اگر اصل یک واقعهء تاریخی ترازدی است، تقليد آن مضحكه می‌شود. آزمایش برای گرفتن حکومت که مواضع تکاچف تهیه‌اش دیده بود و اجرایش از طریق ترور «دهشت آور» که واقعاً هم دهشت آور بود، انجام گرفت، آزمایش عظیمی بود. ولی ترور «تهییج کنندهء» تکاچف کوچک مضحكه‌ای پیش نیست و به خصوص بیشتر مضحكه می‌شود وقتی آن را با ایدهء متشکل ساختن کارگران میانه حال تکمیل می‌کنند.

نادڑدین می‌نویسد، اگر «ایسکرا» از دایرهء «مطبوعات بازی» خود پا بیرون می‌گذارد آنگاه می‌دید که این‌ها (یعنی پدیده‌هایی مانند نامهء کارگر مندرجه در «ایسکرا» شمارهء ۷)

علامت این است که به زودی زود «بورش» آغاز خواهد شد و حالا (SIC!) صحبت دربارهء سازمانی که به وسیلهء رشته‌هایی به یک روزنامهء سراسر روسیه‌ای متصل باشد معناش خیال‌بافی و فعالیت کابینه نشینی است». ببینید چه ژولیده فکری غیر قابل تصوری است: از

یک طرف ترور تهیج کننده و «متشکل ساختن میانه حalan» همراه با این نظریه که جمع شدن در پیرامون چیزهای «مشخص تر» مثلاً در اطراف جراید محلی «به مراتب آسان تر است»، و از طرف دیگر اظهار این که «حالا» صحبت درباره سازمان سراسر روسیه معناش خیالبافی کابینه نشینان است یعنی به عبارت صریح‌تر و ساده‌تر «حالا» دیگر دیر است! ولی، حضرت آقای ل. نادژدین، سازمان وسیع جراید محلی چطور، این که هنوز دیر نشده است؟ حال نظر و تاکتیک «ایسکرا» را با این موضوع مقایسه کنید: ترور «تهیج کننده» چیز بی معنایی است، صحبت درباره متشکل ساختن به خصوص میانه حalan و دادن گسترش وسیع به جراید محلی معناش گشودن هر دو لنگه در به روی اکونومیسم است. درباره یک سازمان واحد سراسر روسیه متشکل از انقلابیون باید سخن راند، و سخن راندن درباره آن هم تا زمانی که یورش حقیقی، نه یورش روی کاغذ شروع شود دیر نیست.

نادژدین کلام خود را ادامه داده می‌نویسد:

«آری در قسمت سازمان، کار ما به هیچ وجه درخشان نیست، آری «ایسکرا» کاملاً حق دارد که می‌نویسد توده عمدۀ قوای جنگی ما را داوطلبان و عاصیان تشکیل می‌دهند.... این که شما وضع قوای ما را هشیارانه در نظر می‌گیرید خوب است ولی چرا باید در این ضمن فراموش نمود که جماعت به هیچ وجه از آن ما نیست و بدین سبب از ما نخواهد پرسید چه وقت باید عملیات جنگی را آغاز نمود و خودش «دست به عصیان خواهد زد».... وقتی هم که خود جماعت با نیروی خود به خودی و مخرب خود سر بلند کرد، آنگاه ممکن است «ارتش دائمی» را، که برای ایجاد یک سازمان فوق العاده مرتب در داخل آن مدت‌ها تهیه می‌دیدند ولی فرصت نیافتند آن را عملی کنند پایمال کند و عقب براند». (تکیه روی کلمات از ماست).

منطق غریبی است! درست به همان دلیل که «جماعت از آن ما نیست» داد و فریاد درباره «یورش» هم نامعقول و دور از نزاکت است، زیرا یورش عبارت از حمله یک ارتش دائمی است نه طغيان خود به خودی جماعت. درست به همان دلیل که جماعت ممکن است ارتش دائمی را پایمال کند و عقب براند، ما نیز باید طوری برای «عملی کردن یک سازمان فوق العاده مرتب» در ارتش دائمی کار کنیم که حتماً «فرصت یابیم» خود را به جنبش خود به خودی برسانیم زیرا هر قدر بیشتر «فرصت یابیم» یک چنین تشکیلاتی بدھیم همان قدر

هم بیشتر احتمال دارد که این ارتش از طرف جماعت پاییمال نشده بلکه در صفوف اول و در رأس جماعت قرار گیرد. علت ژولیده فکری نادزدین این است که گمان می‌کند این ارتش دارای سازمان مرتب به کاری مشغول است که آن را از جماعت جدا می‌سازد، در صورتیکه در حقیقت این ارتش فقط مشغول تبلیغات سیاسی جامع و همه گیر است، یعنی مشغول کاری است که نیروی مخرب خود به خودی جماعت را با نیروی مخرب آگاه سازمان انقلابیون به بکدیگر نزدیک نموده و در یک واحد کل جمع می‌نماید. آقایان، شما تقصیر خودتان را به گردن دیگران می‌اندازید. زیرا که این دسته «سوابودا» است که ترور را داخل برنامهء خود نموده و بدین ترتیب دعوت می‌کند که سازمانی از تروریست‌ها تشکیل شود، و چنین سازمانی هم ارتش ما را واقعاً از نزدیک شدن به جماعت، که هنوز متاسفانه در دست ما نیست و هنوز متاسفانه از ما نمی‌پرسد و یا ندرتا می‌پرسد که چه وقت و چگونه باید عملیات جنگی را آغاز نمود، باز خواهد داشت.

نادزدین به ترساندن «ایسکرا» ادامه داده چنین می‌گوید: «اصلًاً ما حتی متوجه خود انقلاب هم نخواهیم شد. همان طوری که واقع کنونی را که مثل برفی به ناگهان بر سر ما نازل شد، متوجه نشدیم». این عبارت در صورت ارتباط آن با مطالبی که فوقاً نقل شد، بی معنی بودن « نقطه نظر » مخصوص «در آستانه انقلاب» را که «سوابودا» از خود وضع نموده است، آشکارا نشان می‌دهد.^۱ این « نقطه نظر » مخصوص اگر بخواهیم صریح بگوئیم، به اینجا منتهی می‌شود که «حاله دیگر از موقع استدلال و آماده شدن گذشته است. اگر این طور است پس، آقای دشمن محترم «مطبوعات بازی»، دیگر چه لازم بود که در ۱۳۲ صفحهء چاپی « دربارهء مسائل تئوری^۲ و تاکتیک چیز بنویسید؟ آیا شما معتقد نیستید که از

۱- رجوع شود به صفحه ۶۲ رسالهء «آستانهء انقلاب» چاپ روسی.

۲- ضمناً باید گفت که تادزدین در کتاب خود موسوم به «نظری به مسائل تئوری» در قسمت مسائل تئوری، اگر از قسمت ذیل که از « نقطه «ظر آستانهء انقلاب» بسیار جالب توجه است، صرف نظر شود، تقریباً هیچ چیز تازه‌ای نداده است: «در لحظهء حاضر برنشتینیس من حیث المجموع جنبهء حاد خود را برای ما از دست می‌دهد به قسمی که این موضوع برای ما کاملاً علی السویه است که، آیا آقای آدامویچ ثابت خواهد کرد که آقای استرووه شایستگی داشن حمایل و نشان را به دست آورده است و یا بر عکس آقای استرووه گفته‌های آقای آدامویچ را تکذیب کند و حاضر به استغاف نشود، هر دوی این‌ها برای ما کاملاً یکسانست زیرا که ساعت قطعی انقلاب فرا میرسد» (صفحه ۱۱۰) ممکن نبود از این بهتر لاقیدی بی‌انتهایی ل. نادزدین را دربارهء مسائل تئوری تصویر نمود. ما فرا رسیدن «آستانهء انقلاب» را اعلام نموده‌ایم و به این سبیل «کاملاً علی السویه است» که ارتدکس‌ها خواهند توانست متقدین را کاملاً از مواضع خود بیرون نمایند یا نه!! ولی این حکیم خردمند متوجه نیست که همانا در موقع انقلاب است که ما به نتایج مبارزه تئوریک علیه متقدین احتیاج داریم تا بتوانیم علیه موقعیتی که آن‌ها در عمل احرار کرده اند به طور قطعی مبارزه کنیم!

« نقطه نظر آستانه انقلاب »، شعار مختصر؛ « دشمن را بزن! » به مراتب از انتشار ۱۳۲ هزار ورقه بهتر بود؟

برای کسی که مانند « ایسکرا » تبلیغات سیاسی در بین همه مردم را پایه تمام برنامه، تاکتیک و کارهای تشکیلاتی خود قرار دهد، از همه کمتر این خطر هست که متوجه انقلاب نشود. کسانی که در تمام روسیه کارشان به هم بافتند ریسمان‌های تشکیلاتی است که از یک روزنامه سراسر روسیه منشعب شده است، نه تنها حوادث بهاری را از نظر خود دور نداشتند بلکه بر عکس به ما امکان دادند آن حوادث را پیش بینی نمائیم. آن‌ها هم چنین آن نمایشاتی را هم که در شماره ۱۳ و ۱۴ « ایسکرا » شرح آن رفته است از نظر خود دور نداشتند: بر عکس آن‌ها در آن نمایشات شرکت جستند و وظیفه خود را به خوبی دریافتند که باید به کمک جنبش خود به خودی جماعت بستابند و در عین حال از طریق روزنامه به تمام رفقای روسی کمک می‌نمودند که از این نمایشات با خبر گشته و تجربیات حاصله از آن را مورد استفاده قرار دهند. اگر آن‌ها زنده بمانند انقلاب هم از نظر آن‌ها دور نخواهد ماند، انقلابی که از ما قبل از هر چیز و بیش از هر چیزی خواستار داشتن تجربه در تبلیغات است، خواستار آن است که بتوانیم از هر گونه اعتراضی پشتیبانی کنیم (پشتیبانی به شیوه سوسيال دموکراسی) و جنبش خود به خودی را هدایت نمائیم و آن را از اشتباهات دوستان و از دام دشمنان محفوظ داریم!

بدین طریق ما به آخرین نظریه‌ای رسیدیم که ما را وادر می‌کند به ویژه بر سر نقشه ایجاد سازمانی در پیرامون روزنامه سراسری روسیه از طریق کار مشترک در این روزنامه عمومی پافشاری کنیم. فقط یک چنین سازمانی است که قابلیت انعطاف لازم برای یک سازمان پیکار جوی سوسيال دموکراتیک یا به عبارت دیگر استعداد هم آهنگی فوری با شرایط کاملاً گوناگون و سریع التغییر مبارزه را تأمین خواهد نمود و توانایی خواهد داد که « از یک طرف از جنگ آشکار با دشمنی که از لحاظ نیرو تفوق کامل داشته و تمام قوای خود را در یک نقطه جمع نموده است اجتناب گردد و از طرف دیگر از عدم چالاکی این دشمن استفاده شود و در آن جا و در آن لحظه‌ای که از همه کمتر انتظارش را دارد، به وی حمله گردد! ». اشتباه بزرگی بود هر آینه سازمان حزبی فقط بنا به حساب انفجار یا مبارزه در خیابان‌ها و یا فقط بنا به حساب « سیر پیشو مبارزه عادی روز مره » بنا می‌شد.

ما باید کار روزمره خود را همواره انجام دهیم و همیشه برای همه چیز آماده باشیم زیرا که پیش بینی تغییر دوره‌های آرامش و تبدیل آن به دوره‌های انفجار در خیلی از موقع تقریباً

غیر ممکن است و در موارد ممکن هم نمی‌توان از آن برای تجدید ساختمان تشکیلات استفاده نمود. زیرا یک چنین تبدیلی در یک کشور استبدادی بی‌نهایت سریع انجام می‌گیرد و گاهی فقط به یک تاخت و تاز شبانه فراش‌های تزاری وابسته است. خود انقلاب را هم باید به شکل چند تغییر و تبدیل سریع بین انفجار و آرامش کم و بیش شدید در نظر مجسم کرد نه به شکل یک عمل منفرد (چنان‌چه ظاهراً نادرّ دین می‌پندارد). بدین جهت مضمون اصلی فعالیت سازمان حزبی ما و کانون این فعالیت باید کاری باشد که خواه در دوره قوی‌ترین انفجار انقلابی و خواه در دوره آرامش کامل هم ممکن و هم لازم است، یعنی: کار تبلیغات سیاسی که در تمام روسیه متحداً صورت گرفته و تمام جهات زندگی را روشن سازد و وسیع‌ترین توده‌ها را در نظر داشته باشد. این کار هم در روسیه فعلی بدون یک روزنامه برای سراسر روسیه، که خیلی زود به زود منتشر شود، غیرقابل تصور است. سازمانی که به خودی خود در پیرامون این روزنامه تشکیل می‌شود یعنی سازمان کارکنان این روزنامه (کارکنان به معنی وسیع کلمه یعنی تمام کسانی که برای روزنامه کار می‌کنند) برای همه چیز، از حفظ حیثیت و اعتبار و ادامه کاری در حزب در لحظه بزرگ‌ترین اعمال «ظلم» انقلابی گرفته تا تهیه و تعیین و اجرای قیام مسلحانه همگانی حاضر و آمده است.

در حقیقت هم یکی از ناکامی‌های کاملی را که وقوع آن برای ما یک امر بسیار عادی است در یک یا چند محل در نظر بگیرید. در صورتی که کلیه سازمان‌های محلی یک کار عمومی منظم واحد نداشته باشند این ناکامی‌ها اغلب با قطع کار برای مدت چندین ماه توأم می‌شود. ولی در صورت وجود یک کار عمومی برای همه، به فرض شدیدترین ناکامی‌ها باز هم کافی است دو سه نفر از اشخاص با انرژی چند هفته‌ای کار کنند تا این که محافل جدیدی از جوانان را که چنان‌چه میدانیم حتی اکنون هم بسیار سریع به وجود می‌آیند، با مرکز عمومی مربوط نمایند، وقتی هم که این کار عمومی، که از این ناکامی آسیب دیده است در مقابل چشم همه باشد، آن وقت ممکن است محافل جدید با سرعت باز هم بیشتری به وجود آمده با آن‌ها رابطه ایجاد نمایند.

از طرف دیگر قیام مردم را در نظر بگیرید. تصور می‌رود در زمان فعلی همه با این موافق خواهند بود که ما باید در فکر قیام باشیم و خود را برای آن آماده نمائیم. اما چگونه آماده نمائیم؟ کمیته مرکزی که نمی‌تواند در همه جا عاملینی برای تهیه قیام بگمارد! حتی اگر ما کمیته مرکزی هم می‌داشتیم باز هم در شرایط فعلی روسیه با چنین گماشتگی هیچ چیز به

دست نمی‌آوردیم. بر عکس شبکه‌ای از عاملین^۱ که ضمن کار برای ایجاد و انتشار روزنامهء عمومی به خودی خود تشکیل می‌باید، احتیاج ندارد به این که «بنشینند و منتظر باشد» که شعار قیام داده شود، بلکه کار منظمی را انجام می‌دهد که در صورت قیام احتمال کلی موفقیت را برای آن تضمین نماید. این همان کاریست که رابطه حزب را هم با وسیع‌ترین توده‌های کارگری و هم با تمام قشرهایی که از حکومت مطلقه ناخوشنودند محکم خواهد نمود. و این همان جیزی است که برای قیام اهمیت بسیار دارد. در خلال این کار است که استعداد ارزیابی درست وضعیت سیاسی و بنابراین استعداد انتخاب لحظه مناسب برای قیام پرورش می‌باید. این کار است که تمام سازمان‌های محلی را عادت خواهد داد که در آن واحد به یک نوع مسائل سیاسی و وقایع و ماجراهایی که همه روسیه از آن در تشویش است پاسخ بدهند. و پاسخی که به این «ماجراهای» می‌دهند حتی‌الامکان با جدیت بیشتر، متعدد‌الشكل‌تر و عقلانی‌تر باشد. قیام هم، چنان‌چه می‌دانیم، ذاتاً جدی‌ترین، متعدد‌الشكل‌ترین و عقلانی‌ترین «پاسخ» تمام مردم به حکومت است. بالاخره این کار است که تمام سازمان‌های انقلابی را در تمام اطراف و اکناف روسیه عادت خواهد داد دائمی‌ترین و در عین حال مخفی‌ترین ارتباطها را که به وجود آورند وحدت واقعی حزب است، برقرار نمایند و بدون وجود این ارتباطها بحث دست‌جمعی در اطراف نقشه قیام و اتخاذ تدابیر لازم مقدماتی در آستانه آن، که باید در نهایت اختفاء بماند، غیر ممکن است.

مختصر آن که «نقشه تأسیس یک روزنامه برای سراسر روسیه» نه تنها ثمره کار کابینه نشینانی نیست که به آئین پرستی خشک و مطبوعات بازی مبتلا شده اند (به طوری که به نظر برخی اشخاص که در این خصوص درست فکر نکرده بودند رسیده است) بلکه بر عکس عملی‌ترین نقشه‌ایست برای این که بتوان قیام را از همه طرف آغاز نمود و خود را برای آن آماده ساخت و در عین حال حتی برای یک دقیقه هم کار حیاتی روزمره خود را فراموش

۱- هیهات، هیهات! باز هم این کلمه موحش «عامل» که این قدر به گوش دموکرات مأب مارتینفها تقلیل می‌آید از دهان من پرید! برای من تعجب آور است که چرا این کلمه مردان نامی سال‌های هفتاد را متغیر نمی‌کرد ولی خرد کاران سال‌های نود را متغیر می‌کند؟ من این کلمه را می‌پسندم زیرا این کلمه به طور واضح و روشن اشاره‌ایست به کار عمومی که تمام عاملین اندیشه و اعمال خود را تابع آن می‌نمایند و اگر لازم باشد کلمه دیگری جانشین آن شود، آن وقت من فقط می‌توانم کلمه «کارکنان» را اختیار نمایم، آن هم در صورتی که از این کلمه تا حدی بوی مطبوعات بازی و ابهام به مشام نیاید. ولی ما به یک سازمان جنگی عاملین احتیاج داریم. آن مارتینف‌های کثیرالعده (به خصوص مارتینف‌های مقیم خارجه) هم که دوست دارند «به یک دیگر به عنوان تعارف و خوش آمد ژنرال خطاب نمایند» ممکن است به جای عبارت «عامل قسمت صدور پاسپورت»، عبارت «ریاست کل قسمت تأمین پاسپورت برای انقلابیون» و غیره را استعمال نمایند.

نمود.

پایان گفتار

تاریخ سوسیال دموکراسی روس آشکارا به سه دوره تقسیم می‌گردد. دوره نخست قریب ده سال، یعنی تقریباً سال‌های ۱۸۸۴ - ۱۸۹۴ را در بر می‌گیرد. این دوره دوره پیدایش و تحکیم تئوری و برنامه سوسیال دموکراسی بود. تعداد طرفداران خط مشی جدید در روسیه، از آحاد تجاوز نمی‌کرد. سوسیال دموکراسی وجود داشت ولی بدون جنبش کارگری و بدین ترتیب، به مثابه یک حزب سیاسی تازه سیر تکامل جنبی خود را طی می‌نمود.

دوره دوم سه تا چهار سال، یعنی سال‌های ۱۸۹۴ - ۱۸۹۸ را در بر می‌گیرد. سوسیال دموکراسی به مثابه یک جنبش اجتماعی، به مثابه غلیان توده‌های مردم، به مثابه یک حزب سیاسی پا به عرصه وجود می‌گذارد. این دوره، دوره کودکی و شباب است. علاقه عمومی روشنفکران به مبارزه علیه اصول ناردنیکی و رفت و آمد آن‌ها بین کارگران و علاوه عمومی کارگران به اعتصابات مانند یک بیماری همه گیری به سرعت شایع می‌شود. کامیابی‌های فراوانی نصیب جنبش می‌گردد. اکثریت رهبران اشخاص کاملاً جوانی هستند که هنوز به آن «سن سی و پنج سالگی»، که به نظر آقای ن. میخائیلوفسکی یک نوع سرحد طبیعی می‌آمد، نرسیده‌اند. اینان که به علت جوان بودن خود برای فعالیت عملی هنوز آماده نیستند، با سرعت شگفتی از میدان به در می‌روند ولی دامنه فعالیت آن‌ها اغلب بسیار وسیع بود. طرز تفکر بسیاری از آن‌ها در بدو امر مانند ناردوولتسی‌ها بود. تقریباً همه آن‌ها در عنفوان جوانی خود با شوق مفرطی مجذوب قهرمانان ترور بودند. بر طرف ساختن تأثیر جذاب این سنت قهرمانانه به بهای مبارزه به دست می‌آمد و توأم با قطع علاقه با اشخاصی بود که می‌خواستند به هر قیمتی هست نسبت به ناردنیا و لیا وفادار بمانند و سوسیال دمکرات‌های جوان برای آن‌ها بسیار احترام قائل بودند. مبارزه وادر می‌کرد به کسب معلومات بپردازنده، کتاب‌های غیر علنی را متعلق به هر خط مشی که باشد بخوانند و جداً به بررسی مسائل مربوط به خط مشی علنی ناردنیکی بپردازنده. سوسیال دمکرات‌ها که در این مبارزه پرورش یافته بودند، بدون این که «دقیقه‌ای» خواه تئوری مارکسیسم را، که با پرتو فروزان خویش راه آن‌ها را روشن ساخته بود و خواه وظیفه سرنگون ساختن حکومت مطلقه

را از یاد ببرند، وارد جنبش کارگری می‌گشتند. تشکیل حزب در بهار سال ۱۸۹۸ برجسته‌ترین و در عین حال آخرین کار سوسیال دمکرات‌های این دوران بود.

دوره سوم چنان که دیدیم، مقدماتش در سال ۱۸۹۷ تهیه و در سال ۱۸۹۸ (۱۸۹۸ - ؟) کاملاً جانشین دوره دوم می‌گردد. این دوره، دوره پریشانی و گسیختگی و تزلزل است. هنگام شباب موقعی می‌رسد که صدای انسان دورگه می‌شود. صدای سوسیال دمکرات‌های روس این دوره هم همان حالت دورگه را پیدا کرد و در تألفات آقایان استرووه و پروکوپویچ، بولگاکف و بردیابف از یک طرف و در تألفات و. ای. و. ر. م. و ب. کریچفسکی و مارتینف از طرف دیگر آهنگ‌های جعلی به خود گرفت. ولی فقط رهبران جنبش بودند که از یکدیگر جدا گام بر می‌داشتند و به قهقرا می‌رفتند: خود جنبش به رشد خویش ادامه می‌داد و گام‌های عظیمی به جلو بر می‌داشت. مبارزه پرولتاریائی، قشرهای جدیدی از کارگران را فرا می‌گرفت و در تمام روسیه شیوع می‌یافت و در عین حال به زنده شدن روح دموکراسی در میان دانشجویان و سایر قشرهای اهالی نیز به طور غیر مستقیم تأثیر می‌بخشید. ولی سطح آگاهی رهبران در قبال وسعت و نیروی غلیان خود به خودی کوتاه آمد: در این موقع در میان سوسیال دمکرات‌ها گروه دیگری از فعالین تفوق یافته بود که تقریباً فقط با مطبوعات «علنی» مارکسیستی پرورش یافته بودند، و حال آن که به همان نسبتی که جنبش خود به خودی توده آگاهی بیشتری را از آن‌ها خواستار می‌گشت به همان نسبت هم بیشتر معلوم می‌گردید که این مطبوعات مارکسیستی «علنی» غیر کافی است. رهبران نه فقط از لحاظ تئوری («آزادی انتقاد») و از لحاظ عمل («خرده کاری») عقب می‌مانند، بلکه به انواع و اقسام براهین پر آب و تاب می‌کوشیدند از این عقب ماندگی خویش دفاع هم بنمایند. سوسیال دمکراتیسم، خواه از طرف برنشتینیست‌های مطبوعات علنی و خواه از طرف دنباله روان مطبوعات غیر علنی به پایه تردیونیونیسم تنزل داده می‌شد. برنامه «Credo» داشت جامه عمل به خود می‌پوشید، به ویژه هنگامی که «خرده کاری» سوسیال دمکرات‌ها باعث رونق روش‌های انقلابی غیر سوسیال دمکراتیک شده بود.

بنابراین اگر خواننده بر من خرده بگیرد که چرا من با این طول و تفصیل به بحث در اطراف «رابوچیه دلو» پرداختم، چنین جواب می‌دهم: «رابوچیه دلو» بدان علت کسب اهمیت «تاریخی» نمود که «روح» این دوره سوم را برجسته‌تر از همه در خود منعکس نموده است.^۱ این ر. م. پیگیر نبود بلکه کریچفسکی‌ها و مارتینف‌های متلون المزاج بودند که

۱- من می‌توانستم با ضرب المثل آلمانی هم جواب بدhem که می‌گوید:

می‌توانستند مظهر حقیقی پریشانی و تزلزل و آمادگی برای گذشت خواه در قبال «انتقاد» خواه در قبال «اکونومیسم» و خواه در قبال تروریسم باشند. آن چه صفت مشخصه این دوره را معین می‌کند حقارت عالی جنابانه فلان یا بهمان ستایشگر «ذات مطلق» نسبت به کار عملی نیست بلکه همانا آمیختن پراتیسیسم ناجیز با لاقیدی تام نسبت به تئوری است. قهرمانان این دوره بیشتر به مبتذل نمودن «سخنان بزرگ» می‌پرداختند تا انکار مستقیم آن: سوسیالیسم علمی دیگر جنبه یک تئوری کامل انقلابی را از دست داده و تبدیل به یک نوع مخلوطی می‌گردید که از هر نوع کتاب درسی تازه‌آلمنی «آزادانه» مقداری مایع به آن علاوه می‌نمودند؛ شعار «مبارزه طبقاتی» نه فقط افراد را به جلو و به سوی فعالیت بیش از پیش جدیدتری سوق نمی‌داد، بلکه وسیله‌ای بود برای تسکین خاطر، زیرا که بالاخره «مبارزه اقتصادی با مبارزه سیاسی رابطه‌ای لینفکی دارد؛ ایده تشکیل حزب به عنوان دعوتی برای ایجاد یک سازمان پیکارجوی انقلابیون تلقی نمی‌شد بلکه یک نوع «بوروکراتیسم انقلابی» و «دموکراتیسم» بازی بچگانه را توجیه می‌کرد.

کی دروران سوم تمام و دوران چهارم (که در هر صورت علائم و قرائن بسیاری نوید آن را می‌دهد) شروع خواهد شد؟ این را ما نمی‌دانیم. ما در اینجا دیگر از رشته تاریخ گذشته وارد زمان حال و تا اندازه‌ای هم آینده می‌گردیم. ولی ما اطمینان قوی داریم که دوران چهارم به استواری مارکسیسم پیکارجو منجر خواهد شد و سوسیال دموکراسی روس از این بحران، محکم و بالغ بیرون خواهد آمد و دسته واقعاً پیش آهنگ انقلابی‌ترین طبقه «برای تعویض» عقب‌دار اپرتوئیست‌ها پا به میدان خواهد گذاشت.

به عنوان دعوت برای این «تعویض» و با تلخیص تمام مطالب مذکوره در فوق، ما می‌توانیم به پرسش: چه باید کرد؟ مختصراً چنین پاسخ دهیم.

باید دوره سوم را از میان برد.

Den Sack schlägt man, den Esel meint man می‌توان آن را چنین ترجمه نمود: گربه خانه را می‌زنند تا عروس حساب کار خودش را بکند. تنها «رابوچیه دلو» نبود بلکه توده وسیعی از پراتسین‌ها و تئوریسین‌ها نیز میل مفرطی به «انتقاد» مد شده پیدا کرده بودند و در مسئله جنبش خود به خودی دجار ژولیده فکری شده، و در مورد درک وظایف سیاسی و تشکیلاتی ما، از سوسیال دمکراتیسم منحرف شده و راه تردیونیونیسم را در پیش می‌گرفتند.

کوشش برای متحد ساختن «ایسکرا» با «رابوچیه دلو»

برای ما تشریح آن تاکتیکی باقی می‌ماند که «ایسکرا» در مناسبات تشکیلاتی با «رابوچیه دلو» آن را پذیرفته و همواره از آن پیروی نموده است. این تاکتیک در همان شماره اول «ایسکرا» در مقاله‌ء راجع به «انشعاب در اتحادیه سوسیال دمکرات‌های روس مقیم خارجہ» کاملاً بیان شده است.^۱ ما فوراً بر این نقطه نظر قرار گرفتیم که «اتحادیه» فعلی «سوسیال دمکرات‌های روس مقیم خارجہ»، که در نخستین کنگرهء حزب ما به عنوان نمایندهء مقیم خارجہء حزب شناخته شده بود، به دو سازمان منشعب گردیده است و به این جهت مسئلهء نمایندگی حزب لاینحل مانده و فقط موقتاً و به طور مشروط به این طریق حل شده است که در کنگرهء بین‌المللی پاریس برای دیرخانه دائمی سوسیالیستی بین‌المللی از روسیه دو نفر عضو، یعنی از هر قسمت منشعبهء «اتحادیه» یک نفر انتخاب گردد. ما اظهار داشتیم که در ماهیت امر «رابوچیه دلو» ذیحق نیست، ما از لحاظ اصولی جداً جانب گروه «آزادی کار» را گرفتیم ولی در عین حال از داخل شدن در جزئیات دلائل انشعب خود داری نموده و خدمات «اتحادیه» را در رشتهء فعالیت صراف عملی متذکر گردیدیم.^۲

بدین طریق روش ما تا اندازه‌ای روش انتظار بود: ما نسبت به عقیده‌ای که در میان اکثر سوسیال دمکرات‌های روس حکمروا و دائر بر آن بود که دشمنان کاملاً مصمم اکونومیسم هم می‌توانند دوش به دوش «اتحادیه» کار کنند، گذشت قائل شدیم، زیرا «اتحادیه» بارها از لحاظ اصولی با گروه «آزادی کار» اظهار موافقت نموده بود و ظاهراً در مسائل اساسی تئوری و تاکتیک مدعی داشتن سیمای مستقلی نبود. صحت روش ما به طور غیر مستقیم از آن جا تأیید گردید که تقریباً همزمان با نشر شماره اول «ایسکرا» (ماه دسامبر سال ۱۹۰۰) از «اتحادیه» سه نفر عضو جدا شدند که به اصطلاح «گروه مبتکرین» را تشکیل داده و به

۱- رجوع شود به جلد ۴ کلیات چاپ چهارم روسی، صفحه ۳۵۴ - ۳۵۳ ت.

۲- مبنای این قضاوت درباره انشعب نه فقط آشنائی با مطبوعات بلکه هم چنین مدارکی بود که در خارجہ از طرف بعضی از اعضای سارمان م، که به آن جا رفته بودند، گرد آورده شده بود.

سازمان‌های زیر: ۱) شعبهٔ خارجی تشکیلات «ایسکرا»، ۲) تشکیلات انقلابی «سوسیال دمکرات» و ۳) «اتحادیه» مراجعه و برای اقدام به مذاکره دربارهٔ آشتی پیشنهاد میانجی‌گری نمودند. دو سازمان اول بلافضله جواب موافق دادند. سازمان سوم، جواب رد داد. گو این که وقتی ناطقی در کنگرهٔ «متحد کننده» سال گذشته این واقعیات را بیان نمود، یکی از اعضای هیئت رهبری «اتحادیه» اظهار داشت که علت رد پیشنهاد از طرف آن‌ها منحصراً این بود که «اتحادیه» از ترکیب گروه مبتکرین رضایت نداشت. ذکر این توضیح را من وظیفهٔ خود می‌دانم، ولی نمی‌توانم از جانب خود متذکر نشوم که به نظر من این توضیح رضایت بخش نیست: زیرا «اتحادیه» که از موافقت دو سازمان برای مذاکرات اطلاع داشت، می‌توانست به وسیلهٔ میانجی دیگر و یا مستقیماً به آن‌ها مراجعه کند.

در بهار سال ۱۹۰۱ هم مجلهٔ «زاریا» (شمارهٔ اول، ماه آوریل) و هم «ایسکرا» (شمارهٔ ۴، ماه مه) مستقیماً با «رابوچیه دلو» وارد جر و بحث شدند. «ایسکرا» به ویژه به مقالهٔ «تحول تاریخی» «رابوچیه دلو» هجوم کرد که در ورقهٔ آوریل خود، یعنی پس از وقایع بهار منتشر نموده و در آن در مورد شیفتگی به ترور و دعوت به «خونریزی» نا استواری نشان داده بود. با وجود این جر و بحث باز «اتحادیه» برای تجدید مذاکرات دربارهٔ آشتی با میانجی‌گیری گروه تازهٔ «آشتی دهندگان»، جواب موافق داد. کنفرانس مقدماتی نمایندگان سه تشکیلات نامبرده، در ماه ژوئن انعقاد یافت و بر اساس «موافقت نامهٔ اصولی» بسیار مفصلی، که از طرف «اتحادیه» در رسالهٔ «دو کنگره» و از طرف لیگا در رسالهٔ «اسناد کنگره»، «متحد کننده» نشر شده بود، طرح قرارداد را تنظیم نمود.

مضمون این موافقت نامهٔ اصولی (یا بنا به اصطلاحی که اکثراً برای آن قائلند: قطعنامه‌های کنفرانس ژوئن) با وضوح کاملی نشان می‌دهد که شرط حتمی ما برای اتحاد عبارت بود از نفی کاملاً قطعی تمام مظاهر اپورتونیسم عموماً و اپورتونیسم روس خصوصاً. در مادهٔ اول گفته می‌شود: «ما هرگونه کوششی را به منظور وارد ساختن اپورتونیسم در مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا نفی می‌کنیم، کوشش‌هایی که به شکل به اصطلاح اکونومیسم، برنشتینیسم، میلانیسم و امثال آن ابراز وجود نموده است». «دایرهٔ فعالیت سوسیال دموکراسی.... مبارزهٔ مسلکی علیه تمام دشمنان مارکسیسم انقلابی را در بر می‌گیرد». (مادهٔ ۴ بند ج): «سوسیال دموکراسی در هیچ یک از رشته‌های فعالیت سازمانی و تبلیغاتی خود نباید وظیفهٔ مبرم پرولتاریائی روس، یعنی سرنگون کردن حکومت مطلقه را حتی برای یک دقیقهٔ فراموش کند»^۵، بند الف):.... «تبلیغات نباید فقط در زمینهٔ مبارزهٔ روزمرهٔ کار روز مزدی با

سرمایه باشد» (۵، بند ب)،.... «بدون این که... مرحلهٔ مبارزهٔ صرفاً اقتصادی و مبارزهٔ برای خواسته‌های جداگانهٔ سیاسی به رسمیت شناخته شود....» (۵، بند -).... «ما انتقاد از جریاناتی را که.... بدويت.... و محدودیت شکل‌های پست جنبش را به درجهٔ پرنسيپ می‌رسانند برای جنبش مهم می‌شماريم» (۵، بند د). حتی شخص کاملاً بی طرفی که با جزئی دقت اين قطع‌نامه‌ها را خوانده باشد، از همان فرمول بندی آن‌ها ملاحظه خواهد نمود که اين قطع‌نامه‌ها متوجه اشخاصی است که اپورتونیست و «اكونومیست» هستند و، ولو برای يك دقیقه هم بوده، وظیفه سرنگون کردن حکومت مطلقه را فراموش کرده‌اند، معتقد به تئوری مراحل بوده‌اند، محدودیت را به درجهٔ پرنسيپ می‌رسانده‌اند و غیره. و هر کس ولو اندکی به جر و بحثی که گروه «آزادی کار»، «زاریا» و «ایسکرا» با «رابوچیه دلو» داشتند آشنا باشد، حتی آنی تردید نمی‌کند که این قطع‌نامه‌ها درست همان خطاهایی را که «رابوچیه دلو» بدان چهار می‌شد ماده به ماده رد می‌نماید. بنابراین هنگامی که يکی از اعضای «اتحاديه» در کنگره «متحد کننده» اظهار داشت که علت نگارش مقالات شماره ۱۰ «رابوچیه دلو» «تحول تاریخی» نوین «اتحاديه» نبوده بلکه جنبهٔ بی اندازه « مجرد»!^۱ قطع‌نامه‌ها بوده است، ناطقی که این حرف‌ها را مورد استهzae قرار داد کاملاً ذیحق بود. وی در جواب این حرف گفت که قطع‌نامه‌ها نه فقط مجرد نیستند بلکه بی نهایت هم مشخص هستند: نظری به آن‌ها کافیست تا دیده شود که در این جا «کسی را به دام می‌انداخته‌اند».

این عبارت اخیر موجب پیش آمد جالب توجهی در کنگره گردید. از يك طرف ب. کریجفسکی به کلمه «دام انداختن» چسبید و به تصور این که این عبارت به طور غیر ارادی از دهان گوینده پریده و نیت زشت ما («دام گستردن») را بروز داده است با جوش تمام فریاد زد: «چه کس به خصوص، چه کس را به دام می‌انداخته‌اند؟» پلخانف هم با لحن استهzae آمیز پرسید: «واقعاً هم چه کسی را؟» ب. کریچفسکی جواب داد «من به بطی الانتقالی رفیق پلخانف کمک می‌کنم و برایش توضیح می‌دهم که این جا هیئت تحریریه «رابوچیه دلو» را به دام می‌انداخته‌اند (قهقههء عموم). ولی ما نگذاشتیم که به داممان اندازند!» (صدایی از طرف چپ: برای خودتان بدتر!) از طرف دیگر عضو گروه «مبارزه» (گروه آشتی دهنگان) در حالی که با اصلاحات «اتحاديه» در قطع‌نامه‌ها مخالفت می‌ورزید به منظور دفاع از ناطق ما، اظهار داشت که عبارت «به دام می‌انداخته‌اند» ظاهراً در بحبوحه جر و بحث سهوا از دهان پریده است.

۱- این ادعا در «دو کنگره» هم تکرار شده است. صفحه ۲۵ چاپ روسی.

و اماً من شخصاً چنین تصور می‌کنم که یک چنین «دفاعی» برای ناطقی که عبارت مذکور را استعمال نموده است نتیجهٔ معکوس دارد. به عقیدهٔ من جملهٔ «کسی را به دام می‌انداخته‌اند» «به مزاح گفته شده اماً به جا گفته شده است»: ما همیشه «رابوچیه دلو» را متهم به نا استواری و تزلزل می‌نودیم و از این رو طبیعی است بایستی کوشش می‌کردیم مچش را بگیریم که برای آینده این تزلزلات را غیر ممکن سازیم. از نیت زشت در این جا حتی سخنی هم نمی‌تواند در بین باشد زیرا مطلب بر سر نا استواری اصولی بوده است. و ما توانستیم چنان دوستانه «مج» «اتحادیه» را بگیریم^۱ که خود ب. کریچفسکی و یک عضو دیگر هیئت رهبری «اتحادیه» قطعنامه‌های ماه ژوئن را امضا کردند.

مقالات شمارهٔ ۱۰ «رابوچیه دلو» (رفقای ما این شماره را تنها وقتی که برای شرکت در کنگرهٔ آمده بودند یعنی چند روز قبل از آغاز جلسات کنگرهٔ دیدند) صریحاً نشان داد که از تابستان تا پائیز در «اتحادیه» تحول جدیدی روی داده: اکونومیست‌ها باز هم غالب آمده‌اند و هیئت تحریریهٔ مجله، که تابع «وزش باد» است، باز هم دست به کار این شده است که از «دو آتشه‌ترین برنشتینی‌ها» و «تئوری محدود شدن» میدان تأثیر و نفوذ سیاسی ما را (که گویا منظور از آن بغرنج کردن این نفوذ است) تبلیغ نماید. بار دیگر سخنان صائب یارووس تأیید گردید که می‌گفت مشکل است مج یک نفر اپورتونیست را به وسیلهٔ فرمول گرفت: وی به آسانی هر فرمولی را امضا می‌کند و به آسانی هم عقب نشینی می‌نماید. زیرا اپورتونیسم همانا عبارت است از فقدان اصول معین و ثابت. امروز اپورتونیست‌ها هر نوع جد و جهدی را برای وارد نمودن اپورتونیسم نفی می‌نمایند، به هر گونه محدودیتی پشت پا می‌زنند و وعده و وعیدهای پر طمطراق می‌دهند که «حتی آنی موضوع سرنگون کردن حکومت مطلقه را فراموش ننمایند» و «تبلیغاتشان را تنها در زمینهٔ مبارزهٔ روزمره کار روز مزدی با سرمایه» انجام ندهند و غیره و غیره. اماً فردا طرز بیان خود را تغییر داده تحت

۱- بدین طریق ما در مقدمهٔ قطعنامه‌های ماه ژوئن گفتیم که سویال دموکراسی روس من حيث المجموع همیشه از پرسنیپ‌های گروه «آزادی کار» پیروی می‌کرد و خدمت «اتحادیه» به ویژه عبارت از فعالیت نشریاتی و سازمانی وی بوده است. به عبارت دیگر ما اظهار آمادگی کامل می‌کردیم که از تمام گذشته‌ها صرف نظر کنیم و اعتراف نمائیم که عمل رفقای «اتحادیه‌ای» ما (برای کار) مفید بوده است، به شرط آن که آن تزلزلاتی که ما کوشش می‌کردیم آن را «بدام اندازیم» کاملاً موقوف شود. هر شخص بی غرضی وقتی که قطعنامه‌های ماه ژوئن را بخواهد همین طور هم خواهد فهمید. اماً وقتی که «اتحادیه» اکنون بعد از آن که با تحول جدیدی خود به سوی اکونومیسم (در مقالات شمارهٔ ۱۰ و در تصحیحات) باعث ایجاد گسیختگی شده است به خاطر این سخنانی که دربارهٔ خدمات وی گفته شده است، باطمأنیته ما را به عدم حقانیت متهم می‌نماید. آن وقت البته در مقابل یک چنین اتهامی فقط باید با تبسم پاسخ داد.

عنوان دفاع از جریان خود به خودی، دفاع از سیر پیشرو مبارزه عادی روز مرہ و تمجید از خواستهایی که نتایج محسوسی را نوید می‌دهند و غیره، باز دست به همان کار سابق خود می‌زنند. «اتحادیه» که کماکان تأکید میورزید در مقالات شماره ۱۰ «هیچ گونه عقب نشینی ملحدانه‌ای از پرنسيپ‌های کلی طرح کنفرانس ندیده و نمی‌بیند» (دو کنگره صفحه ۲۶) بدین وسیله فقط بی استعدادی کامل یا عدم تمایل خود را به فهمیدن ماهیت اختلافات آشکار می‌سازد.

پس از شماره ۱۰ «رابوچیه دلو» برای ما فقط یک آزمایش باقی مانده بود و آن این که: مباحثه عمومی را شروع کنیم تا خاطر جمع شویم که آیا تمام «اتحادیه» با این مقالات و نیز با هیئت تحریریه خودش همبستگی دارد یا نه. «اتحادیه» به خصوص از این کار ما ناراضی است و ما را به داشتن قصد افشاردن تخم نفاق در «اتحادیه» و به مداخله در کار غیر و مانند آن متهم می‌سازد. این اتهامات علناً بی اساس است. زیرا در بودن یک هیئت تحریریه انتخابی که با وزش کوچک‌ترین نسیمی «تغییر جهت می‌دهد» همه چیز وابسته به همان وزش باد است و ما هم جهت این وزش را در جلسات محترمانه‌ای که غیر از اعضاء سازمان‌هایی که برای متحد شدن جمع شده بودند کسی در آن‌ها نبود تعیین می‌کردیم. اصلاحاتی که از طرف «اتحادیه» در مورد قطعنامه‌های ماه ژوئن پیشنهاد می‌شد آخرین نور امید ما را برای سازش از بین برداشت. این اصلاحات گواه مستندی بود بر تحول نوین به اکونومیسم و همبستگی اکثریت «اتحادیه» با شماره ۱۰ «رابوچیه دلو». از بین نمودارهای اپورتونیسم روی کلمات «به اصطلاح اکونومیسم» خط زده شد (چون که گویا این دو کلمه «مفهوم مبهمی دارند»)، و حال آن که از این استدلال فقط چنین نتیجه می‌شود که باید ماهیت این گمراهی را که وسیعاً رایج است دقیق‌تر معین کرد). روی «میلانیسم» هم خط زده شد (گرچه ب. کریچفسکی در شماره ۲ - ۳ «رابوچیه دلو» صفحه ۸۳ - ۸۴ و از آن هم صریح‌تر در^۱ «Vorwärts» از آن دفاع کرده بود). با وجود این که قطعنامه‌های ماه ژوئن وظیفه سوسيال دموکراسی را مبنی بر «رهبری بر کلیه نمودارهای مبارزه پرولتاریا علیه تمام اشکال ستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی» به طور صریح معین کرد و بدین وسیله خواستار آن بود که در تمام این نمودارهای مبارزه نقشه منظم و وحدت حکم فرما باشد، معهذا «اتحادیه» کلماتی به کلی زائد اضافه مینمود دایر بر این که «مبارزه اقتصادی محرک مقدر

۱- در این خصوص در «Vorwärts» بین هیئت تحریریه کنونی وی و کائوتسکی و «زاریا» جر و بحث شروع شد. ما خوانندگان روسی را حتماً با این جر و بحث آشنا خواهیم ساخت.

جنبش توده‌ای است» (این کلمات خود به خود مسلم است، ولی، با موجود بودن «اکونومیسم» محدود این کلمات نمی‌توانست بهانه‌ای برای تفسیر غلط به دست ندهد) علاوه بر آن در قطع نامه‌های ماه ژوئن اصلاحاتی می‌شد که «سیاست» را مستقیماً محدود می‌کرد. زیرا از یک طرف عبارت «لو برای یک دقیقه» (نایاب وظیفه سرنگون کردن حکومت مطلقه را فراموش نمود) حذف می‌شد و از طرف دیگر عبارت: «مبارزه اقتصادی وسیله ایست که برای جلب توده‌ها به مبارزه فعال سیاسی از همه وسیع‌تر قابل استفاده است» اضافه می‌شد. واضح است که پس از وارد نمودن چنین اصلاحاتی تمام ناطقینی که طرف ما بودند ادامه‌ء مذاکرات را با کسانی که باز هم به سوی اکونومیسم رو آورده و آزادی تردید و تزلزل را برای خود تأمین می‌نمایند، کاملاً بی‌فایده دانستند و یکی پس از دیگری از سخن گفتن امتناع نمودند.

«درست همان چیزی را که «اتحادیه» شرط sine qua non استحکام سازش آینده، یعنی حفظ سیمای مستقل «رابوچیه دلو» و خود مختاری وی حساب می‌کرد، «ایسکرا» سنگ راه سازش می‌دانست» («دو کنگره» صفحه ۲۵). این بسیار ناصحیح است. ما هیچ گاه نسبت به خود مختاری «رابوچیه دلو» قصد تجاوز نداشته‌ایم^۱ ولی سیمای مستقل آن را اگر به معنی داشتن «سیمای مستقل» در مسائل اصولی تئوری و تاکتیک باشد، واقعاً هم بدون چون و چرا رد کرده‌ایم؛ مضمون قطعنامه‌های ماه ژوئن همانا نفی بی چون و چرای یک چنین سیمای مستقل است، زیرا تکرار می‌کنیم که معنای این «سیمای مستقل» در عمل همیشه عبارت بود از انواع نزلزلاتی که وجود آن باعث تقویت آن پراکندگی و تفرقه‌ایست که در بین ما حکم‌فرما و از لحاظ حزبی تحمل ناپذیر است. «رابوچیه دلو» با مقالات مندرجه در شماره ۱۰ خود و با «اصلاحاتش» به روشنی نشان داد که همانا چنین سیمای مستقلی را می‌خواهد برای خود حفظ کند و چنین تمایلی طبعاً و به طور ناگزیر به گسیختگی و اعلان جنگ منجر گردید. اما اگر «رابوچیه دلو» «سیمای مستقل خود را به وظایف ادبی معین محدود می‌کرد، در این صورت همه‌ء ما حاضر بودیم آن را قبول کنیم و تقسیم صحیح این وظایف نیز به خودی خود معلوم می‌گردد: ۱) مجله علمی ۲) روزنامه سیاسی و ۳) مجموعه و رسالات به زبان ساده. کافی بود «رابوچیه دلو» با چنین تقسیمی موافقت کند تا ثابت شود که صمیمانه

۱- مطلقاً لازم. مترجم:

۲- اگر آن جلسات مشورتی هیئت تحریریه را، که به مناسبت تأسیس شورای عالی عمومی سازمان‌های متحده انعقاد یافت و در ماه ژوئن «رابوچیه دلو» نیز با انعقاد آن موافقت نموده بود، محدود کردن خود مختاری حساب نکنیم.

مایل است به گمراهی‌هایی که قطعنامه‌های ماه ژوئن علیه آن‌ها صادر شده است کاملاً خاتمه دهد. فقط یک چنین تقسیمی می‌توانست هر گونه کشمکش احتمالی را بطرف کند و در حقیقت امر استحکام سازش را تأمین سازد و در عین حال پایه‌ای برای رونق نوین جنبش ما و کامیابی‌های تازه‌ء آن بشود.

اکنون هیچ سوسیال دمکرات روسی نمی‌تواند شباهای داشته باشد که لزوم گسیختگی کامل روش انقلابی با روش اپورتونیستی معلول مقتضیات «تشکیلاتی» نیست بلکه معلول آن است که اپورتونیست‌ها می‌خواهند سیمای مستقل اپورتونیسم را پایدار ساخته و به وسیله‌ء استدلال‌های کریچفسکی‌ها و مارتینفها به مشوب ساختن اذهان ادامه دهند.

در پائیز ۱۹۰۱ - فوریه ۱۹۰۲ به رشتہ تحریر
درآمد.

نخستین بار در مارس سال ۱۹۰۲ به صورت
کتاب جداگانه‌ای به طبع رسید. و. لنین کلیات،
چاپ چهارم روسی، جلد ۵، صفحه ۳۱۹ - ۴۹۱

اصلاحی در «چه باید کرد؟»

«گروه مبتکرین» که من در صفحه ۱۹۶ رساله «چه باید کرد؟» از آن‌ها صحبت می‌کنم از من خواهش می‌کند که در شرح مربوط به شرکت آن‌ها در کوششی که برای آشتی دادن بین سازمان‌های سوسیال دموکرات‌های مقیم خارجه به عمل آمد اصلاحی بدین مضمون وارد نمایم: «از ۳ عضو این گروه فقط یک نفر در پایان سال ۱۹۰۰ از «اتحادیه» خارج شد ولی بقیه در سال ۱۹۰۱ از آن خارج شدند و این فقط پس از آن بود که مطمئن شدند ممکن نیست در کنفرانس سازمان «ایسکرا» در خارجه و «سازمان انقلابی سوسیال دموکرات» موافقت «اتحادیه» را جلب نمود. ضمناً خود مضمون پیشنهاد «گروه مبتکرین» نیز همین بود. هیئت رهبری «اتحادیه» ابتدا این پیشنهاد را رد کرد و علت امتناع خود را از شرکت در کنفرانس «عدم صلاحیت اشخاصی توجیه می‌کرد که جزو «گروه مبتکرین» میانجی بودند. ضمناً «اتحادیه» اظهار تمایل نمود که با سازمان «ایسکرا» در خارجه مستقیماً داخل تماس شود. ولی به زودی هیئت رهبری «اتحادیه» به «گروه مبتکرین» اطلاع داد که پس از انتشار شماره اول «ایسکرا» که در آن مقاله‌ای درباره انشعاب در «اتحادیه» درج شده بود تصمیم خود را تغییر داده و دیگر مایل نیست با «ایسکرا» داخل تماس شود. آیا پس از این جریان، اظهارات عضو هیئت رهبری «اتحادیه» را مبنی بر این که علت امتناع «اتحادیه» از شرکت در کنفرانس فقط عدم رضایت وی از ترکیب «گروه مبتکرین» است، چگونه می‌توان تعبیر نمود؟ گرچه علت موافقت هیئت رهبری «اتحادیه» به شرکت در کنفرانس ژوئن سال گذشته نیز نا معلوم است. زیرا: مقاله مندرجه در شماره اول «ایسکرا» به قوت خود باقی بود و مناسبات «منفی» «ایسکرا» با «اتحادیه» در مندرجات جزو اول «زاریا» و شماره چهارم «ایسکرا» که قبل از کنفرانس ژوئن منتشر شده بودند با وضوح باز هم بیشتری نمایان شده بود.

ن. لنین

«ایسکرا» شماره ۱۹. اول آوریل ۱۹۰۲

توضیحات

- ۱- «رابوچیه دلو» مجله‌ء ارگان «اکونومیست‌ها» بود. این مجله به توسط «اتحادیه سوسیال دمکرات‌های روس در خارجه» از آوریل ۱۸۹۹ تا فوریه ۱۹۰۲ در ژنو انتشار می‌یافت.
- ۲- «رابوچایا گازتا» روزنامه سوسیال دمکرات‌های کیف بود که از سال ۱۸۹۷ آغاز انتشار نهاد و اولین کنگرهء حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه (۱۸۹۸) آن را ارگان مرکزی حزب شناخت. از این روزنامه فقط دو شماره انتشار یافت.
- ۳- لاسالین‌ها و ایزناخیست‌ها، اعضای دو حزب جنبش کارگری آلمان در سال‌های ۶۰ و اوایل سال‌های ۷۰ قرن نوزدهم.
- لاسالین‌ها طرفدار و پیرو لاسال بودند. هستهء اصلی لاسالین‌ها «اتحادیه کارگران سراسر آلمان» بود که در سال ۱۸۶۳ از طرف لاسال تأسیس گردیده بود. لاسالین‌ها بر این عقیده بودند که سرمایه‌داری به کمک شرکت‌های تعاونی کارگری که دولت سرمایه‌داری از آن پشتیبانی خواهد نمود قادر است از طریق مسالمت آمیز به سوسیالیسم تغییر شکل یابد و به این جهت موعظه می‌کردند که مبارزه انقلابی طبقهء کارگر به مبارزه در راه حق انتخابات عمومی و فعالیت مسالمت آمیز در داخل پارلمان مبدل شود.
- مارکس لاسالین‌ها را شدیداً مورد انتقاد قرار می‌داد و خاطر نشان می‌ساخت که آن‌ها «سال‌ها بود سد راه سازمان پرولتاریا بودند و بالاخره کار را به اینجا ختم کردند که صرفاً به آلت دست شهربانی مبدل شدند»
- ایزناخیست‌ها طرفداران مارکسیسم و پیرو ایدئولوژی ک. مارکس و ف. انگلس بودند. آن‌ها در سال ۱۸۶۹ در کنگره‌ای که در شهر ایزناخ تشکیل گردید به رهبری و. لیبکنخت و آ. بیل حزب کارگر سوسیال دمکرات آلمان را تأسیس نمودند.
- بین این دو حزب مبارزه شدیدی جریان داشت ولی در نتیجه غلیان جنبش کارگری و تشدید فشار حکومت این دو حزب در کنگره‌ای که در سال ۱۸۷۵ در شهر گتا تشکیل شد در یک حزب واحد سوسیالیستی کارگری آلمان متحد شدند که در آن لاسالین‌ها جناح اپورتونیستی را تشکیل می‌دادند.
- ۴- گدیست‌ها و پسیبیلیست‌ها دو جریان در جنبش سوسیالیستی فرانسه بود که در سال ۱۸۸۲ پس از سقوط حزب کارگر فرانسه به وجود آمد.

گدیست‌ها یا طرفداران ژ. گد، از جریان مارکسیستی چپ پیروی و از سیاست انقلابی مستقل پرولتاریا دفاع می‌کردند: در سال ۱۹۰۱ گدیست‌ها حزب سوسیالیست فرانسه را تأسیس کردند.

پسیبیلیست‌ها پیرو جریان خردۀ بورژوازی اصلاح طلبی بودند که پرولتاریا را از اسلوب‌های انقلابی مبارزه منحرف می‌کرد. پسیبیلیست‌ها پیشنهاد می‌کردند که فعالیت طبقه کارگر در دوران سرمایه داری در چهار چوب «ممکن» (ممکن possible - مترجم: محدود گردد). پسیبیلیست‌ها در سال ۱۹۰۲ به اتفاق دیگر گروه‌های اصلاح طلب، حزب سوسیالیست فرانسه را تأسیس کردند.

در سال ۱۹۰۵ حزب سوسیالیست فرانسه و حزب فرانسوی سوسیالیست در یک حزب متحد شدند. در دوران جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴ - ۱۹۱۶ ژ. گد به اتفاق تمام رهبران حزب فرانسوی سوسیالیست موقعیت سوسیال شوینیستی را اتخاذ نمودند.

۵- فایبن‌ها اعضای اصلاح طلب سازمان اپورتونیستی «جمعیت فایبن‌ها» که در سال ۱۸۸۴ از طرف گروه روشنفکران بورژوازی در انگلستان تأسیس شده بود. این جمعیت به نام سردار رومی (Fabius Cunctator) فایبی کونکتاتور («کندکار») موسوم بود که به داشتن تاکتیک انتظار و استنکاف از نبردهای قطعی، مشهور بود. فایبن‌ها پرولتاریا را از مبارزه طبقاتی منصرف می‌نمودند و انتقال مسالمت آمیز از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را از طریق اجرای اصلاحات جزئی موعظه می‌نمودند.

۶- ناقدین روسی: استرووه، بولگاکف و دیگران که در مطبوعات علنی بر ضد مارکسیسم انقلابی مبارزه می‌کردند.

۷- «زاریا» مجله علمی و سیاسی مارکسیستی که در سال‌های ۱۹۰۱ - ۱۹۰۲ در اشتوتگارد از طرف هیئت تحریریه «ایسکرا» چاپ و انتشار می‌یافت. رویهم رفته چهار شماره از این مجله منتشر شد.

۸- «بزرگ‌الاویست‌ها» مؤسسین و کارکنان مجله «بزرگ‌الاویه» («بدون عنوان») که عبارت بودند از: س. ن. بروکویویچ، ی. د. کوسکووا، و. یا. بوگوچارسکی و دیگران. مجله نامبرده در سال ۱۹۰۶ در پتربورگ چاپ و انتشار می‌یافت. «بزرگ‌الاویست‌ها» آشکارا خود را طرفدار رویزیونیسم اعلام می‌کردند و از منشویک‌ها و لیبرال‌ها پشتیبانی می‌نمودند و با سیاست مستقل پرولتاریا مخالفت می‌کردند. لنین «بزرگ‌الاویست‌ها» را کادت‌های منشویک شده و یا منشویک‌های کادت شده می‌نامید..

۹- ایلووایسکی، مورخ و مؤلف بسیاری از کتب تحصیلی در رشته تاریخ که در روسیه قبل از انقلاب در دستان‌ها و دیبرستان‌ها انتشار وسیعی داشت. در این کتب، تاریخ به طور عمده شامل عملیات شاهان و سرداران بود. سیر تکامل تاریخی در این کتب به طور فرعی و تصادفی توضیح داده می‌شد.

۱۰- قانون فوق العاده بر ضد سوسیالیست‌ها در سال ۱۸۷۸ در آلمان وضع شده بود. به موجب قانون نامبرده تمام سازمان‌های حزب سوسیال دمکرات و سازمان‌های توده‌ای کارگری و مطبوعات کارگری غیر قانونی اعلام شده بودند. مطبوعات سوسیالیستی توقيف می‌گردید و سوسیال دمکرات‌ها مورد تهدی و فشار قرار می‌گرفتند. در تحت فشار جنبش توده‌ای کارگری در سال ۱۸۹۰ این قانون لغو شد.

۱۱- نزدروف، تیپ مالک آشوب طلب و جنجال کن و کلاه برداری است که ن. گوگل در کتاب خود موسوم به «ارواح مرده» او را توصیف می‌کند. گوگل نزدروف را مرد «آشوب طلب و جنجال کن» می‌نامید زیرا این مرد در هر کجا که پیدا می‌شد «آشوب و جنجال» راه می‌انداخت.

۱۲- منظور، جهان بینی ناردنیکی است.

۱۳- «نویسنده‌ای که خود را گم کرده است» عنوان یکی از نخستین داستان‌های ماکسیم گورکی است.

۱۴- مقاله نامبرده ک. تولین (تخلص لینین) علیه مارکسیست‌های علنی نوشته شد و در مجموعه موسوم به «مدارکی درباره توصیف تکامل اقتصادی ما» در سال ۱۸۹۵ به چاپ رسید و در همان سال از طرف سانسور سوزانده شد. عنوان این مقاله عبارت بود از: «مضمون اقتصادی اصول ناردنیکی و انتقاد از آن در کتاب آقای استرووه (انعکاس مارکسیسم در مطبوعات بورژوازی)»

۱۵- زویاتف، رئیس اداره آگاهی شهر مسکو و بدعت گذار به اصطلاح سوسیالیسم پلیسی. زویاتف سازمان‌های کارگری جعلی که تحت قیومیت ژاندارمها و پلیس بودند تشکیل داده بود برای این که کارگران را از جنبش انقلابی دور کند.

۱۶- منظور اعتراض سوسیال دموکرات‌های روسیه است که لینین در سال ۱۸۹۹ در تبعیدگاه نوشته بود. این اثر علیه «Credo» یعنی بیانیه گروه «اکونومیست‌ها» (س. ن. پروکوپوویچ، ی. د. کوسکووا و دیگران که بعدها کادت درآمدند) نوشته شده بود و لینین پس از دریافت

متن «Credo» که توسط خواهرش آ. ای. ایلیزاروا به وی رسیده بود اعتراض شدید و افشا کننده‌ای بر ضد آن نوشت.

این «اعتراض» در جلسه مشاوره ۱۷ نفر تبعید شدگان سیاسی مارکسیست که توسط لینین در ده برمأکوف واقع در بخش مینوسینسک تشکیل گردید، مورد بحث قرار گرفت و به اتفاق آراء تصویب شد. تبعید شدگان توروخانسک و آرالوف (واقع در استان ویاتسک) به این «اعتراض» ملحق شدند. لینین متن «اعتراض سوییال دمکرات‌های روسیه» را برای گروه «آزادی کار» که در خارجه اقامت داشتند فرستاد. پلخانف در آغاز سال ۱۹۰۰ متن این «اعتراض» را در مجموعه‌ای موسوم به «Vademecum» (راه نما - متترجم) برای هیئت تحریریه «رابوچیه دلو» چاپ کرد.

۱۷- «Vademecum» برای هیئت تحریریه «رابوچیه دلو» مجموعه‌ای حاوی مدارک و اسناد با پیش گفتاری از پلخانف بود که در آن نظریات اپورتونیستی «اتحادیه سوییال دمکرات‌های روسیه در خارجه» و هیئت تحریریه مجله «رابوچیه دلو» ارگان این اتحادیه فاش می‌شد. این مجموعه را پلخانف تنظیم نمود و گروه «آزادی کار» در سال ۱۹۰۰ آن را در ژنو چاپ و منتشر کرد.

۱۸- سند موسوم به «profession de foi» شب نامه‌ای بود که نظریات اپورتونیستی کمیته‌ء کیف را تشریح می‌کرد. این سند در پایان سال ۱۸۹۹ تدوین شده بود.

۱۹- «روسکایا استارینا» مجله تاریخی ماهیانه‌ای بود که از سال ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۸ در پتربورگ چاپ و منتشر می‌شد.

۲۰- «ورقه کارگری سان پطربورگ، روزنامه‌ای غیر علنی بود که از طرف «اتحاد پطربورگ مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» در سال ۱۸۹۷ منتشر می‌شد. از این روزنامه فقط دو شماره چاپ و منتشر شد.

۲۱- «جلسه خصوصی» که لینین از آن نام می‌برد در فاصله بین ۱۴ تا ۱۷ فوریه (مطابق تقویم جدید ۲۶ فوریه تا ۱ مارس) سال ۱۸۹۷ در پتربورگ تشکیل شد.

در این جلسه ولادیمیر ایلیچ لینین، آ. آ. وانف، م. کرژیزانفسکی و اعضاء دیگر «اتحاد پطربورگ مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» یعنی «پیران» که قبل از عزیمت به تبعیدگاه سیبری برای ۴ روز از زندان مرخص شده بودند و «جوانان» که پس از باز داشت لینین در دسامبر سال ۱۸۹۵ «اتحاد مبارزه» را رهبری می‌کردند حضور داشتند.

- ۲۲- آقای و. و. نام مستعار و. پ. ورانتسف یکی از ایدئولوگ‌های تارдینیک‌های لیبرال سال‌های ۸۰ و ۹۰ قرن نوزدهم است
- ۲۳- منظور، اکونومیست‌ها هستند.
- ۲۴- شولتس دلیچ، اقتصاددان آلمانی و ایدئولوگ خرده بورژوازیست. او برای این که کارگران را از مبارزه انقلابی علیه سرمایه‌داری منصرف کند، بر له تأسیس شرکت‌های کئوپراتیو و صندوق‌های تعاون و پس انداز شدیداً تبلیغ می‌کرد و مدعی بود که بدین طریق می‌توان به وضع پرولتاپیا در چهار دیوار سرمایه‌داری بهبود بخشید و تولید کندگان خرده پا و پیشه‌وران را از خانه خرابی نجات داد.
- ۲۵- اتحادیه‌های گیرش - دونکر در آلمان در سال ۱۸۶۸ از طرف دو تن از لیبرال بورژواها موسوم به گیرش و دونکر تأسیس شده بود. گیرش و دونکر «هم آهنگی منافع طبقاتی» را موعظه می‌کردند، کارگران را از مبارزه انقلابی و طبقاتی منصرف می‌ساختند و وظایف جنبش اتحادیه‌ای را در چهار دیوار صندوق‌های تعاون متقابل و سازمان‌های فرهنگی و مدنی محدود می‌نمودند.
- ۲۶- «گروه ساموآسواباژنیه («گروه خود آزادی») طبقه کارگر» سازمان کوچک و کم نفوذ اکونومیستی بود که در پایان سال ۱۸۹۸ در پتربورگ به وجود آمده بود.
- ۲۷- بلتوف، نام مستعار گ. و. پلخانف (۱۸۵۶ - ۱۹۱۸) است.
- ۲۸- نرسیس توپوریلف، منظور «سرودی در هجو سوسيالیست نوین روس است» که در شماره یک (آوریل سال ۱۹۰۱) مجله «زاریا» با امضاء «نرسیس توپوریلف» درج شده بود. در این سرود «اکونومیست‌ها» و هماهنگ شدن آن‌ها با جنبش خود به خودی مورد استهzae قرار گرفته بود. سراینده اشعار یو. ا. مارتاف بود.
- ۲۹- یعنی «اتحادیه سوسيال دمکرات‌های روس در خارجه»
- ۳۰- رؤسای زمستواها، نمایندگان حکومت در ده بودند که از بین اشراف محلی تعیین می‌شدند. رؤسای زمستواها از لحاظ اداری و قضایی بر دهقانان حکمرانی داشتند. پست ریاست زمستوا در سال ۱۸۸۹ تعیین شده بود و تا سقوط تزاریسم در روسیه وجود داشت.
- ۳۱- منظور کتاب «Industrial Democracy» تأليف سیدنی و بیاتریس وب (زن Web) و شوهر) است که لینین آن را به روسی ترجمه کرده بود.
- ۳۲- یعنی در کنگره «اتحادیه سوسيال دمکرات‌های روس در خارجه».

۳۳- نظم و نسق زمستوایی. یعنی نظم و نسق مربوط به تشکیلات زمستواها یا ارگان‌های خود مختاری محلی در روسیه قبل از انقلاب. زمستواها امور صرفاً محلی مربوط به اهالی ده (از قبیل کشیدن راه‌ها، ساختن مریض خانه‌ها، مدارس و غیره) را اداره می‌کردند. ملاکین لیبرال در اداره امور زمستواها نقش بزرگی بازی می‌کردند.

۳۴- لغو اصول سرواز در روسیه (سال ۱۸۶۱) منظور نظر است.

۳۵- برنتانو، اقتصاددان بورژوای آلمانی و طرفدار به اصطلاح «سوسیالیسم دولتی». نامبرده می‌کوشید ثابت کند که برقراری مساوات اجتماعی در چهار دیوار سرمایه‌داری از طریق اصلاحات و آشتی بین منافع سرمایه‌داران و کارگران امکان پذیر است. برنتانو و پیروان وی با عبارت پردازی‌های مارکسیستی ماهیت واقعی خود را پرده پوشی کرده می‌کوشیدند جنبش کارگری را تابع منافع سرمایه‌داری کنند.

۳۶- آفاناسی ایوانوویچ و یولخاریا ایوانونا، از خانواده‌های پدرشاهی ملاکین خرد پای ولایات روسیه بودند که در داستان ن. گوگل موسوم به «ملاکین کهنه اشراف» توصیف شده است.

۳۷- لنین فعالیت انقلابی خود را در پتربورگ در سال‌های ۱۸۹۳ - ۱۸۹۵ در نظر دارد.

۳۸- زمله ولیائی‌ها، یا ناردنیک‌ها یعنی اعضای تشکیلات خرد بورژوازی انقلابی «زمليا ای ولیا» (زمین و اراده) این تشکیلات در سال ۱۸۷۶ تأسیس شده بود. زمله ولیائی‌ها از این تصور غلط مأخذ می‌گرفتند که نیروی عمدۀ انقلابی در کشور طبقه کارگر نبوده بلکه دهقانان هستند. راه به طرف سوسیالیسم از طریق ابشنی‌های (کمون‌های) دهقانی است. سرنگون ساختن حکمیت تزاری و ملاکین را فقط می‌توان از طریق «شورش‌های» دهقانی انجام داد. آن‌ها به منظور برانگیختن دهقانان به مبارزه بر ضد تزار و ترویج نظریات خود به ده یا به اصطلاح «بین مردم» می‌رفتند (عنوان «ناردنیک‌ها» نیز از همین جا پیدا شده است. زیرا در روسی کلمه «نارود» یعنی «مردم». لیکن دهقانان از نظریات ناردنیک‌ها چیزی دستگیرشان نشد و از پی آن‌ها نرفتند. از این جا بود که ناردنیک‌ها تصمیم گرفتند بدون مردم و با نیروی خود و از طریق قتل فرد نمایندگان حکومت مطلقه علیه این حکومت به مبارزه بپردازنند. مبارزه‌ای که در داخل سازمان «زمليا ای ولیا» بین طرفداران شیوه‌جديد مبارزه و طرفداران تاکتیک قدیمی ناردنیکی جریان داشت در سال ۱۸۷۹ حزب را به دو قسمت منشعب نمود؛ «ناردنایا ولیا» و «چرنی پردل».

۳۹- اين تبصره را لنين به منظور رعایت پنهان کاري ذكر نموده است. وقایع به همان ترتیبی که حقیقتاً روی داده در اینجا ذکر شده است.

۴۰- ليگا، منظور «ليگاى (جمعیت) سوسيال دمکرات‌های انقلابی روس در خارجه» است که در اکتبر سال ۱۹۰۱ به ابتکار و. اي. لنين تشکيل شده بود و طرفداران «اياسکرا» را در خود متحد می‌کرد ليگا پس از کنگرهء دوم حزب سوسيال دمکرات کارگری روسیه تکيه گاه منشویک‌ها گردید.

۴۱- «کنگرهء متحد کننده»، کنگرهء سازمان‌های سوسيال دموکراسی در خارجه («اتحادیهء سوسيال دمکرات‌ها»، سازمان «اياسکرا - زاریا» و سازمان روزنامه «باربا») در اکتبر سال ۱۹۰۱ در زوریخ تشکيل شد. اين کنگره با گسيختگی كامل روابط بين «اياسکرائي‌ها» و اپورتونیست‌ها به پایان رسيد.